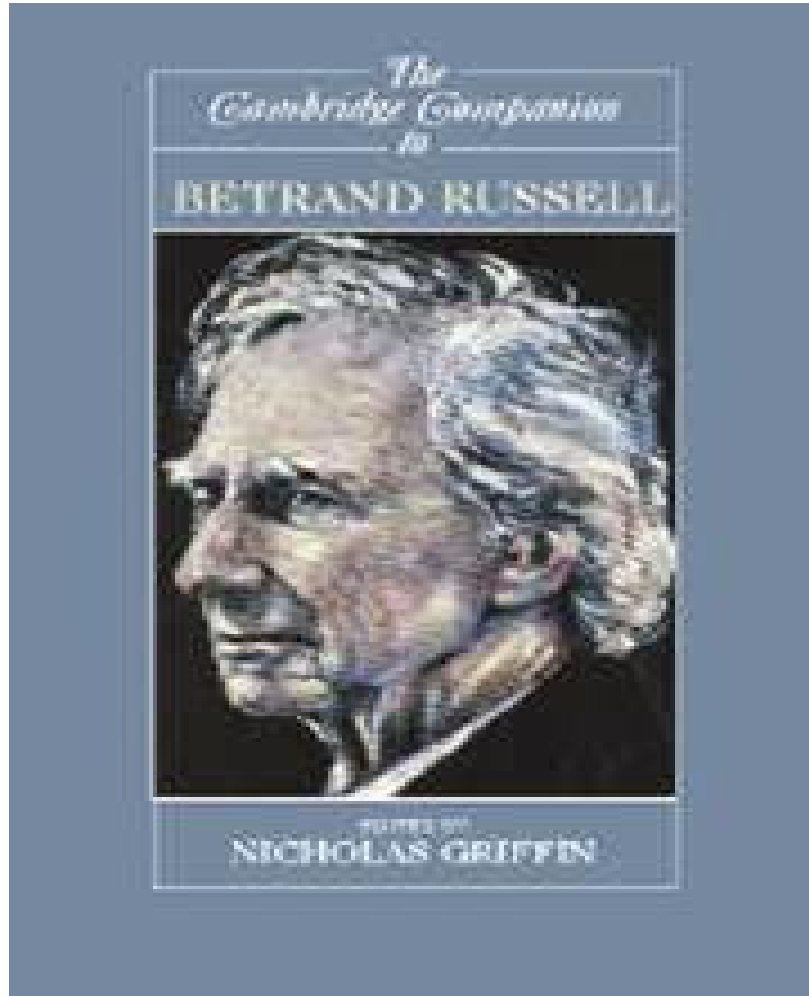


آینده بشر

برتراند راسل



هر انساني که آدميگري را در خودش کشف کند سياره ايست نامتعارف که بايستي کتاب آنچه هست را براي ديگران بخواند.

گروه سوشيال در نظر دارد تا با ارائه کتابهاي مطرح ادبيات ايران و جهان اسباب تحولي هر چند کوچک در بسط فکري
اين ديار باشد. در اين زمينه نيازمنند ياري شما از جهت فکري مي باشيم.

EMAIL:SOSHIAN@GMAIL.COM

WWW.SOSHIANT.CO.SR

E-GOLD:2672361

فصل اول

مطلع یا ختام (1)

«آدمي ، يا چنانکه خود از روي غرور گوید « انسان خردمند» جالبرترین و نیز پر انگیزه ترین نوع حیوانات کره ارض است . «

اگر بشر را متفکر زیست شناسی از سیاره مریخ مورد مذاقه و بررسی قرار دهد آخرین فصل از گزارشی را که تهیه میکند با سطر فوق شروع خواهد کرد . ما چون پای خودمان سخت در میان است ، یعنی همه ما ، چه از جهت غرائز و چه از حیث هوسها و احساساتمان چنان آلوده ایم که در بررسیهای خود در مورد آدمیزاد نمیتوانیم به آن مرتبه از بی طرفی و بی غرضی که برای ساکن سیاره دیگری مقدور است دست یابیم . اما بیهوده نخواهد بود اگر گاهگاه کوششی بکار بندیم شاید نظیر همان زیست شناس فرضی سیاره مریخ ، فارغ از اغراض و آلودگیها بمشاهده و بررسی پردازیم و در پرتو این مشاهده و بررسی گذشته و حال و آینده (اگر آینده ای در کار باشد) ابناء نوع خود را ارزیابی کنیم و پرده از خیر و شری که نسبت به زندگی در کره خاک مرتکب شده و شاید از این پس در جای دیگری مرتکب شود برگیریم و ارزش آنها معلوم سازیم ، در چنین بررسی و تخمینی حب و بغض های زودگذر ، همانگونه که تپه های کوچک از درون هواپیمائی بلند پرواز با زمین

1- در کتاب Human society in Ethics and Politics زیر همین عنوان بحث شده که نوشته حاضر ادامه همان است .

یکسان بنظر میآیند ، از اعتبار ساقط میشوند ، حال آنکه آنچه را اعتبارش پردوام است جسورانه ابراز وجود مینماید و از نظر گاهی باز بیشتر از دیدگاهی محدود بچشم میآید .

نخست بنظر میآمد که آدمی را در میدان تنازع بقا آینده ای امید بخش در کار نیست ، از انواع مختلف حیوانات بشر از نوعی نادر بود . بوزینه هنگام گریز از درندگان و بالارفتن از درختان بر او سبقت میگرفت ، طبیعت پوششی گرم چون خز را از او دریغ کرده بود و در نتیجه وسیله استقامت طبیعی در برابر سرما نداشت . دوران طولانی کودکی اش و بالی بود و در رقابت با دیگر انواع برای کسب قوت لایموت با مشکلات فراوان روبرو بود . یگانه امتیازش بر انواع دیگر مغز او بود و همین امتیاز یگانه بتدریج تأثیر خود را نشان داد و او را از شکاری گریزان بمقام سروری و فرمانروائی در کره خاک رسانید . گامهای نخستین این راه دراز در دوران پیش از تاریخ نبشته برداشته شد و چگونگی آن مبتنی بر حدس و گمان است : در آن روزگار آتش را ، که مخاطراتش ، با شدتی کمتر ، از نوع مخاطرات ناشی از انفجارهای اتمی زمان ماست ، بزیر فرمان آورد . با بکار بردن آتش نوع غذایی خود را بهبود بخشید و با مشتعل نگاهداشتن آن در آستان غارش که خوابگاه و مأمنش بود ، خود را از شر حیوانات درنده مصون داشت و توانست بخواب راحت چشم فرو بندد ، دیر یا زود تیر و کمان و نیزه را آفرید و با حفر گودالهاییکه روی آن پوشیده از برگ درختان بود ماموت های Mammoth درشت اندام را بدام افکند . راه اهل کردن حیوانات را آموخت و در سپیده دم آغاز تاریخ نبشته استفاده از کشاورزی را کشف کرد .

با اینهمه آنچه بر تارك این کامیابها قرار دارد کشف زبان است - زبان مکالمه . میتوان تصور کرد که نقطه شروع زبان مکالمه فریادهای حیوانی محض او بود که بتدریج تکامل یافته و سرانجام بسخن گفتن منجر شده است . زبان نبشته در ابتدای کار نماینده زبان مکالمه نبود بلکه محصول تصاویری است که هر يك در آن روزگار از امری خاص خبر میداد و اندك اندك اسلوب و روشی برای آن مقرر گردید . معجزه گرانبهای زبان آن بود که انتقال تجربه و معلومات را از نسلی به نسل دیگر ممکن میساخت . آنچه را که يك نسل میآموخت میتوانست تمام و کمال به نسل بعد منتقل سازد . کتابت ، حتی بیشتر از زبان ، راه را جهت فراهم آوردن گنجینه ای از معلومات بشر هموار ساخت و یادداشتها و نوشته هائیکه فراهم میشد کمک مؤثری جهت حافظه آدمی بود و متمم آن بحساب میآمد . روزی روزگاری از لحاظ زیست شناسی در ظرفیت مغز پیشرفتهائی بوقوع پیوست ، و نظیر همین ترفیع در جنین روی داد . اما آن

روز و روزگار مربوط به 500/000 سال پیش است و از آن زمان تاکنون در فهم و ذکاوت طبیعی بشر افزایش دست داده است ، اگر اصولاً افزایشی روی داده باشد و پیشرفت آدمی مربوط به مهارت‌های اکتسابی بود که از طریق تعلیم و تربیت و آداب و رسوم باو بمیراث رسیده است . در آن زمان‌های پیش از تاریخ سازمان‌هایی بر پا شد بدون آنکه ظاهراً هدف معینی در کار باشد ، اما این سازمانها پس از پیدایش خود پیشرفت معلومات بشر را بنحوی که سرعت آن روزافزون باشد مقدور ساختند . پیشرفتیکه در پنج قرن اخیر نصیب بشر گردید عظیمتر از ترقیاتی است که در طول تاریخ مدون بدست آمد . از گرفتاریهای زمان ما یکی آنسکه حالات اندیشه ما قادر نیست با سرعت تغییراتیکه در « تکنیک » پدید میآید هم آهنگی کند در نتیجه به نسبتی که مهارت و چیره دستی افزون میشود ، خرد و تیز بینی کاهش میپذیرد .

آدمی ، از کشاکش آن میلیون میلیون سالیکه تصور نمیرفت جان سالم بدر برد ، پلاس خود را بیرون کشید و با خود چابکدستیهای مفید ، غریزه ها و عاداتی را که طی مبارزات طولانی گذشته بدست آورده بود بارمغان آورد . بازهم ناگزیر بود با مخاطراتیکه از ناحیه انسان نبود دست و پنجه نرم کند از قبیل سیل ، قحطی و آتشفشانها . اینکه در آن روزگار چه اقدامی علیه قحطیها مقدور بود باید بکتاب آفرینش Book of Genesis مراجعه کرد . در مبارزه با سیل دو روش بکار بسته شد . چینیا در سپیده دم تاریخ خود در مسیر رودخانه زرد خاکریزهایی ساختند حال آنکه در آسیای غربی ، چنانکه در داستان نوح دیده میشوند ، زندگی پرهیزکارانه در درمان شناختند . در مورد آتشفشانها نیز همین نظر را داشتند و با بیانی ادیبانه در شرح نابودی سدوم والغموره (1) عرضه کردند . تا امروز این دو نوع تئوری ، نظریه چین و نظریه آسیای غربی بهمین صورت متناقض بحیات خود ادامه داده اند ولی سلطه نظر چین بتدریج افزایش یافته است . باری پیشرفت‌های بسیار جدید حاکی است که زندگانی پرهیزکارانه (بمعنای ملایم تر از سابق) برای بقاء نوع بشر بهمان اندازه لازم است که ساختمان خاکریزها ضرورت دارد .

هنگامیکه بشر از مهلکه های غیر انسانی جان بدر برد و قدم بجهان تازه گذارد خصلتهایی را دارا شده بود که در مبارزات گذشته کسب کرده و بوسیله آنها بقاء خود را تضمین کرده بود .

در گذشته برای ادامه حیات احتیاج بخشونت بسیار و شدت و سرعت تصمیم داشت همیشه در حال آماده باش جنگی بود ؛ عادت کرده بود که در مواقع بحرانی با جسارت تمام باستقبال حوادث شتابد .

مبارزات طولانی گذشته این خصائص را در او بوجود آورده بود و وقتی مخاطرات کهن از میان رفت با این خصائص و غرائز چه میتوانست کرد ؟ آدمی سرانجام راه حل یافت اما بدبختانه این راه حل عاقبت خوش نداشت خصومت و سوء ظن را که تا آنزمان متوجه شیران و پلنگان میساخت از آن پس متوجه

ابناء نوع خودکرد اما نه تمام ابناء نوع ، زیرا بسیاری از چابکدستی‌هایی که بقای او را ممکن ساخته بود مدیون همکاری اجتماعی بود کینه و دشمنی خود را متوجه آن گروه از مردمی ساخت که از واحد همکاری بیرون بودند . بدینترتیب پیوستگی قومی و قبیله ای بوجود آمد و از آن پس جنگ‌های منظم (Organized war) بین اقوام و طوایف درگیر شد و از این راه بشر توانست چندین قرن همکاری اجتماعی را با سوء ظن و درندگی غریزی که نبردهای گذشته در وجودش پرورش داده بود تلفیق کند .

1- Sodom و Gomorra دو شهری که بنابر تورات در کرانه بحرالمت قرار داشتند ، قوم لوط ساکن سدوم بودند ساکنان این دو شهر چنان در لذات جسمی و عیش و عشرت افراط کردند که پروردگار هر دو شهر را نابود ساخت .

از سپیده دم تاریخ تا زمان ما مهارتی که مخلوق هوش آدمی است شب و روز محیط زندگی را دگرگون ساخته حال آنکه غریزه و احساس آدمی بهمان صورت اولیه و بدوی باقیمانده است .

از آنزمان که ترس و سوء ظن بشر از دنیای غیر انسانی متوجه گروه انسانهایی که رقیب شناخته شده اند گردید ، مرتبه تازه ای در وحدت و معاضدت بوجود آمد .

بشر حیوانی است اجتماعی اما نه بآن درجه که مورچگان و زنبورهای عسل هستند ، زیرا بنظر اینطور میآید که طبیعت مورچگان و زنبورهای عسل اعمال هیچگونه اقدامی را که خلاف اجتماع باشد اقتضا نمیکند . پیش آمده است که آدمیان پادشاهان خود را به قتل برسانند اما هرگز دیده نشده است زنبورهای عسل نسبت به ملکه خود سوء قصد کنند (1) اگر مورچه ای تصادفاً داخل لانه مورچگان بیگانه شود بیدرنگ بقتل میرسد و تاکنون دیده نشده است در میان ساکنان لانه اقلیتی پیدا شوند و نسبت باین عمل « اعتراض مسالمت آمیزی » را مطرح کنند . در جوامع آنها اقلیت مخالفی تشخیص نشده است و پیوستگی اجتماعی حاکم بر روابط فرد جامعه است . در مورد انسان مطلب بدینقرار نیست .

انسان اولیه اجتماعی بزرگتر از واحد خانواده نمیشناخت و میتوان تصور کرد در نتیجه خطراتیکه از جانب آدمیان متوجه خانواده میشد واحد خانواده وسعت داده شد و مبدل به قبیله گردید که افراد آن جد مشترک داشتند ، با اینطور شایع بود . جنگ موجب شد که قبیله ها با هم بیامیزند ، و از آنجا ملتها و امپراطوری ها و اتفاق ها پدیدار گردید . این پیوستگی لازم غالباً میگسیخت و هرگاه که تفریقی حاصل میشد شکست و ناکامی به دنبال میآورد . در نتیجه انتخاب طبیعی از یکسو و آگاهی از منافع خود از سوی دیگر بهم آمیخت و آدمی را قادر ساخت که همکاری و معاضدت را در گروههای عظیم ممکن سازد و از خود آنچنان پیوستگی و یگانگی را نشان دهد که اجداد او بخواب هم ندیده بودند .

1- مگر بر طبق قانون کندو ، در میان آنان ستمکاری بی بند و بار اتفاقی تشخیص نشده است .

جهانیکه ما در آن زندگی میکنیم در اثر شش‌هزار سال جنگ منظم بدینصورت در آمده است . بنابر معمول ملت‌های مغلوب منهدم شدند یا از لحاظ تعداد تقلیل فاحش یافتند . پیروزی در جنگ بستگی بعوامل مختلف داشت : مهمترین آن عوامل کثرت جمعیت با مهارت بیشتر در « تکنیک » همبستگی بیشتر اجتماعی و غیرت و جسارت بود . اگر صرفاً از لحاظ زیست‌شناسی مطلب را بررسی کنیم باید هر چیزی را که باعث افزایش جمعیت در سرزمین مفروضی شود پیشرفت بحساب آوریم . وقتی چنین دیدگاه محدودی را بر گزیدیم بسیاری از جنگ‌ها را باید نعمتی بحساب آورد . رومی‌ها جمعیت امپراطوری غرب را فوق‌العاده افزایش دادند . کریستف کلمب و اتباع او موجب شدند که جمعیت دنیای غرب صدها برابر سرخ‌پوستان قبل از کشف آمریکا افزایش یابند . در چین و هندوستان ، وقتی پس از سالیان دراز جنگ و زد و خورد حکومت مرکزی بوجود آمد تکثیر جمعیت آغاز شد . اما همواره جنگ‌ها موجب تکثیر نفوس نبوده‌اند . مغولان خسارت ترمیم‌ناپذیری به جمعیت ایران وارد کردند و ترک‌ها به امپراطوری خلیفه‌های عرب ، ویرانه‌های شمال آفریقا ، و در آن نواحی که امروز صحرا نامیده میشود ، شاهد صادقی است بر خساراتی که در اثر سقوط امپراطوری روم وارد آمد . تلفات جانی طغیان تایپه Taiping (1) را بیش از تلفات جنگ اول جهانی برآورد میکنند . در تمام این موارد پیروزی نصیب کسانی شده است که از لحاظ تمدن در مرتبه پائین‌تری بوده‌اند . با مثال‌های خلاقانه که ذکر شد احتمال می‌رود که بطورکلی ، جنگ‌های گذشته موجب تکثیر نفوس شده باشد نه تقلیل آن .

باری جز این نظر زیست‌شناسی نظر دیگری هم وجود دارد . اگر صرفاً

1- Taiping یکی از پیروان هونگ سوتسون Hung – Sew – Tseun است که خود را پیروان مسیح میدانست و رهبر طغیانی بود که از سال 1750 تا 1864 میلادی دوام کرد . هدف او برانداختن حکومت سلسله مغولان و استقرار حکومتی چینی بنام تایپینگ « صلح بزرگ » بود . سرانجام در برابر ارتش سپهبد آمریکایی ف . ت . ادوارد دوام نیاورد و شکست خورد سپهبد مزبور در سال 1862 وفات یافت و کار او را سرگردگوردن Gordon پایان رسانید . م .

از لحاظ کثرت تعداد بنگریم مورچگان صدها برابر از آدمیان بیشترند . در استرالیا نواحی وسیعی را دیدم که از سکنه خالی بود در حالیکه موریانه ها بصورت گروههای انبوه در هم میلولیدند . معذک ، بعلت این کثرت ، ما آنها را از خود برتر نمیدانیم ، آدمی را ، گذشته از محاسنی که موجب تکثیر نوع او میشود ، کمالاتی خاص است . این کمالات خاص آدمی ، اگر همه جامعه را در نظر بگیریم ، میتوان کمالات فرهنگی نامید . کمالاتیکه گفتیم بیشتر از خصوصیات فرداست تا جامعه ، و مضمون آن بکلی از همبستگی اجتماعی و استعداد پیروزی در جنگ ممتاز است .

تقسیم شدن اجتماعات بشری بملتهای رقیب و غالباً ملتهای متخاصم موجب شده استکه در تخمین و ارزیابی افتخارات ملل تحریف مصیبت باری صورت گیرد . در بریتانیا ، ما برجسته ترین بناهای یادبود را به نلسون Nelson و ولینگتن Wellington اختصاص داده ایم . هنر این دو که مورد تجلیل ما است مهارتی استکه در کشتار بیگانگان نشان داده اند . گر چه به نظرتان عجیب میآید اما بدانید که بیگانگان برای مهارت و تردستی این دو مرد ارزشی قائل نیستند . اگر از يك فرد تحصیل کرده غیر انگلیسی پرسید که بنظر او چه کسانی باعث سربلندی بریتانیا بوده اند به احتمال زیاد از شکسپیر ، نیوتون و داروین نام میبرد نه نلسون و ولینگتن ، شاید ، گاهی اوقات ، کشتار بیگانگان ، رویهمرفته ، دفاع از منافع نوع بشر جلوه گر شده باشد . اما وقتی با انصاف مطلب را مورد بررسی قرار دهیم میبینیم ماهیت این کشتارها عملی پلیسی بوده و غالباً مبین غرور ملی محض و حرص و طمع بمال دیگران است . نسل بشر اگر شایسته احترام است بدانجهت نیست که در قتل عام ابناء نوع مهارت و زبردستی دارد . وقتی آخرین فرد نوع بشر ، بنا بکتاب مردگان مصریها ، در برابر قاضی آنچهان قرار میگیرد ، و استغاثه میکند انهدام ابناء نوع او موجب تأسف و اندوه است ، جهت اثبات مدعای خود چه دلیلی را عنوان خواهد کرد ؟ ای کاش میتوانست بگوید که زندگانی بشر ، رویهمرفته ، توأم با خوشبختی بوده است ولی بهر تقدیر از آنوقت که کشاورزی ابداع شد و عدم مساوات در اجتماع تحقیق پذیرفت و جنگهای منظم آغاز گردید تا بامروز اکثریت نوع بشر زندگی

مشقت باري داشته ، مورد استثمار شديد قرار گرفته و گاه و بيگاه با مصيبتهاي عظيم روبرو شده است . شايد بعد از اين روزگارش به از اين شود زيرا بروز يك جو خردمندي سراسر زندگي بشر را از اين پس لبريز از خوشبختي و كامروائي ميکند . ولي آيا هست کسي که بگويد اين جو خرد چه موقع بروز خواهد کرد ؟ تا آنزمان که اين جو خرد بروز نکرده است آن آخرين فرد از نوع بشر که در محضر اسيريس Osiris(1) مورد بازخواست قرار ميگيرد بجز ذکر تاريخچه خوشبختي عمومي نوع خود چيز ديگري ميتواند عرضه بدارد تا موافقت اسيريس را جلب کند .

اگر مقدر بود من در آن محضر دست بدامان اسيريس شوم تا بقاي ابناء نوع را صحه گذارد در دفاع از استدعاي خود چنين ميگفتم :

« اي دادرس دادگستر بي امان ، گناھاني که بما نسبت داده ميشود »
« مرتکب شده ايم و کيفرھاي مقرر را ، بخصوص در اين عصر و زمان . »
« سزاواريم . اما همه ابناء نوع من بدین گناھان دامن نيالوده اند ، »
« و در میان ما کمتر کسي است که توانائي و استعدادش بيش از آن باشد »
« که محيط در او بوجود آورده و پرورش داده است . در نظر داشته »
« باش که من و ابناء نوع من تازه قدم از مرداب جهل کهنسال و »
« تنازع بقا بيرون نهاده ايم . بيشتر دانش خود را مديون دوازده »
« نسل اخير هستيم . از میان ما بسياري سرمست از سلطه اي که بر »
« طبيعت يافتند گمراه شدند و نيروي خود را در راه انقياد ابناء »
« نوع خود بکار بستند . اين راه سرابي بيش نبود و ما را بهمان »
« مردابي که بتازه از آن قدم بيرون نهاده بوديم بازميگرداند . ولي »
« تمام نيروي ما نیز در اين مسير احمقانه تباه نشد . دانش ما در باب »
« جهاني که در آن زندگي ميکنيم : در مورد سحاب ، ذرات اتم در »
« مسائل ناچيز و مشکلات عظيم بدان درجه رسیده است که در گذشته »
« تصور آنها مقدور نبود . شايد بگوئي که دانش چيزي مطلوب نيست »
« مگر آنکه در اختيار کساني باشد که خرد و شعور بهره برداري »
« صحيح از آن را داشته باشند . اين خرد نیز وجود دارد ، گرچه »

1- اسيريس – در اساطير مصريان خداوند جهان مردگان است که کردار آدميان را در زمين رسيدگي مي کند و در باب آنها قضاوت مينمايد . مترجم .

« تا بامروز بصورتي پراکنده تجلي کرده و هنوز بدان قدرت نرسیده »
« است که جریان حوادث را تحت نظر خود گیرد . خردمندان و »
« پیامبران بیهوده و عبث بودن ستیز و مناقشه را موعظه کرده اند و »
« اگر ما بگفتار آنان گوش فرا دهیم بخوشبختي نوي دست خواهیم »
« یافت »

« کارمردان بزرگ منحصر بآن نیست که آدمي را از انجام اموري »
« ناروا منع کرده باشند . آنان بما نشان داده اند که آفرینش جهاني »
« محشون از درخشندگي و شکوه بیحساب نیز در حیطة قدرت بشر »
« است . شاعران ، آهنگسازان ، نقاشان را بنگرید ، مرداني را »
« که بصیرت آنان در آثار پرشکوه هنري که تقدیم جهان کردند »
« متجلي است بنظر آورید . ما میتوانیم این سرزمین زائیده خیال »
« آنان را صاحب شویم و بآن تحقق بخشیم . میتوانیم . بسیارند . »
« ابناء نوع را بزیبائي و نظم غزلي شاعرانه در آوریم . بسیارند ، »
« کسانیکه چیزی از امکان چنین رابطه ي دل انگیز را در لحظات »
« زودگذر . در عشق و محبت میان زن و مرد آزموده اند هیچگونه »
« دلیل وجود ندارد که چنین رابطه مطبوع را از حصاري محدود »
« نتوان بیرون کشید و عمومیت داد . میتوان ارتباطي ازین نوع را ، »
« همانگونه که در سینفي کورال (1) محسوس است ، بوجود آورد و در »
« سراسر جهان میان ابناء نوع برقرار کرد . اینها است چیزهائي »
« که در حیطة اقتدار انساني است و اگر باو فرصت داده شود در »
« سالهاي آینده بدان نائل خواهد شد . دلائل مرا شنیدي ، اکنون »
« اي اسیریس بزرگ دست بدامان تو میشویم که ما را امان دهی »
« و فرصت بخشي تا از جهل و ناداني کهن بجهاني مشحون از نور ، »
« عشق و محبت گام نهیم . »

شاید دعای ما مستجاب شود ، بهر صورت این امکانات ، تا آنجا که ما
میدانیم ، انحصاراً در اختیار نوع بشر است و بهمین جهت است که ابناء نوع ما
شایستگی بقا و طول حیات را دارند .

1- Choral Symphony سینفنی نهم بتهون که قطعه آخر آن آواز دسته
جمعی است که منظومه ای از شیلر بنام « در ستایش شادی »
تنظیم گردیده است . م .

بمب اتمی

عصر انفجار هسته ای که نسل بشر امروز در آن زندگی میکند و شاید بزودی در همین عصر نابود شود برای مردم از روزی آغاز شد که بمبی در تاریخ ششم اوت 1945 بر روی شهر هیروشیما افکنده شد . اما اتم شناسان و برخی مقامات آمریکائی از مدتها پیش از آن تاریخ میدانستند که تهیه چنین سلاحی امکان پذیر است . پس از شروع جنگ جهانی دوم کار تهیه چنین سلاحی امکان پذیر است . پس از شروع جنگ جهانی دوم کار تهیه این بمب بیدرنگ ، از طرف ایالات متحده آمریکا ، بریتانیا و کانادا آغاز گردید . از آن روزی که ساختمان اتم بوسیله روتر فورڈ Rutherford کشف شد دانشمندان دیگر میدانستند که در هسته مرکزی اتمها نیروهای انفجاری عظیمی نهفته است . هر اتمی مرکب از هسته ای بسیار خرد بنام نوکلئوس Nucleus یا هسته مرکزی است که گردهاگرد آن الکترونها در گردشند . اتم ئیدروژن که ساده ترین و سبکبارترین اتمها است فقط یک الکترون دارد . در اتمهای سنگینتر الکترونهاي بیشتری برگرد هسته مرکزی در گردش است و هرچه این سنگینی افزون شود تعداد الکترونها نیز فزونی می یابد . نخستین کشفی که در زمینه شناسائی هسته های مرکزی اتمها صورت گرفت رادیو اکتیویته بود بدین معنی که معلوم شد اگر بتوان ذرات هسته مرکزی را از هم جدا کرد رادیو اکتیویته ایجاد میشود . معلوم شد که در این هسته مرکزی اتم انرژی بیحسابی در زنجیر است ، اما تا پیش از جنگ دوم جهانی راهی بدست نیامد که بتوان این انرژی بیحساب را بمقیاس زیاد آزاد کرد . کشف انقلابی دیگری که بعمل آمد امکان تبدیل ماده ، تحت شرایط خاص به انرژی بود که بنا بفرمول انشتن Einstein انرژی حاصل برابر است با جرم ماده تبدیل به انرژی شده ضرب در مجذور سرعت نور . این نکته را بساده ترین وجه میتوان در رابطه ئیدروژن و هلیوم نشان داد. هر اتم هلیوم مرکب از 4 اتم ئیدروژن است و شاید تصور کنید که جرم اتمی هلیوم باید چهار برابر جرم اتمی ئیدروژن

باشد . اما اینطور نیست : اگر جرم اتمی هلیوم را 4 فرض کنید جرم اتمی ئیدروژن يك نبوده بلکه 1/008 است . وقتی 4 اتم ئیدروژن (0/008) آزاد میشود و بصورت انرژی درمیآید و دیگر بصورت جرم وجود ندارد . از اینجا است که خورشید فروزان است زیرا کارخانه تولید هلیوم است . هنگامی هم که عناصر سبکتر ترکیب میشوند تا عنصر سنگین تري بوجود آید همین جریان که ترکیب هسته ای نام دارد واقع میشود و همین طریقه است که در ساختن بمب ئیدروژنی مورد استفاده قرار میگیرد .

باري ، در ساختن بمب اتمی طریقه دیگری مبنی بر رادیو اکتیویته مورد استفاده قرار میگیرد . در این طریقه که شکافتن هسته ای Fission نام دارد اتم سنگین تر شکافته شده و بدو اتم سبکتر مبدل میشود . شکافتن هسته ای ، بطور کلی ، در اجسام رادیو اکتیوی که در طبیعت یافته میشود با سرعتی ثابت ولی بسیار کند و آهسته صورت میگیرد . اما يك نوع اورانیوم بنام اورانیوم 235 U وجود دارد که اگر خالص باشد ، شکافتن هسته ای يك رشته عکس العمل درون آن ایجاد میکند که مانند آتش بسرعت انتشار آتش است . این فلز بود که در ساختن بمب اتم مورد استفاده قرار گرفت . مشکلاتی وجود داشت که می بایستی از سر راه برداشته شود . مقدم بر همه لازم بود که اورانیوم 235 U که جزء ناچیزی از اورانیوم معمولی است ، جدا گردد و بصورت خالص درآید . فوکس Fuchs (1) علیه ما علیه در پیشبرد این جریان خدمت

1- فوکس دانشمند اتم شناس انگلیسی که به شوروی گریخت . م .

با ارزشی کرد و مسخره اینجا است که اگر خیانت او زودتر کشف میشد بمب اتمی بموقع استعمال علیه ژاپونیا آماده نمیگردید .

از زمانی که عکس العمل زنجیری ناشی از شکافتن هسته ای U 235 در آستان جنگ دوم جهانی معلوم شد دانشمندان فیزیک هسته ای اطمینان داشتند که چنین بمبی را میتوان ساخت . با وجود کوشش زیادی که در پنهان داشتن این امر بکار میرفت بسیاری از مردم میدانستند که کار ساختمان این بمب در جریان است . از لحاظ سیاسی آنچه دانشمندان را ترغیب به ساختن این بمب میکرد از پای درآوردن نازیها بود . آنان بحق اعتقاد داشتند که پیروزی نازیها برای نوع بشر فاجعه ای خواهد بود . در کشورهای غربی عقیده بر این بود که دانشمندان نازی دست بکار ساختن این بمب اند و اگر قبل از غربیان بدان دست یابند جنگ را برده اند . وقتی جنگ پایان رسید انگلیسها و آمریکائیان با نهایت حیرت دریافتند که آلمانها در این زمینه گامی بر نداشته بودند و موفقیتی نصیبشان نشده بود ، و چنانکه همه میدانند ، قبل از ساختن هر گونه سلاح هسته ای مغلوب شده بودند . اما ساختن بمب اتمی ملامت کرد ، در این باب حتی انیشتن هم با من همعقیده بود . بهر تقدیر وقتی آلمان از پا درآمد بیشتر دانشمندانی که در ساختن بمب اتمی شرکت داشتند عقیده مند بودند که این بمب نباید علیه ژاپنیا ، که در آستانه شکست اند ، بکار رود بویژه که خطری نبود که از ناحیه هیتلر متوجه بشر بود . این دانشمندان با حکومت آمریکا تماس گرفتند و تقاضا کردند بجای آنکه از بمبهای اتمی بعنوان اتمی بعنوان اسلحه جنگ استفاده شود وجود آنها را اعلام دارند و یکی از آنها را در صحرائی خالی از سکنه منفجر سازند و برای آینده نظارت بر انرژی اتمی را به مرجعی بین المللی واگذارند . هفت تن از برجسته ترین دانشمندان اتمی طرحی تهیه کردند که بنام گزارش فرانک Frank Report مشهور است و در تاریخ ژوئن 1945 آنرا تسلیم وزیر جنگ کردند . این سندی بس گرانبها است و در آن دور اندیشی عمیقی مشهود است و اگر مورد استقبال سیاستمداران قرار میگرفت هیچ يك از دلواپسیها و بیم و امیدهای امروزی بوجود نمی آمد . در آن گزارشی نوشته شده بود :

« موفقیتی که در زمینه تکامل قدرت هسته ای نصیب ما شد چنان خطرات هولناک و دهشتباری را متضمن است که تمام اختراعات گذشته در مقایسه با آن ناچیز بشمار میآید . » گزارش ادامه می یافت و نشان میداد که رازی وجود ندارد که مدتی مدید بتوان آنرا مکتوم داشت و تردید نیست که روسیه هم در ظرف چند سال چنین بمبی را خواهد ساخت . در واقع هم روسیه تقریباً چهار سال پس از واقعه هیروشیما موفق بساختن بمب اتم شد . در این گزارش خطر مسابقه تسلیحاتی با چنان عباراتی وصف شده است که سالهای پر از وحشت بعدی صحت آنرا تأیید کرد . گوش کنید :

« اگر موافقت بین المللی مؤثری سر نگیرد از فردای امروز که ما نخستین نمایش اسلحه اتمی خود را آغاز کردیم مسابقه در راه مجهز شده با اسلحه اتمی بوجهی شدید شروع خواهد شد . از آن پس سه یا چهار سال طول میکشد تا ملت های دیگر بمرحله ای که ما امروز رسیده ایم برسند . »

سپس گزارش پیشنهادهایی جهت نظارت بین المللی بر اسلحه اتمی بمیان آورد و اینطور نتیجه گیری میکند : « اگر ایالات متحده آمریکا این سلاح کور و وسیله امحاء دسته جمعی بشر را تاکنون بدان مستظهر بوده است از دست خواهد داد و امکان حصول موافقتی را هم در زمینه نظارت بین المللی بر سلاح اتمی ضایع خواهد کرد ، » آنچه ذکر شد اظهار نظر فردی نیست . این نظر اکثریت کسانی بود که خود چنین سلاحی را بوجود آورده بودند . نیلس بوهر Niels Bohr که پس از انیشتن برجسته ترین فیزیک دان آنزمان بود مصرا به دست بدامان روزولت و چرچیل شد و همین مطالب را مطرح ساخت ولی هیچکدام از این دو نفر توجهی به او نکردند . وقتی پس از مرگ روزولت پاکت محتوی نامه این دانشمند را باز نشده بر روی میز کار او یافتند . همواره معترض مردان علم شده اند که نسبت بجهانی که در آن زندگی میکنند بیگانه اند ، با حقایق زندگی اجتماعی سر و کار ندارند و نمیتوانند در باب سیاست قضاوتی توأم با واقع بینی داشته باشند .

تجربیات سالهای بعد صدق گفتار دانشمندان را ثابت کرد . معلوم شد

که این نه ژنرالها و سیاستمداران حرفه ای ، بلکه مردان علم بودند که آینده و مقتضیات آن را بروشنی میدیده و پیش بینی میکرده اند .
دانشمندان اتم شناس ، پس از واقعه هیروشیما ، رنجیده خاطر دست بانتشار نشریه ماهیانه بنام بولتن دانشمندان اتمی (1) زدند که از آن زمان تا بامروز منتشر میشود همواره نظرات صحیح و بی خدشه ای را در زمینه اسلحه اتمی و جنگ اتمی در دسترس عموم میگذارد .
من در تاریخ 28 نوامبر 1945 در مجلس اعیان نطقی ایراد کردم که متن آنرا ، (2) از آنجهت که در هیچ روزنامه ای منتشر نشد و فقط در صورت جلسات مجلس اعیان درج گردید ، در اینجا می آورم و مشاهده خواهید کرد که از لحاظ محتوی با گزارش فرانک ، که آنموقع من آنرا ندیده بودم ، مطابقت کامل دارد .

« سروران من . بدوعلت با ترسی آمیخته با شرمندگی جسارت ورزیده برای ایراد خطابه بپا خاسته ام . یکی آنکه نخستین بار افتخار بیان مطلب در محضر سروران نصیب شده است و دیگر آنکه پس از شنیدن مباحثه های روز گذشته و امروز احساس میکنم سخنرانان قبلی در علم سیاست ده مرتبه و در کار تجربه بیست مرتبه از این حقیر برترند و اصولاً ابراز هر گونه مطلبی از جانب من ممکنست حمل بر خامی و ناپختگی من شود . در عین حال موضوعی که ، امیدوارم گفتارم بدان اختصاص داشته مهم است و چنان اندیشه ام را گرانبار ساخته است که حس میکنم تا سخنی چند در باب آن نگویم آرام نخواهم گرفت . منظور من بمب اتمی و اثر آن بر سیاست است .
»

« میل دارم گفتار خود را با ذکر چند نکته فنی که معلوم همه است آغاز کنم . نخست آنکه بمب اتمی البته دوران مقدماتی را طی میکند و بطور مسلم در آینده بسیار نزدیک قدرت تخریبی آن بمراتب افزون میشود و هزینه تهیه آن نیز بیش از پیش کاهش می پذیرد .

1- The Bulletin of the Atomic Scientists

2- صورتجلسات مجلس اعیان جلد 138 شماره 30 چهارشنبه 38 نوامبر 1945 .

بنظر من این دو امر را باید مسلم دانست . سپس نکته دیگری است که پروفیسورالیفانت Oliphant آنرا مطرح ساخت و آن اینکه چندان مشکل نیست که سرزمینی را با انتشار ذرات رادیو آکتیو که هر جنبنده ای را هلاک میکند و نه فقط آدمیان بلکه حشرات و هر ذی حیاتی را منهدم میسازد ، آلوده ساخت . نکته دیگری هم هست که شاید تا حدی مربوط به آینده دور تری باشد . همانطور که سروران من مستحضرنند برای آزاد ساختن انرژی هسته ای از جهت تئوری دو طریقه وجود دارد . یکی همانکه امروز عملی شده است بوسیله شکافتن هسته های فلزات سنگینتر و تبدیل آنها بفلزات سبکتر طریقه دیگر هنوز عملی نشده است ولی من فکر میکنم بمرور زمان راه عملی کردن این طریقه هم بدست خواهد آمد ، این طریقه عبارتست از ترکیب اتم های ئیدروژن برای بدست آوردن اتمهای سنگینتر ، اتم هلیوم و شاید در مرحله اول اتم ازت . اگر این ترکیب تحقق پذیرد ، در جریان آن انرژی فوق العاده زیادی آزاد خواهد شد که بمراتب از آنچه که اکنون از طریق شکافتن اتم های اورانیوم بدست می آید بیشتر خواهد بود .

تا امروز چنین جریانی در طبیعت مشاهده نشده است اما عقیده بر اینسکه در داخل ستارگان و خورشید چنین جریانی واقع میشود در طبیعت چنین ترکیبی در حرارتی همطراز حرارت درون خورشید عملی میشود . بمب اتمی کنونی پس از انفجار حرارتی ایجاد میکند که میگویند شدت حرارت درون خورشید است . بدینترتیب امکان دارد مکانیسمی نظیر آنچه امروز در ساختمان بمب اتمی بکار میرود برای تهیه بمبی بکار برد که نیروی انفجار آن بمراتب بیش از بمب اتمی است . البته این در صورتی است که کسی بتواند طریقه ساختن فلزی سنگینتر را بوسیله افزودن اتمهای ئیدروژن بدست آورد .

«

« اگر حیات تمدن علمی ما ادامه یابد آنچه یاد شد عملی میشود مگر آنکه همین تمدن ، از همین راه موجبات انهدام خود را فراهم کند . ما نمیخواهیم این امر را فقط از جهت چند سال آینده مورد ملاحظه قرار دهیم بلکه میخواهیم نتیجه آنرا از لحاظ آینده نوع بشر بررسی کنیم . مشکل ما مسأله ساده ای است : آیا برای يك جامعه علمی امکان ادامه حیات

وجود دارد ، یا چنین جامعه ای لاعلاج باید موجبات انهدام خود را فراهم آورد ؟ مسأله چنانکه ملاحظه میفرمائید .

« همانقدر که ساده است حیاتی نیز هست . تصور نمیکنم در اهمیت امکانات شیطانی که در استفاده از انرژی اتمی نهفته است بتوان مبالغه کرد . هنگام عبور وقتی کلیسای سن پل St. Paul ، موزه بریتانیا ، دو بنای پارلمان و دیگر یادبودهای تمدن خودمان را مینگرم ، در دیده اندیشه من کابوسی جان میگیرد و تمامی آنها را بصورت توده ای پاره آجر و مخروبه می بینیم که همه جا گرداگرد آن اجساد مردم برویهم انباشته شده است . از مواجه شدن با چنین واقعتی گریز نیست . احتمال وقوع چنین فاجعه ای نه فقط شهرها و کشورها بلکه سراسر جهان متمدن را تهدید میکند مگر آنکه جهانیان به از میان بردن جنگ توافق کنند ، اینکه کاری کنیم تا جنگ به ندرت اتفاق کافی نیست ، جنگ شدید و بزرگ بایستی معدوم شود ، زیرا در غیر آنصورت فاجعه ای که یاد شد تحقق پیدا خواهد کرد . »

« بدیهی است که از میان بردن جنگ کاری مشکل است . من ابداً نمیخواهم از کار آنان که میکوشند از عهده این مهم برآینده خرده گیری کنم . اطمینان دارم خود مهنم بهتر از آن بهر تقدیر باید حل کند و گرنه نوع بشر معدوم میشود و کسی چه میداند شاید بدینترتیب خوشبختی سیارات دیگر ، پس از انهدام ما کاملتر شود ، اگر چه نباید توقع داشت که این نظر مورد قبول ما باشد . بنظر من ، ما باید راهی جهت رسیدگی باین مسأله بیابیم .

همه میدانند مشکل نخستین آنستکه طریقی جهت همکاری با روسیه پیدا کنیم بنظر من تحصیل موفقیتی بیش از آنچه که در آنزمان نخست وزیر ما در واشنگتن بدست آورد امکان پذیر نبود . برای خود او هم تحصیل موفقیتی بیش از آن مقدور نبود . برای خود او هم تحصیل موفقیتی بیش از آن مقدور نبود . من از زمره کسانی نیستم که معتقدند جزئیات ساختمان بمب اتمی بی درنگ و بلاشرط باید در اختیار روسیه گذارده شود . بنظر من شرایطی را هم باید قائل شد ولی پیشنهاد من آنستکه این شرایط مطلقاً باید از نوعی باشد که همکاری بین المللی را تسهیل کند . روسها نباید هیچگونه هدف ملی را در این امر داخل کنند . ما و آمریکائیان هم نباید بدنبال امتیازی جهت خودمان باشیم . « اما اگر قرار باشد این راز را در اختیار آنان قرار دهیم باید این عمل را بر تمایل آنان بهمکاری مبتنی سازیم . »

« وقتی عمل خود را بر پایه ای که یاد شد بنا کردیم در آنصورت صحیح آنستکه هر چه زودتر جزئیات ساختمان بمب اتمی را در اختیار آنان بگذاریم . البته بیشتر بدانجهت که این راز را دوامی نیست . تا چند سال دیگر آنها بمب هائی خواهند داشت که از هیچ جهت دست کمی از بمب های امروز آمریکا نخواهد داشت ، و بدینترتیب اگر اصولاً در این معامله موفقیت ممتازی برای ما وجود داشته باشد این موفقیت را عمری است کوتاه . چنانکه مستحضرید ، دانشمندانیکه در این کار سهیم بوده اند همگی نهایت اشتیاق را ندارند که طریقه مکشوفه آنان بیدرنگ افشا شود . من بدلائلی که یاد شد باتمامی نظر آنان موافق نیستم ، اما فکر میکنیم این را میتوان وسیله ای قرار داد که صمیمیت و همکاری بیشتری میان ما و روسیه برقرار شود . من از جان و دل اظهارات وزیر امور خارجه را تأیید میکنم . من عقیده ندارم که راه جلب همکاری روسیه فقط این باشد که ما تمایل خود را باین همکاری ابراز داریم . بنظر من اگر پافشاری کنیم همکاری واقعی آنها را بیشتر جلب خواهیم کرد تا آنکه فقط التماس کنیم تا با ما معاضدت کنند . من با لحن وزیر امور خارجه در این زمینه ها کاملاً موافقم . »

« ما باید آرزو کنیم . و تصور نمیکنم این آرزو واهی باشد - موفق شویم توجه حکومت روسیه را بدین نکته جلب کنم که استفاده از این سلاح در جنگ همان اندازه موجب انهدام دیگران است که موجب انهدام خود آنهاست . باید امیدوار بود بتوان آنان را متوجه ساخت که در اینجا منافع جهانی بشر مطرح است نه منفعتی که کشورها را از هم جدا میسازد . من برآستی تردید ندارم که اگر این مطلب با روشی متقاعد کننده با روسها در میان گذارده شود آنها متوجه خواهند شد ، درك این مطلب چندان مشکل نیست ، و من تردید ندارم که آنها فهم کافی جهت ادراك این مطلب را دارند ، با توجه باینکه این مطلب ربطی به رقابت و سیاست ندارد . چنانکه ورد زبانها است سوء ظن وجود دارد . این سوء ظن را فقط با صداقت کامل و راستی محض میتوان رفع کرد . باید بآنها گفت : « این مسائل هست که از لحاظ ما حیاتی است ، اما در نکات دیگر ما صمیمانه میل داریم که شما هم در مورد منافع حیاتی خود پافشاری کنید . بجای آنکه هر کس بدنبال تأمین منفعت خود باشد - که این روش بالمآل برای هیچکدام از ما مفید نیست - بگذارید راهی بیابیم که منفعت هر دو ما را متضمن باشد . » من عقیده دارم که اگر آنچه یاد شد با صراحت کامل و دور از هر روش سیاستمدارانه ای با روسها در میان گذاشته شود آنها هم همان اندازه قادر به درك آن هستند که ما هستیم - یا لاقلاً من چنین امیدی را دارم . »

« بنظر من از دانشمندان نیز در این مورد میتوان کمک گرفت . آنان خود آرام ندارد ؛ وجدانشان از عملي که کرده اند گرانبار است . میدانند که چاره جز ساختن بمب اتمی نداشتند ولی از اینکاری که کرده اند خرسند نیستند . اگر بشود وظیفه ای بآنان محول کرد که با انجام آن از تهدید فاجعه ای که در کمین بشر است بکاهند بسیار ممنون و سپاسگزار خواهند شد . بعقیده من شاید از آنها بیشتر ساخته باشد که روسها را قانع کنند تا کسانی که اکنون باینکار اشتغال دارند ، بهر صورت از آنان بر میآید که با دانشمندان روس گفتگو کنند و شاید بدینطریق برای ایجاد همکاری بی غل و غش فتح بابی شود . بنظر من هنوز فرصت باقی است ، در حال حاضر هنوز خستگی جنگ از تن جهانیان بیرون نرفته است و اگر تصور کنیم ظرف دهسال آینده جنگ بزرگی واقع نخواهد شد دچار خوشبینی نا صوابی نشده ایم . بنابراین فرصت داریم که در این مدت تفاهمی بوجود آوریم . بنظر من یکی از مشکلاتی که هرگز ما بطور کامل بدان پی نبرده ایم اینستکه روسها همیشه اینطور دستگیرشان میشود ، و ظاهراً هم حق با آنهاست ، که هر تضاد منفععی که پیش آید روسها در یکطرف قرار دارند و مابقی جهان در طرف مقابل . در مبارزه شناسائی سه دولت یا 5 دولت بعنوان دول معظم این را حس می کردند ، روسیه در یکطرف و دو یا چهار دولت دیگر در طرف مقابل بودند . وقتی مردم چنین احساسی پیدا کردند ، تصور میکنم ، شما باید قدری در مذاکره با آنان ظرافت بخرج دهید و مسلماً توقع نداشته باشید که آنان تسلیم نظر اکثریت شوند . وقتی آنها احساس میکنند تنها هستند نباید توقعی داشته باشید . بدون شك در سالهای آینده مقدار زیادی مهارت و پختگی باید بکار بست تا موجبات همکاری مداوم بین المللی فراهم شود . »

« جز راه حلی که اکنون در برابر جهان قرار دارد دایر براینکه سازمان ملل محرم اسرار قرار داده شود چاره دیگری بنظر من نمیرسد . بعقیده من امید زیادی هم باین سازمان نمیتوان داشت ، زیرا بهر تقدیر در حال حاضر سازمان ملل دارای نیروی نظامی قدرتمندی که توانائی مقابله با کشوری مقتدر را داشته باشد نیست و **سرانجام هر کشوری که بمب اتمی را صاحب شود قدرت مبارزه با هر يك از قدرتهای بزرگ را دارا خواهد شد** . تا سازمان مللی آنچنان بوجود نیآورد تأمیننی در جهان وجود نخواهد یافت ، من تصور نمیکنم که منع استعمال یا منع تهیه بمب اتمی بر روی کاغذ فایده ای را متضمن باشد زیرا شما قدرت لازم جهت اجرای این موافقتنامه را دارا نیستید و اگر حقیقتاً بجنگ می اندیشید ، پاداش طرفی که چنین قراردادی را رعایت کند بمراتب موحش تر از مجازات طرفی است که آنرا نقض کند بهمین جهت من فکر نمیکنم که در این که در این قرار و مدارهایی که بر روی کاغذ گذارده میشود اصولاً قوت و اعتباری وجود داشته باشد . »

« در مرحله نخست باید تمایل بااستقرار نظارت بین المللی بر این سلاح را بوجود آورد ، وقتی چنین بوجود آمد ایجاد دستگاهی جهت نظارت کار آسانی خواهد بود . علاوه بر این ، چون چنین سازمان مستقر گردید ، سازمانی بین المللی که نیرومند است و در زمینه اتم یگانه محرم اسرار شناخته شده است ، آنوقت سازمانی با این مشخصات خود دوام و بقای خود را تضمین خواهد کرد . این سازمان برآستی از وقوع جنگهای بزرگ جلوگیری بعمل خواهد آورد . برای آن راه و رسم و آئین سیاسی پدیدار خواهد شد و ما میتوانیم از آن پس جداً امیدوار باشیم که جنگ از عرصه جهان محو گردد . البته انجام این امر بسیار مشکل است ، ولی بالاخره کاری است که از انجام آن ناگزیریم . **یا جنگها از صحنه روزگار محو میشوند یا تمامی بشر متمدن** و بقیه السیف عده ناچیزی خواهند بود که در دشت و بیابان سرگردانند و چنان از علم و دانش امروز بی بهره اند که دیگر توانائی ساختن چنین وسائل نابود کننده ای را نخواهند داشت و از هر گونه آداب و سنن متمدنی بری خواهند بود : و این امر چنان فاجعه عظیمی است که فکر میکنم تمام ملل متمدن باید آنها متوجه باشند و بدان بیندیشند . تصور میکنم ملل متمدن را ، قبل از آنکه کار از دست رود بتوان متوجه این فاجعه کرد . یا بهر حال من از صمیم دل چنین امیدی را دارم .»

در آنزمان که هنوز رقت قلبی وجود داشت مجلس اعیان سخنان مرا با روی خوش استقبال کرد و تا آنجا که من دستگیرم شد ، همه احزاب بیان مرا حسن قبول کردند . بدبختانه ، حوادث بعد این اتفاق نظر را در هم ریخت . ام تا آنجا که مطلب بخود من مربوط است ، در آن سخنرانی چیزی نمی بینم که از آن عدول کنم .

ایالات متحده آمریکا با آنکه نتوانست از لذت نمایش قدرتهای نو ظهور خود در باب کشتار جمعی چشم پوشد معذک پس از تسلیم ژاپن کوشش کرد که برخی از اندیشه ها و آمال دانشمندان اتمی ترتیب اثر دهد . در سال 1946 طرحی بجهانیان عرصه داشت که طرح باروخ نام دارد Baruch plan . این طرح محسنات بسیار داشت ، و اگر بیاد آوریم که در آن زمان آمریکا هنوز یگانه دولتی بود که بمب اتمی را در انحصار خود داشت ، عمل او در مورد پیشنهاد طرح باروخ بخشندگی بزرگی جلوه میکند . طرح باروخ حاکی از آن بود که مرجعی بین المللی جهت رشد و پیشرفت امور اتمی بوجود آید و امر استخراج و تصفیه سنگهای اورانیوم و توریوم Thorium و نیز مالکیت مواد مربوطه را انحصاراً در اختیار داشته باشد و تأسیسات لازم را جهت ایجاد و استفاده از انرژی اتمی بنا کند . بنا بطرح مزبور این مرجع را بایستی سازمان ملل بوجود میآورد و ایالات متحده آمریکا اطلاعات انحصاری خود را در اختیار آن میگذاشت ، بدبختانه خصوصیات طرح باروخ همانگونه که در واقع انتظار میرفت

برای روسیه غیر قابل قبول بود . روسیه آنروز روسیه استالین بود ، مغرور از غلبه بر آلمان و مظنون (البته بدون دلیل) نسبت بدول غرب و مطلع از اینکه در سازمان ملل همواره از لحاظ تعداد رأی در اقلیت خواهد بود ایجاد مرجعی جهانی جهت نظارت بر انرژی اتمی که برای از میان بردن خطر جنگ اتمی بدیهی بنظر میرسد ، همیشه با مخالفت روسیه مواجه شده است زیرا پیدایش چنین مرجعی موجب تثبیت و بقای نظمهای اقتصادی و اجتماعی میشود که به فتوای اصول کمونیستی شیطانی و پلیدند و اگر قرار باشد روسیه تن بسازمانی بین المللی دهد آن سازمان باید براساسی بنا شود که هیچگونه امتیاز و تفوق را برای قدرتهای غیر کمونیستی نشانسد . طرح باروخ چنین خصائصی را دارا نبود . شاید میشد جرح و تعدیلهائی در آن طرح بوجود آورد بطوریکه نکات مورد اعتراض روسیه از میان برود ، اما حکومت روسیه راست و پوست کنده از بحث در آن طرح امتناع کرد و تصور امکان هر گونه طرحی از آن قبیل را هم منتفی ساخت : نتیجه این امر تیرگی روز افزون روابط میان روسیه و غرب بود و دیری نگذشت که افکار عمومی در آمریکا هم بصورتی درآمد که طرح چنین پیشنهادهائی را غیر ممکن ساخت .

در آمریکا ، علیرغم آنچه دانشمندان اتمی گفته بودند ، نظامیان و سیاستمداران و عامه مردم باورشان شد که آمریکا از چنان رازی خبر دارد که دیر زمانی روسیه را بدان دسترس نخواهد بود ، و انحصار اسلحه اتمی در دست آمریکا امنیت غرب را تضمین میکند . وقتی در ماه اوت 1949 معلوم شد که روسیه هم اسلحه اتمی دارد ، تصور کردند جاسوسان و خیانتکاران این راز را در اختیارشان گذاشته اند حال آنکه در واقع جاسوسان و خیانتکاران تسرع ناپیزی را در اینمورد موجب شدند .

با کمال تأسف ، اعتقاد بر اینکه خیانت خیانتکاران موجب تنزل آمریکا از وضع انحصاری شدند مهارت روسها محیطی پر از سوء ظن فراهم آورد که منجر به حکومت مک کارتی Mc Carthy و همفکران او گردید ، نه در آمریکا و نه در روسیه و حتی نه در فرانسه و انگلستان زمامداران و عامه مردم ذره ای از آن خردمندی روشن بینانه ای که الهام بخش بهترین دانشمندان اتمی بود از خود نشان نداده اند . نفرت و کینه توزی را میهن پرستی شناختند ، و فراهم آوردن موجبات جنگ را کوشش در راه تأمین صلح اعلام کردند . جهان براه نا درستی قدم گذاشت و در سالهای بعد در این راه که پایانش بدبختی و مصیبت است فراتر و فراتر رفت .

فصل سوم

بمب ئیدروژنی

روزگاری که بمب اتمی تازه ابداع شده بود ترس و وحشت بسیاری ایجاد کرد و حتی موجب شد که پیشنهادهایی در زمینه کنترل انرژی اتمی مطرح شود . اما مردم چه زود به ترس و وحشت ناشی از وجود بمبهای اتمی خو گرفتند و اینطور دستگیرشان شد که آسیب و تخریبی را که این بمب باعث میشود برای اقناع دو طرف کافی نیست . معلوم شد که گرچه بمب اتمی شهرها را از میان میبرد ولی نمیتواند مردم پراکنده در روستاهای دور افتاده را از میان بردارد و لذا هر دو جناح دیوانه وار سرگرم ساختن سلاحی شدند که از بمب اتمی نیرومندتر و پلیدتر باشد ، این سلاح نیرومندتر و پلیدتر بمب ئیدروژنی بود . معلوم نشد که در مسابقه بر ساختن این سلاح روسیه برنده شد یا آمریکا ، در هر صورت هر دو با فاصله زمانی ناچیزی کار خود را به نتیجه رساندند . بمب ئیدروژنی هزاران بار مخربتر از بمب اتمی است . برآورد های گوناگونی از انفجار بیکینی Bikini بعمل آمده است و انرژی حاصل از این انفجار را از 15 تا 25 میلیون ت . ان . ت T.N.T تخمین زده اند . ظرفیت بمب ئیدروژنی برای جهان غرب در آزمایش اول مارس 1954 که در بیکینی روی داد معلوم گردید . این انفجار آزمایشی از حدود انتظارات آمریکائیان که خود سازنده آن بودند تجاوز کرد و تا این تاریخ کشنده ترین سلاحی است که دو طرف در اختیار دارند .

« بمب ئیدرژنی » نام غلطی است که بر این سلاح نهاده اند زیرا نیروی انفجار این بمب هم از اورانیوم اخذ میشود . انفجار سه مرحله دارد . میتوان این سه مرحله را به افروختن و ایجاد آتش بوسیله کاغذ ، چوب و زغال تشبیه کرد . کاغذ از چوب زودتر و آسانتر آتش میگیرد و چوب هم نسبت بزغال همین وضع را دارد . در بمب ئیدرژنی ، مانند بمب اتمی ابتدا مقداری $U\ 235$ برای تبدیل مقداری ئیروژن به هلیوم کافی است . $U\ 235$ و ئیدروژن هر دو درون پوسته ضخیم از اورانیوم طبیعی قرار دارند . حرارت حاصل از تبدل ئیدرژن به هلیوم کافی است که اورانیوم طبیعی را که پوسته خارجی بمب را تشکیل میدهد بشکند . قسمت اعظم انرژی حاصل از انفجارهای ئیدرژنی مربوط به شکستن هسته همان اورانیوم خارجی است . اتمهای اورانیوم شکسته میشود و باتمهای سبکتر از انواع مختلف مبدل میگردد که اکثر آنها ذرات رادیو آکتیو است . از جهت نظامی امتیاز بزرگ بمب ئیدرژنی در آنسکه اورانیوم طبیعی در ساختمان آن مصرف میشود ، یا دقیقتر بگوئیم . در ساختمان آن اورانیومی بکار میرود که اورانیوم گرانبهای $U\ 235$ از آن مجزا شده است . آنچه که باعث میشود بتوان اورانیوم طبیعی در این بمب استفاده کرد فقط و فقط حرارت بیحسابی است که حادث میشود.

آسیب و تخریبی که از انفجار این بمب ایجاد میشود محدود بمحل انفجار نیست . رادیواکتیو حاصل در ارتفاع زیاد پراکنده میشود و از آنجا بسراسر جهان منتشر میگردد و بتدریج فرو میریزد و امراض کشنده ای را باعث میشود ، آب و سبزیجات و گوشت را مسموم میسازد . نزول این ذرات رادیو آکتیو است که « ریزش رادیو آکتیو » $Fall\ out$ نامیده میشود . ذرات رادیو آکتیو که در این ریزش وجود دارد بطور کلی در طبیعت یافته نمیشود و اگر هم یافته شود بسیار نادر است ، اثرات کشنده ریزش رادیو آکتیو نخستین بار در اثر حادثه ای معلوم جهانیان شد . يك کشتی ماهیگیری ژاپنی که نام خنده آور « اژدهای خوشبخت » را داشت خارج از منطقه خطری که مقامات آمریکائی اعلام داشته بودند در حرکت بود ، اما تغییر ناگهانی که در جهت وزش باد پدید آمد غبار رادیو آکتیو را بر آن کشتی فرو ریخت ، همه سرنشینان را بیمار ساخت و یکی را از پای درآورد . همین ریزش رادیو آکتیو است که تعداد مرگ و میر ناشی از انفجار بمب ئیدرژنی را بمقیاس دهشت باری افزایش میدهد .

در اینکه يك جنگ ئيدرژني چه بروزگار نوع بشر خواهد آورد نظرهاي گوناگوني ابراز شده است . در سال 1958 وزير دفاع ايالات متحده آمريكا ضمن خلاصه كردن گزارش ستاد ارتش برآورد كرد كه اگر جنگي ميان متحدين پيمان آتلانتيك N.A.T.O از يكسو و متفقين همان ورشو از سوي ديگر درگير و در آن اسلحه هسته اي بكار رود ما يكصد و شصت ميليون آمريكائي ، دويست ميليون روس و تمام مردم اروپاي غربي و بریتانيا معدوم خواهند شد . بودند كساني كه از اين برآورد بوحشت افتادند مبدا حرارتي كه در اروپاي غربي و بریتانيا جهت تشكيل همان اتلانتيك وجود داشت بسردي گرايد . بهر حال چنين اتفاقي روي نداد . ظاهراً تمايل مردن بصورت آرزوئي عجيب و توصيف ناپذير بر سراسر جهان غرب سايه افكنده و تا امروز شرح و وصفهاي وحشتباري كه از نتايج جنگ اتمي و ئيدرژني شده است هيچ يك از دول غربي را وادار به اقدامي بمنظور جلوگيري از وقوع آن نكرده و بر اذهان عمومي نيز تاثير ناچيزي داشته است . سرلشگر جمس گاردين Lieutenent General James Gavin رئيس وقت دائره تحقيقات و تجسسات علمي ارتش آمريكا در ماه مه سال 1956 مورد سئوال كميته فرعي سنای آمريكا قرار گرفت ، سناتور داف Duff از او پرسيد : « اگر ما داخل جنگ اتمي و ئيدرژني شديم و نيروي هوائي استراتژيك ما حمله شديدي بروسيه كرد و در اين حمله اسلحه اتمي و ئيدرژني بكار برد و سمت وزش باد جنوب شرقي يعني سمت روسيه بود بنظر شما تحت شرايط يادشده تلفات در آنجا از چه قرار خواهد بود . » سرتيب گوین ميگويد : « قربان من به اين سئوال پاسخي ميدهم پاسخ روشني اما ميخواهم با كمال احترام تقاضا كنم كه نيروي هوائي يا يك هيأت صلاحيت دار مأمور بررسي اين سئوال بشود و جواب شايسته اي تقديم دارد . برآورد هاي جاري حاكي از آنستكه چند صد ميليون از هر يك از دو طرف ممكنست به هلاك رسند و البته اين بستگي به جهت وزش باد دارد .

اگر جهت وزش بادهای جنوب شرقي باشد تلفات عموماً از مردمان روسيه خواهد بود اگر چه ممكنست دامنه اين مرگ و مير به ژاپن و حتي شايد به فيليپين هم برسد .

اگر بادهای از جهت مخالف بوزند قربانيان از مردمان اروپاي غربي خواهند بود

(1) « .

از اظهارات فوق چنین بر میآید که اگر آمریکا بروسیه حمله کند و آن دیار را هدف بمبهای اتمی و نیدرژنی قرار دهد ، اینکه تعداد بیشتر تلفات از مردم روسیه خواهد بود یا اروپای غربی مطلقاً بجهت وزش بادهای بستگی دارد .
بیانات سرتیپ گوین صادقانه تر از آن بود که مطبوع خاطر مقامات مربوطه افتد و لذا از آن پس مورد بی لطفی قرار گرفت .

در اینکه پس از يك جنگ اتمی و نیدرژنی چه مقدار از جمعیت جهان بر جای خواهد ماند اتفاق نظر وجود ندارد . برخی ، مانند هرمن کاهن Herman Kahn که در کتاب خود بنام « درباره جنگ اتمی و نیدرژنی » میل دارد مردم را ترغیب باستقبال از چنین کشتاری کند دلیل میآورند که با تهیه پناهگاههای عمیق میتوان عده کثیری را از هلاکت نجات داد . کاهن اصرار میورزد که ایالات متحده آمریکا بایستی سی میلیون دلار صرف دفاع غیر نظامی کند (صفحه 517 آن کتاب) ، اما در واقع توقع ندارد که چنین پولی مصرف شود و نظر او در باب اینکه اگر چنین پولی مصرف شود جان بسیاری را میتوان از مهلکه نجات داد در برابر استدلال بی ارزش از آب در میآید ، بنظر من منصفانه ترین اظهاری که در این زمینه شده است از آن جان فولر John Fowler است . او در کتاب « ریزش ذرات رادیو آکتیو » صفحه 185 مینویسد : « فرد یا خانواده ای زیر و زرنگ که براحتی بتواند گلیم خود را از حوادث بیرون آورد اگر از دایره انهدام اصلی بکلی بر کنار و از حدود اثر کشنده ریزش ذرات رادیو آکتیو نیز بیرون باشد ،

هفته هاي كابوس مانندي را كه بلافاصله پس از انفجار شروع ميشود دوام مي آورد . با حفر سوراخهائي در ديوار زير زمينها و پناه بردن بان و يا با شتافتن بزير پناهگاهي كه در گوشه اي شتابزده بر پا شده اند آدمي ممكنست با آنكه محيط خارج را كوره فروزان و سكوت مرگ احاطه كرده است ، بر جاي بماند . « وقتي بياد آوريم كه آب و غذا مسموم شده است ، وسيله حمل و نقلي ديگر وجود ندارد ، مريضخانه ها از ميان رفته و كم بود طبيب و دارو بسيار محسوس است ، آنوقت اين نظر را هم بايد خطائي توأم با حسن نيت تلقي كنيم .

در مورد مردميكه از يك جنگ عمومي اتمي و ئيدرژني جان بدرمي برند تنها سلامت جسم مهم نيست بلكه بايد ديد پس از آنكه چنين ضربتي كه هنوز مصيبتي به عظمت آن بر بشر وارد نيامده است ، وارد شد اعصاب باقيماندگان تا چه حد تاب تحمل آنرا خواهد داشت . بايد انتظار داشت كه اگر اكثر باقيماندگان مشاعر خود را از دست ندهند بطور مسلم عده زيادي از آنها از دست خواهند داد و شايد هم مبدل به ديوانگاني درنده و خطرناك بشوند . و فقط وقوع جنگ اتمي و ئيدرژني نيست كه چنين مخاطره اي را بوجود ميآورد بلكه اقداماتي را هم كه مبشران دفاع غير نظامي در نظر دارند انجام دهند چنين خطري را متضمن است . بعضي ، مانند كاهن ، معتقدند عده قابل ملاحظه اي از مردم آمريكا را ميتوان نجات داد . بعقيده من اين احتمالي است توأم با خوشبيني . اما فرض كنيم كه اين نظر صحيح باشد ، وضع روحي و مشاعر آنها كه سرانجام از مهلكه جان بدر ميبرند و در دنيايي انباشته از اجساد مردگان و سوخته و خاكستر شده قدم ميگذارند چگونه خواهد بود ؟ آيا احتمال آن هست كه از ميان باقيماندگان عده نسبتاً قابل ملاحظه اي بتوانند از عهده كار توانفرساي تجديد ساختمان ، كه بدون آن ادامه حيات غير مقدور است ، برآيند . اينكه زندگي در پناهگاهها بچه صورتي خواهد بود در كتابي بنام «Level 7» اثر مردخاي رشوالد Mordecai Roshwald بنحو گويائي توصيف شده است . متأسفانه اين كتاب با استقبالي كه در خور آن بود مواجه نشد .

شاید فقط يك روزنه امید وجود داشته باشد : امید آن می‌رود که ریزش ذرات رادیو آکتیو از خط استوا پائین تر نرود و اگر جنگ بطور کلی به نیم کره شمالی محدود شود امپراطوری جهان نصیب حکومت کنونی افریقای جنوبی خواهد شد . بدون تردید این آینده ای است که پیروزی « جهان آزاد » به ارمغان می‌آورد .

هر آنکس که مخاطرات یاد شده را مورد توجه قرار دهد چند چیز برای او بدیهی خواهد بود : نخست فوری بودن امر خلع سلاح اتمی و ئیدرژنی ؛ دوم اهمیت دست کشیدن از آزمایشهای اتمی و ئیدرژنی ؛ سوم خطری که از سیاست امروزی مبتنی بر انتقام آبی ناشی می‌شود . چهارم جلوگیری از اینکه اسلحه اتمی و ئیدرژنی بدست دولتهای دیگر بیفتد . اگر چه ضرورت اقدام در این چهار امر مورد قبول همگان است ولی در هیچکدام از آنها تاکنون موفقیتی بدست نیامده است . درباره هر کدام از این چهار مورد چند کلمه ای بیان می‌کنم :

کنفرانسهای خلع سلاح بطور مسلسل و خسته کننده تشکیل شده است ، در تمام آنها يك روش مداوم همواره دنبال گردیده است ، هر يك از دو جناح میخواهد خود را طرفدار صلح معرفی کند و لذا هر کدام بزعم خود با پیشنهادهایی قدم بکنفرانس میگذارد که اگر مورد قبول واقع شود محسنات قابل ملاحظه ای را دارا خواهد بود اما هر دو جناح متوجه هستند که پیشنهادهایشان متضمن نکته ای هم باشد که جناح مقابل بطور قطع آنرا نتواند بپذیرد و هیچکدام از دو طرف مایل نیست که راه عاقلانه ای که مورد قبول هر دو باشد بیابد ، زیرا چنین سیاستی را دال بر صلح جوئی ناشی از ضعف میدانند . یکبار در سال 1955 دول غربی هنگام بکار بستن روشی که وصف شد دچار دستپاچگی شرم آوری شدند ، پیشنهادهای پرارزشی را جهت خلع سلاح مطرح ساختند اما با نهایت وحشت مشاهده کردند که دولت اتحاد جماهیر شوروی آن پیشنهادها را پذیرفت ، چاره جز این نبود که بیدرنگ آن پیشنهادها را پس بگیرند ، جزئیات این قضیه را میتوان

در کتاب «مسابقه تسلیحاتی» «The Arm Races» اثر فیلیپ نوئل بیکر «Philip Noel - Baker» مطالعه کرد. بعقیده من هر کس این کتاب را بخواند ناگزیر باین نتیجه میرسد که غرب و شرق طرفدار بی غل و غش خلع سلاح عمومی نیستند بلکه هر دو بدنبال آنند که بوسائلی خود را مبشر و منادی خلع سلاح جلوه دهند بدون آنکه تمایلی واقعی به نیل بدین آرزو داشته باشند.

امحاء آزمایشهای اتمی مدتها مورد مذاکره قرار گرفته و غالباً بنظر میرسیده است بزودی موافقتی در این زمینه خواهد داد، اما همیشه این جناح یا جناح مقابل مطلب مورد اختلافات تازه ای را بمیان کشیده و در نتیجه حصول توافق را مشکل ساخته است. در این مورد بیش از همه دولت اتحاد جماهیر شوروی را باید ملامت کرد.

امحاء آزمایشهای اتمی از دو جهت اهمیت دارد، از یکطرف باعث میشود که دول دیگر باشکال بتوانند آنها صاحب شوند؛ و از طرف دیگر شر اهریمن «ریزش ذرات رادیو آکتیو» را مادام که صلح برقرار است از سر نوع بشر دفع خواهد کرد. ریزش ذرات رادیو آکتیو انواع گوناگون دارد. شاید استرونتیوم ^{90}Sr و کربن 14 مهمترین آن باشد. این دو محتوی غبار رادیو آکتیویته ای است که از ارتفاع زیاد در جو بوسیله باران یا باد و یا فقط در اثر عمل کند و آهسته جاذبه زمین پائین میآید و ناراحتی های گوناگونی را موجب میشود؛ شدیدترین این ناراحتیها سرطان استخوان فساد خون Leukamia و فساد سلولها Germcells است. از آنجا که این بیماریها در موارد متعددی پیش میآید نمیتوان در هر مورد معلوم داشت که ریزش ذرات رادیو آکتیو علت آن بوده است یا نه، ولی صرفنظر از دستجاتی که نفع خاصی دارند، این مطلب مورد اتفاق است که آزمایش هائی که تا سال 1948 بعمل آمد آمار تلفات سرطان و زایش بچه های ناقص الخلقه را افزایش داده است. دولتها همه ساله مبالغی صرف تحقیقات در باب پیش گیری سرطان میکنند ولی در عین حال مبالغ بمراتب هنگفت تری صرف ایجاد و پیدایش آن مینمایند. در مورد تأثیر آزمایشهای اتمی بر جنین

من اظهار نظر يك متخصص وراثت آمريكائي را عيناً در زير مياورم : ا . ه . ستارتوانت A . H . Startevant ميگويد : « اگر نوع بشر چندين نسل ديگر دوام كند ، منجر بتوالد افراد ناقص الخلقه اي ميشود باعث تأسف است كه صاحبمنصبي (دريا دار استروس) « Admiral Strauss » در مقام پر مسئوليتي اظهار داشته است كه كمترين آسيبي در اثر انتشار شديد راديو آكتيويتي در جنين پديدار نميشود . »

اندكي بعد همين زيست شناس در خطابه اي اظهار داشت كه شايد از كودكاني كه در سال 1954 ، سال آزمايش بمب ئيدرژني ، بدنيا آمده اند 1800 نفر در اثر انتشار شديد راديو آكتيويتي آزاد شده مبتلا شده باشند . در همان سال جانور شناس آمريكائي بنام كرت سترن « Curt Stern » اعلام داشت : « اکنون ديگر همه مردم در بدنهاي خود مقدار كمی راديو آكتيويتي از آزمايشهاي پيشين بمب اتمي جاي داده اند ؛ سترونيوم (داغ) در استخوانها و دندانها ، يد (داغ) iodine در غدد تيروئيد . » (از كتاب « فروزانتر از هزار خورشيد صفحه 304 و 303 Brighter than a thousand suns) .

مايه بسي تأسف و است كه آدمي پيش چشم مي بيند مسابقه تسليحاتي اينگونه اخلاق و انسانيت را قلب كرده است . اگر من عالماً و عامداً باعث شوم كه يك فرد از افراد انساني به سرطان مبتلا شود مرا مظهر جنائت مي شناسند اما اگر من بجاي يكنفر وسيله ابتلاي هزاران نفر را فراهم آورم آنوقت ميهن پرستي شريف بحساب خواهم آمد .

نقصي كه در جنين پديدار ميشود بدبختانه موروثي ميگردد ، شخصي كه جنين ابتلائي داشته ممكن است بختش ياري كند و صاحب فرزندان تندرستي شود اما كودكان اين داغ پنهاني را حامل خواهند بود تا روزي كه در يكي از اعقاب آنان پديدار شود . نمیتوان گفت كه در اثر آزمايشهائيكه تاكنون وقوع يافته است چه عده از مردم از حيث جنين آسيب ديده اند و آمارهائيكه تاكنون منتشر شده است نسبت باعقادات سياسي منتشر كنندگان فرق ميكند ، آمار آنچه مسلم است اينكه اختلال و آسيب در جنين وارد شده

و اگر جنگ اتمی و نیدرژنی روی دهد چنین آسیب و اختلالی با شدت وحدت بسیار در میان بقیته السیف نوع بشر وجود خواهد داشت .
نمائی از جهانی که در آن نوع بشر پراکنده و تک تک بچشم میخورد مرکب از افرادی که فقط میتوانند فرزندان دیوانه و عفریت بوجود آورند باید مورد توجه صدرنشینی قرار گیرد که با وجدان آسوده در باب امکان وقوع جنگ نیدرژنی تبادل نظر مینمایند .

نظریه انتقام آبی ، که آشکارا در غرب از آن جانبداری میشود ، و شاید در شرق هم مورد قبول باشد ، چنانست که از لحاظ نظامی دلائلی بسیار بنفع آن آورده میشود ، این نظریه از آنجا ناشی میشود که از لحاظ یکی از دو طرف ناگهان بحمله های نظیر حمله پیرل هاربور Pearl Harbor (در جنگ دوم جهانی ژاپنیا بدون اعلان جنگ ناگهان به پیرل هاربور حمله کردند م) دست زند برتری عظیمی را از حیث قوا کسب میکند و اگر طرف مقابل نخواهد در اثر چنین حمله ای بکلی از پای درآید باید بیدرنگ پیش از آنکه آسیب التیام ناپذیری را متحمل شود به عمل متقابل دست زند . هر يك از دو جناح عقیده دارد که جناح مقابل ، در هر لحظه ، ممکنست بحمله ناگهانی پردازد ، و در نتیجه هر دو جناح باید ناگزیر در حال آماده باش دائمی باشند که حمله مهاجم را بتوانند با حمله متقابل آبی جواب دهند . درین باب از کارهایی که در غرب بعمل آمده است بیشتر اطلاع داریم تا شرق . ایالات متحده آمریکا شبکه وسیعی از ایستگاههای رادار دارد که شب و روز مترصدند اگر کوچکترین نشانی از نزدیک شدن بمب افکنها یا موشکهای شوروی دیدند اعلام خطر کنند ، بمحض آنکه رادار اثری حاکی از آنچه یاد شد نشان دهد بمب افکنهای آمریکائی حامل بمبهای نیدرژنی روانه روسیه خواهند شد . اشتباه زیاد پیش آمده است . چند بار پرواز پرندگان وحشی ، و دست کم یکبار ماه با موشکهای شوروی اشتباه شد ، علامت داده شد و بمب افکنها رهسپار مقصد شدند تا امروز اشتباه بموقع معلوم گردیده است و بمب افکنها باز پس خوانده شده اند ؛ اما هیچگونه تأمینی وجود ندارد که اشتباههای آینده هم قبل از آنکه کار از دست رود معلوم گردد و

بمب افکنها فراخوانده شوند و چه بسا جهان در مهلکه جنگ اتمی و نیدرژنی فرو غلظد بدون آنکه قصدي پیش آید ، ولي بمرور زمان و با جریان ماهها و سالهاي آینده که قرار است جنگ سرد ادامه یابد این احتمال تقریباً جنبه قطعیت بخود خواهد گرفت .

مادام که نظریه انتقام آنی با بمب نیدرژنی در دستور عمل قرار دارد بقای ما آدمیان در حال حاضر و سالهاي آتی فقط و فقط منوط بخت و اقبال است . همین امر یکی از ضرورتین دلائلی است که بنفع خلع سلاح اتمی و نیدرژنی وجود دارد .

بدیهی است که افتادن بمب نیدرژنی بدست دولتهای دیگری که تا امروز آنرا نداشته اند چیز مطبوعی نیست ، زیرا این امر احتمال وقوع جنگ اتمی و نیدرژنی را بمراتب افزایش خواهد داد . با آنکه اینمطلب مورد اتفاق است معذک هیچگونه عمل مؤثری برای جلوگیری از وقوع آن صورت نگرفته است ، در ابتدا فقط ایالات متحده آمریکا اسلحه هسته ای داشت ، سپس اتحاد جماهیر شوروی آنرا بدست آورد و بعد بریتانیای کبیر ، اکنون احتمال میروند فرانسه نیز آنرا ساخته باشد و دیری نخواهد گذشت که چین هم سلاح هسته ای خواهد داشت ، بالاخره دولت های زیادی بآن دست خواهند یافت و آزمان چندان دور نیست که اگر اقدامی بعمل نیاید ، دو قدرت درجه دوم تمام دنیا را بهم بریزند .

تا این تاریخ بمب نیدرژنی پلیدترین سلاح کشتار دسته جمعی است که ابداع شده ، اما روشن است که چنانچه هرج و مرج بین المللی کنونی پای مهارت علمی ادامه پیدا کند بزودی حتی سلاح خطرناکتری ساخته خواهد شد ، زمزمه هائی درباره ماشین قیامت (Doomsday machine) شنیده میشود ، این ماشین اگر ساخته شود قادر است ، در يك لحظه ، تمام جهانیان را معدوم کند . هرمان کاهن اظهار داشته است اگر فکر میکرد چنین سلاحی ارزش داشته باشد تقریباً بطور مسلم از عهده تعبیه آن بر میآمد ، اما تاکنون ، خوشبختانه عقیده ندارد که چنین ماشینی ضرورت

داشته باشد ، باري آشکار است اگر چگونگي ساختن اين دستگاہ معلوم شود ملتي که در معتقدات خود تعصب داشته باشد ، وقتي چشم انداز شکست را مشاهده کند ممکن است ازین سلاح استفاده کند . من تردید ندارم که هیتلر در آخرین روزهاي زندگي ترجیح میداد نسل بشر را نابود کند و خود خفت و خواري تسلیم را تحمل ننماید .

گذشته از ماشین قیامت احتمالات دیگری هم وجود دارد که نباید از نظر دور داشت . جنگ شیمیائي و میکروبي ، تا امروز ، باندازه بمب ئیدرژني مؤثر بشمار نیامده است . اما تمام قدرتهاي بزرگ سرگرم تکمیل آنند و شاید طولي نکشد که اسلحه شیمیائي و میکروبي هم کامل شود . احتمال دیگری هم که شاید بزودي تحقق پذیرد وجود اقمار مصنوعي حامل سرنشین و بمب هاي ئیدرژني است. جهاني را در نظر آورید که در آن آسمان از پرواز روزانه اقمار مصنوعي روس و آمریکا تیره و تار است و هر قمری قادر است باران مرگ بر زمین ببارد . آیا زندگي در چنین اوضاع و احوالي ارزش زیستن را دارد ؟ آیا اعصاب نوع بشر تاب تحمل این اوضاع را خواند داشت ؟ آیا مردمان سرانجام مصیبت ناگهاني را برزندگاني که روز و ساعات آن لبریز از ترس و دهشت است ترجیح نخواهند داد ؟ من میدانم دیگر چه وحشت و ترس تازه اي را براي ما درانبان دارند اما میدانم که اگر اقدام اساسي بعمل نیاید نوع انسان دانشمند محکوم به فنا است . در جهاني که ما زندگي میکنیم تمایل بمرگ بنحو مؤثر و فعالی حکمفرماست و تا امروز این تمایل در هر بحراني که پیش آمده بر سلامت عقل چیره گشته است . اگر بنا است ما باقی بمانیم این اوضاع نباید ادامه یابد . در بقیه این کتاب کوشش خواهم کرد راههائي که متضمن نجات و بقای آدمي است ارائه نمایم .

فصل چهارم

یا مرگ یا آزادی

در این روزها ضد کمونیستهای دو آتشفشان آمریکایی از پاتریک هنری Patric Henry میهن پرست دوران جنگ استقلال بسیار یاد میکنند و شعار او را تکرار مینمایند . شهرت او بمناسبت شعاری است که در آنزمان بدین مضمون مطرح ساخت : « بمن یا آزادی دهید یا مرگ » . منظور کسانی که شعار او را امروز تکرار میکنند اینست که جهان بهتر است از وجود بشرتهای باشد تا آنکه رژیم کمونیستی حاکم بر مردمان گردد . باری شعار مزبور از دهان پاتریک هنری مفهوم دیگری داشت . او از مقصد و هدف برحق مدافعه میکرد ، و بعزت خصومت انگلیسها منظور و هدف او حاصل نمیشد مگر آنکه آمریکاییان جانبازی کنند . در نتیجه ، مرگ او موجب پیشرفت کار آزادی میشد . در چنان اوضاع و احوالی تأیید شعار او صحیح و شایسته بود .

بهر حال ، وقتی چنین شعاری برای موجه جلوه دادن جنگ اتمی و نیدروژنی پیش کشیده میشود اوضاع و احوال بکلی فرق میکند . ما نمیدانیم نتیجه جنگ اتمی و نیدروژنی چه خواهد بود . ممکن است این جنگ منجر به امحاء بشر گردد . شاید چند گروه پراکنده مرکب از تاراجگران هرج و مرج طلب در جهانی که هر گونه هم بستگی اجتماعی را از دست داده است باقی بمانند . مطبوع ترین تصویری که میتوان تجسم کرد آنست که حکومتهای استبدادی سخت گیری باقی بمانند که در آن ضروریات زندگی شدیداً جیره بندی شده باشد . هر من کاهن ، که موجه نشان دادن جنگ با اسلحه

هسته ای را با شرایطی چند وجهه همت خود قرار داده است قبول دارد که بهترین نتیجه ای که در چنین جنگی میتوان انتظار داشت آنستکه بقول او منجر به « فاجعه و سیالیزم » شود (صفحه 438) . یگانه چیزی که جنگ کنونی بدان منتهی نخواهد شد همان نظم و آزادی است که مورد آرزوی پاتریک هنری بود و ستایش کنندگان امروزی او وانمود میکنند که گویا به راهی که او رفت میروند . (1)

بخاطر هدفی جان سپردن فضیلت است مشروط بر آنکه هدف انسانی باشد و جانبازی آدمی باعث پیشرفت آن هدف گردد . اگر عملاً مسلم باشد که مرگ شما پیشرفت آن منظور را باعث شد . در آنصورت عمل شما فقط مبین تعصب محض خواهد بود . این مطلب بخصوص وقتی روشن تر جلوه مینماید که کسانی اظهار میدارند انهدام نوع بشر را بر پیروزی کمونیسم ترجیح میدهند ، یا بعکس کسان دیگری میگویند انهدام نوع بشر را بر علیه ضد کمونیسم رجحان میدهند . فرض کنید کمونیسم بدتر از آن باشد که سر سخت ترین دشمنان کمونیسم میگویند معذک در نسل های بعد که تحت این رژیم رشد خواهند کرد امکان دارد پیشرفت و اصلاحی روی دهد . و باز فرض کنید صد کمونیسم بدتر از آن باشد که پیروان افراطی استالین تصویر میکنند بازهم همین استدلال صادق است . حکومت های استبدادی وحشت انگیزی در تاریخ گذشته وجود داشته اند ، اما در موقع خود یا معدوم شدند یا اصلاح و پیشرفتهای و تعدیلهایی در آنها پدید آمد . تا آدمیان وجود دارند اصلاح و پیشرفت مقدور است : ولی در جهانی که از اجساد مردگان انباشته باشد نه ساختمان کمونیسم عملی است نه بر پا کردن جامعه ای ضد کمونیست .

آنها که نام « جهان آزاد » را زیاد بزبان میآورند و در اشاعه نفرت از کمونیسم از همه بیشتر زحمت میکشند ، بانحاء مختلف نشان داده و میدهند که در آنچه میگویند صداقت و صمیمیتی وجود ندارد . با آنکه حکومت

1- مضحك اینجا است که همانها که بیش از همه شعار « یا مرگ یا آزادی » پاتریک هنری ورد زبانشان است هر کسی را که به مواد اصلاحی یکم و پنجم قانون اساسی ، که هر دو در اثر جد و جهد پاتریک هنری تنظیم شده است ، استناد کند خائن خطاب میکنند .

پرتقال دست اندر کار کشتار مردم غیر سفید آنگولا است دولت انگلیس پا فرا گذاشت تا دوستی و محبت خود را به آن دولت باثبات برساند . اسپانیا تحت فرمانروایی فرانکو از آزادی ناچیزی باندازه آزادی روسیه خروشچف شاید هم کمتر برخوردار است با اینهمه جهان غرب بهر وسیله که ممکن شود جهت اثبات محبت خود بفرانکو متوسل میشود نیت بر پا کنندگان نمایش سوئز ، انگلیس و فرانسه ، همان اندازه پلید بود که نیت سرکوب کنندگان مردم مجارستان اگر چه صدمه ای که دسته اول وارد ساختند بمراتب کمتر بود چون بهر حال عمل آنان بموفقیت منجر نگردید . در کوبا ، گواتمالا و گینه ، انگلیس ، دولتهای غربی تصمیم خود را علیرغم آرزوهای مردم آنسامان بموقع اجرا گزاردند باین بهانه که اقدامشان برای حفظ نواحی یاد شده در جرگه دوستان دولتهای غربی ضرورت داشته است . بتازگی عضویت حزب کمونیست در ایالات متحده آمریکا جرم جنائی اعلام شده است ، مگر آنکه عضو حزب بتواند ثابت کند که از هدف این مسلک مبنی بر سرنگون ساختن حکومت از راه جبر و زور بی اطلاع بوده است . این قبیل اعمال جنایت علیه آزادی است و به نسبتی که اوضاع و احوال وخیم میشود ، امور بیشتری را جرم جنائی علیه آزادی خواهند ساخت .

در غرب تبلیغات گمراه کننده و دسته بندی و لشکر کشی بمراتب بیش از آنچه مردم آگاهند از طرف ارتش آمریکا صورت میگیرد . و نیز این حقیقت را نمی پذیرند که اعمال و محدودیتهائی از قبیل اختلاف ماهوی حکومت شرق و غرب را زائل میکند و از «جهان آزاد» جز ادعائی مضحك و نامی بی مسمی باقی نمی گذارد .

من باب مثال مسأله پایگاههای آمریکا در بریتانیا را مورد مذاقه قرار دهید ، از مردم بریتانیا چند نفر اطلاع دارند که در هر يك از این پایگاهها هسته مرکزی وجود دارد مرکب از خلبانهاییکه قادرند بهر اعلام خطری جواب دهند و چنان تعلیمات کاملی دیده اند که میتوانند هواپیمای خود را ظرف يك یا دو دقیقه پرواز درآورند .

این هسته مرکزی بکلی از اردوگاه برکنار است و افراد اردوگاه

را بدان راه نیست . این مرکز خوابگاه ، رستوران ، کتابخانه ، سینما و وسائل لازم دیگر از خود دارد و نگهبانان مسلح مانع آنند که دیگر آمریکائیان باین مرکز راه یابند . یکماه یا دو ماه یکبار تمام افراد این مرکز از جمله فرمانده آن با هواپیما بآمریکا پس فرستاده میشود و گروه جدیدی جای آنها را میگیرد . مردانی که در این مرکز درونی هستند مجاز نیستند که به آمریکائیان دیگری که در پایگاه اندیا با مردم حومه اردوگاه تماس داشته باشند .

آشکار است که منظور اصلی بی خبر نگاهداشتن مردم بریتانیا و استقرار اطاعت کورکورانه در میان نفرات این مرکز است تا اوامر مافوق را بدون تأمل و تفکر بطور مکانیکی اجرا کنند . همه این تمهیدات و بگیر و بندها و تعلیمات برای پرورش چنین روحیه ای در افراد این مرکز است علاوه بر این ، اوامری که باید افراد اردوگاه بموقع اجرا گذارند از طرف فرمانده آنان صادر نشده بلکه مستقیماً از واشنگتن ابلاغ میشود . تصور اینکه بهنگام بحران حکومت بریتانیا بتواند کوچکترین نظارت و کنترلی بر اوامر صادر از واشنگتن اعمال کند فانتزی محض است . بدیهی است که لحظه انتظار می رود اوامری از واشنگتن صادر گردد که منجر بعمل انتقامی نیروهای شوروی و انهدام مردم بریتانیا در ظرف یکساعت بشود .

موارد بسیار جالبی که بهر حال قدرت نظامیان را در آمریکا نشان میدهد داستان کلوداترلی است Claude Eatherly کسی که علامت داد تا بمب اتمی بر هیروشیما افکنده شود . حکایت او همچنین نشان میدهد که در جهان امروز فقط از طریق نقض قانون آدمی میتواند از زیر بار ارتکاب جنایتهای بی رحمانه شانه خالی کند . باو نگفته بودند که این بمب چه بلایی است و وقتی از نتیجه عمل خود مطلع شد از ترس و وحشت نزدیک بود دیوانه شود . پس از آن سالهای سال خویشتن را وقف آن کرد که به انحاء مختلف از قوانین سرپیچی کند باین منظور که توجه عامه را به بربریت و وحشیگری ناشی از استعمال اسلحه هسته ای معطوف سازد و احساس تقصیری که بر وجود او مستولی بود تشفی دهد . اگر باین عمل متوسل نمیشد شاید احساس

تقصیر او را از پای درمیآورد . مقامات مسئول تصمیم گرفتند او را دیوانه معرفی کنند و هیأتی مرکب از روان شناسان « اهل » (1) را دعوت کردند تا تصمیم آنانرا تأیید کند . اترلی فهمید و اظهار ندامت کرد . ترومن نه فهمید و نه اظهار ندامت کرد . من یکرشته از اظهارات اترلی را مطالعه کرده ام . این اظهارات از دهان شخصی تندرست و عاقل بیرون آمده است . اما قدرت تبلیغات گمراه کننده بحدی است که همه مردم ، از جمله مراهم ، معتقد کرده بود که اترلی دیوانه شده است .

همین اواخر ، در نتیجه سر و صدائی که در مورد داستان اترلی راه افتاده بود ، دادستان کل واشنگتن دخالت کرد و در نتیجه اترلی که مدت شش ماه در اطاقی زندانی بود نهایت مراقبت را در حفظ او بکار میبردند بقسمی که از بیمارستان منتقل گردید که برایش در آنجا امتیازهای غیر متداولی در نظر گرفتند و باو وعده دادند که در آینده نزدیک بدون آنکه دیگر تحت استنطاق قرار گیرد آزادش کنند . سرانجام هم او را آزاد نکردند ولی در حال حاضر خود او فرار کرده است .

باز هم بداستانی دیگر توجه شما را جلب مینمایم : ملاحظه کنید در تحقیقاتی که از یکفرد در کمیته رسیدگی به فعالیتهای ضد آمریکائی بعمل میآید ماجرا از چه قرار است . اگر کامل مردی که جوانی را پشت سر گذاشته است مورد بی مهری این کمیته قرار گیرد احضار میشود و از آن پس سئوال و جواب هائی از این قبیل پیش می آید :

س- سی سال قبل که محصل بودید آیا افرادی را می شناختید که کمونیست بوده باشند؟ «

ج - «بله»

س- «ممکن است اسامی آنان را ذکر کنید . «

ج- «نه»

مرد واژگون بختی که مورد این سئوال قرار گرفته است . بجرم اهانت به کمیته مزبور روانه زندان میشود مگر آنکه با دادن اسامی دوستان

خود ، یا با ایراد اتهامات بی اساس بدوستان خود ، نسبت به کمیته ادای احترام کند . (1)

منظور من از آنچه یاد شده دفاع از اتحاد جماهیر شوروی نیست . اتحاد جماهیر شوروی بویژه در مجارستان و آلمان شرقی خفت و تحقیر بسیار و بیرحمی وحشت انگیز نسبت بمردم آنسامان ، نشان داد و باندازه غرب در معرض همین ایرادها و اعتراض ها است : حکومت آلمان شرقی که فقط با نیروی نظامی شوروی از مهلکه نجات یافت « جمهوری دموکراتیک آلمان » نامیده میشود . اما آلودگی مشرق طهارت و برائت غرب را اثبات نمیکند .

این احساس که « هر چه من مرتکب میشوم صحیح و برحق است » در هر دو طرف بیک اندازه وجود دارد و در هر دو بیک اندازه نفرت انگیز است . یکی از وحشت انگیزترین خصوصیات اسلحه هسته ای آنستکه اگر مورد استفاده قرار گیرد آسیب آن فقط دامن گیر متخاصمان نمیشود بلکه بیطرف ها نیز از شر آن در امان نمی مانند . بدینسان دولتهای بیطرف هنگامیکه کوشش میکنند از وقوع جنگ جلوگیری بعمل آید از بدیهی ترین حق خود یعنی صیانت نفس استفاده میکنند . راست است که هر دولتی حق دارد وقتی شکل حکومتش مورد مخالفت دولت خارجی قرار گرفت بدفاع پردازد ولی هیچ عدل و منصفی اجازه نمیدهد که برای استفاده از این حق میلیونها مردمی که ساکن کشورهای بی طرف اند خود را از این کشمکش ها بدور میدارند قتل عام شوند . چگونه میتوان از این نظر دفاع کرد که چون ما از کمونیسم خوشمان نمی آید حق داریم عده کثیری از مردم آفریقا و هندوستان را که یگانه آرزوی آنها آنستکه کسی کار بکارشان نداشته باشد قربانی کنیم ؟ آیا این معنای دموکراسی است ؟ آیا دموکراسی ایجاب نمیکند که پای ملتهای غیر متعهد در

1- در میان مردم این تصور رواج دارد که این قبیل حوادث با مرگ سناتور مکارتی دیگر روی نمیدهد حال آنکه اینطور نیست . تازه ترین نشانی که من خبر دارم در 1 آوریل 1961 روی دار هنگامیکه پیت سیگر Pete Seeger تصنیف خوان امریکائی بهمین اتهام بیکسال زندان محکوم شد .

امري که مورد قبول و رضایتشان نیست بمیان کشیده نشود ؟
من باب مثال مسأله برلن را مورد بررسی قرار دهید . با نهایت وحشت
مي بینیم که هم ایالات متحده آمریکا و هم اتحاد جماهیر شوروي آمادگي
خود را دائر به توسل بجنگ اتمي و ئيدرژني اعلام داشته اند و چنین جنگي را
بر پذیرش راه حلي که مورد علاقه آنها نباشد ترجیح میدهند . چنین اعلام
خطر هائي که جهانيان را با وحشت غير قابل تصوري روبرو میسازد قابل تحمل
نیست ، و در نتیجه سياست بازبهاي دو طرف است که این کشمکش تیرنه
پذیر جلوه مینماید . شرارت کرملین یا وال استریت Wall Steet ، هر کدام را که
فرض کنید ، در آنست که به اصول جزمي اعتقاد دارند و در آن تعصب میورزند .
این نحو تفکر سبب شده است که دیدگانیشان توان دید و تشخیص منافع
خودشان را هم نداشته باشد . شرق و غرب هنگام مذاکره ، اگر از عقل
سالم بهره مند باشند ، یکدیگر را بچشم دشمن نمی نگرند بلکه متفقاً
اسلحه هسته اي را دشمن مشترك خواهند یافت . شرق و غرب هر دو
منفعت مشتركی دارند و آن گریختن از تهدید انهدام ناشي از اسلحه هسته
اي است . نفرت متقابل هر دو طرف را نسبت باین منفعت مشترك نا بینا
ساخته است . در مذاکراتي که واقع میشود از دو طرف هیچکدام صادقانه
آرزوي توافق را ندارد بلکه فقط و فقط مترصد است که مبادا چیزی بنام پیروزي
نصیب دیپلماسي طرف مقابل گردد .

در پشت این دشمني متقابل ، برخي احساس هاي انساني نهفته است
که عمده ترین آنها غرور ، سوءظن ، ترس و عشق به قدرت است . مذاکره
کنندگان گمان میکنند که حتي وقتي از اعطاي امتیاز معقولي هم بحریف خود
داری کردند موجبي جهت احساس غرور دارند و بدینطریق معمولاً مورد
پشتیباني افکار کشور خود قرار میگیرند ، سوءظن – که ابداً بي پایه نیست –
تا هنگامیکه حالت کنوني میان شرق و غرب تغییر نکرده است سبب میشود
که دو طرف نظر طرق مقابل را متضمن نکته اي گمان کند که مذاکره کنندگان
پاکباز و صديق آنها را اغفال کند و در دام زیرکانه و شیطاني طرف مقابل
نیفکند . ترس – که آنها بااوضاع و احوال امروزي غير معقول نیست – ثمره

همیشگی خود را بار می آورد بدینمعنی که باعث عکس العمل های احمقانه ای میشود که همان خطر وقایع مورد وحشت را افزایش میدهد . این پدیده در زندگی خصوصی بسیار عادی است و روان شناسان با آن کاملاً آشنا هستند . در حالت ترس بیشتر مردم مشاعر خود را می بازند و از روی غریزه حیوانی واکنشهایی از خود نشان میدهند .

وقتی من میمونی داشتم که در محلی خارج از خانه نگهداری میشد . آن محل آتش گرفت ، و برای نجات میمون لازم بود چند آدم زورمند اقدام کنند . اگر بحال خود رها میشد از ترس قادر بانجام عملی نمی بود و میسوخت و جان میسپرد وضع دول معظم در این روزگار همین گونه است . این مثال در باب خلع سلاح هم مصداق دارد . هر طرف از اسلحه هسته ای طرف مقابل در وحشت است و امنیت خود را در این میدانند که تجهیزات هسته ای خود را افزایش دهد . طرف مقابل هم بطور طبیعی بهمین عمل دست میزند . در نتیجه تمام گامهایی که در راه کاهش تهدید فاجعه سلاح هسته ای برداشته میشود منتهی به تشدید خطر این فاجعه میگردد .

عشق به قدرت ، در اغفال و ترغیب ملت ها بادامه سیاستهای غیر عقلانی شاید محرکی قوی تر از ترس باشد . با آنکه بخود بالیدن و رجز خواندن افراد روش ناپسند شناخته میشود ، رجزخوانی و مبارزطلبی زمامداران ، بهر صورت ، مورد تحسین برمیخوریم که چون نمیخواستند بپذیرند که نیروی آنان را حدودی است سرانجام کارشان به مصیبت و بدبختی کشیده است . تسخیر جهان چنان آرزوی فریبنده ای بوده است که ملت ها یکی پس از دیگری برای نیل بدان از پای درآمده اند . تازه ترین نمونه آن آلمان هیتلر است . اگر بعقب تر رویم نمونه های متعدد دیگری را خواهیم یافت که در میان آنان میتوان ناپلئون ، چنگیزخان و آتیلا را نام برد . آنها که داستان آفرینش را باور دارند افسانه قابیل برایشان نخستین مثال است . آن واژگون بخت هم گمان میکرد اگر هابیل را از میان بردارد نسل های بعدی را زیر فرمان خواهد داشت ، وقتی خروشچف تهدید میکند که غرب را نابود خواهد کرد ،

و هنگامیکه دالس میگفت : « ما جنگ گرم را خواهیم برد . » من بیاد حماقت‌هایی که در گذشته روی داد می افتم .

جنگ ، حتی اگر از دریچه محدود منفعت شخصی هم بنگریم سرا پا احمقانه بنظر میرسد . ویرانی ، بدبختی و مرگ را در کشور دیگران و سرزمین خود سبب شدن فقط از دیوانگان برمی آید . اگر شرق و غرب بتوانند دشمنی خود را بپایان رسانند ، آنگاه میتوانند مهارت عملی امروز را مصروف نیکبختی خود سازد و بدون گرانباری ترس ، که زاده ندانم کاری خود آنها است ادامه زندگی دهند . شیطان در دل های آدمیان قرار دارد . این ابزار و آلات وحشت زا ، نمای خارجی غرائز شیطانی ما است . در جهان غیر انسانی چیزی که زمینه خصومت امروزی میان آدمیان را فراهم کرده باشد وجود ندارد . اشکال در اندیشه ها و اعتقادات آدمیان و راه چاره نیز منور ساختن این اندیشه ها و افکار است .

هستند کسانی که میگویند ؛ « جنگ جزء طبیعت انسان است ، و طبیعت انسان تغییر پذیر نیست . اگر جنگ ختام نوع بشر را متضمن است آه و افسوس که از این سرشت مختوم گزیری نیست . » اینگونه اظهارها از جانب کسانی شنیده میشود که آه و افسوسشان تزویر و ریائی بیش نیست نمیتوان انکار کرد که آدمیان و ملت هایی وجود دارند که ستمکاری مورد علاقه آنها است اما چنین چیزی که در طبیعت آدمی عشق بجنگ نهفته باشد و این طبیعت را نتوان تغییر داد و چنان مردان و ملت هایی را نتوان مانع شد . صحت ندارد . کسانی را که به قتل نفس رغبت دارند بوسیله قانون کیفر مهار میکنند . اینکار زندگی را بر ما تلخ و ناگوار نساخته است . همین استدلال را میتوان در مورد ملت ها بکار برد ولو آنکه مورد پذیرش جنگ افروزان نباشد . کشور سوئد از سال 1814 بعد دست بهیچگونه جنگی نیالوده است . از مردم آن دیار که من دیده ام کسی را سراغ ندارم که چون جنگی واقع نشده و موردی برای اطفاء آتش غریزی پیش نیامده است ، متحمل درد و رنج شده باشد . رقابت های مسالمت آمیز فراوان است ، که وجود آنها نباید موجب تأسف باشد ، و آدمیان با اشتغال بدانها میتوانند غریزه جنگجویی خود را کاملاً تشفی و تسکین

دهند . مبارزات سياسي در كشوري متمدن مسائل مورد اختلافي را بوجود ميآورد كه اگر مبارزه ميان دو ملت مختلف باشد بچنگ منتهي ميشود . اما مردان سياسي آزاديخواه بحدودي كه قوانين مقرر داشته است آگاهند و آنرا محترم مي شمارند .

اگر سازماني سياسي براي حل مسائل مورد اختلاف بوجود آيد و مردم نيز به محترم داشتن و رعايت مقررات آن سازمان عادت كنند ، بر اين امر در باب امور بين المللي هم مصداق پيدا ميكنند . از آن زمان كه اختلافات و مناقشات افراد مردم بوسيله دوئل حل ميشد مدت زماني نميگذرد ، و آنان كه آن روز از دوئل جانبداري ميكردند ميگفتند از ميان بردن آن مغاير طبع بشر است ، آنها ، مانند طرفداران امروزي جنگ ، فراموش ميكردند كه اين « طبيعت بشر » در اصل محصول عادات و رسوم و تعليم و تربيت است و در طبيعت مردم متمدن بهم ناچيزي از آن غريزه بشر اوليه بر جاي مانده است ، در ديده آيندگان ، اگر نوع بشر دوام كند ، جنگ بي معني خواهد بود . همانگونه كه دوئل در نظر ما مفهومي ندارد . بدون ترديد در آن هنگام نيز چند نفري كه جنون آدمكشي داشته باشند وجود خواهند داشت اما ديگر اين چند نفر در راس حكومتها قرار نخواهند داشت .

فصل پنجم

دانشمندان و بمب ایدروژنی

بسیاری از مردم دانشمندان را مسئول خطری میدانند که امروز از ناحیه اسلحه هسته ای متوجه جهانیان است . دانشمندانی وجود دارند که بحق بخشی از این مسئولیت متوجه آنان میشود . آنها کسانی هستند که از طرف دولت خود برای ساختن سلاح هسته ای بخدمت گمارده شده اند یا عهده دار کاوشهایی هستند که هدف آن ساختن این اسلحه است . اما اکثریت قابل ملاحظه ای از دانشمندان برجسته آنچه را در قوه داشته اند برای مبارزه با خطر سلاح هسته ای بکار بسته اند . سیاستمداران ، مطبوعات و عامه مانع آن شده اند که زحمات این دانشمندان سرزبانها افتد و ندایشان بگوش مردمان برسد . در این فصل کتاب اجازه میخواهم چند کلمه ای درباره تلاشهای آنان بگویم .

هنگامیکه حکومت آمریکا نخستین بار کار ساختن بمب ایدروژنی را پیش کشید ، اپنهایمر Oppenheimer که در ساختن بمب اتمی کار عمده را بر عهده داشت با طرح جدید مخالفت کرد . مقامات مسئول خشمگین شدند ، و صحبت از بعضی بی احتیاطی هایی که در گذشته از او سرزده بود ، و آنها همیشه از آن با خبر بوده اند ، بمیان کشیدند و سرانجام در سال 1945 باین نتیجه رسیدند که وجود او « خطر امنیتی » دارد ، بدینمعنی که از این پس نباید بهیچگونه اطلاع محرمانه ای دسترس داشته باشد . شاید برخی در این کردار

او تناقص بنظرشان آید و بگویند چگونه کسی که ساختن بمب اتمی را با رغبت پذیر شده از ساختن بمب ئیدرژنی ابا دارد ، بمب اتمی در حین جنگ ساخته شد یعنی هنگامیکه (گر چه غلط از آب درآمد ولی گمان معقولی بود) تصور میشد هیتلر در آستانه کشف چگونگی ساختن آنست . ساختن بمب ئیدرژنی در ایام صلح پیشنهاد گردید هنگامیکه مسلم بود اگر طرح ساختمان آن بمرحله اجرا در آید اتحاد جماهیر شوروی هم با همان سرعت مو فوق بساختن آن میشود و دیگر آنکه در دست داشتن این اسلحه پیروزی هیچ يك از دو طرف را تأمین نمیکند .

مقارن این ایام آزمایش بمب ئیدرژنی و قدرت تخریبی و انهدامی آزمون شده آن برای تمام دانشمندانی که در استخدام حکومت‌های متبوع خود نبودند بمنزله شدیدترین هشدار باش بود . به پایمردی کنت برنادوت Bernadotte Count ، عده ای از برجسته ترین نمایندگان دانش عصر ما (که بهر حال همگی از میان ملت‌های غربی بودند) در جزیره ماینو Mainau گرد آمدند و در پنجم ژوئیه سال 1955 بیانیه زیرا را امضاء کردند :

« ما امضاکنندگان این بیانیه ، دانشمندان کشورهای گوناگون ، از نژادهای مختلف و با معتقدات مذهبی و سیاسی گوناگون هستیم . اما يك وجه مشترك داریم و آن اینکه همگی ما بدریافت جایزه نوبل مفتخر و مباهی شده ایم .

« خرسندیم که عمری را خدمتگزار دانش بوده ایم زیرا عقیده داریم پیشبرد علم زندگی بشر را باورتر میسازد ولی چون می بینیم که همین دانش امروز است که آدمی را با وسیله انهدام خود مجهز میکند بخود می آیم . »

« اگر جنگ عمومی درگیرد و اسلحه ای که امروز در دسترس است مورد استفاده واقع شود ، احتمال آن میرود که جهان چنان آغشته به ذرات رادیو اکتیویته گردد که جنگ منجر به نابودی همه ملت ها اعم شود از متخاصم و بیطرف . »

« اگر جنگ بزرگی آغاز شود آیا تضمینی هست که باین صورت نابود کننده درنیاید ؟ بدینسان هر ملتی که جنگ عمومی را شروع کند خود و تمام

جهان را به ورطه انهدام می کشاند . »

« انکار نمیکنم که همین ترس از اسلحه انهدامی است که صلح را تا به امروز در جهان ما مستقر داشته است . با اینهمه بنظر ما هر حکومتی که باور کند ترس از این اسلحه برای مدتی مدید وقوع جنگ را مانع خواهد شد دچار خطائی بسیار فریبنده شده است . بعکس ترس و تشدید روابط خصمانه مکرر در مکرر منجر به وقوع جنگ شده است و بهمین ترتیب ، بنظر ما ، آنکه اختلاف های کم اهمیت را هنوز میتوان با اسلحه غیر هسته ای رفع کرد خود فریفتن است . ملت متخاصمی نیست که بهنگام نزدیک شدن خطر شکست ، از استعمال اسلحه ای که علم امروز فراهم میکند خودداری کند .

« بدینسان تمام ملت ها باید داوطلبانه اعلام دارند که از این پس از اعمال زور بعنوان آخرین اقدام در سیاست خارجی خود خودداری خواهند کرد . زیرا در غیر اینصورت به وجود خود نیز خاتمه خواهند داد . »

دکتر لینوس پولینگ Dr. Linus Pauling که یکی از پرکارترین دانشمندانی است که در جستجوی یافتن راههایی جهت کاهش خطر جنگ اتمی و نیدرژنی هستند طرحی تهیه کرده که طی آن از سازمان ملل درخواست میشد بعنوان نخستین گام در راه امحاء اسلحه هسته ای بر تحریم آزمایشهای مربوط به این اسلحه توافق بعمل آید : این طرح بامضای 9235 دانشمند رسید و در ژانویه سال 1958 تسلیم مرحوم هامرشولد شد ، متن تقاضانامه مؤثر آنان چنین است :

« ما دانشمندانی که امضایمان در پای این تقاضا نامه است ، اصرار میورزیم که بیدرنگ برای موقوف ساختن آزمایش بمب های هسته ای موافقتی بین المللی صورت پذیرد . »

« هر بمب هسته ای که آزمایش میشود ذرات رادیو اکتیویته بیشتری را در سراسر جهان منتشر میسازد . هر افزایشی که در مقدار موجود بعمل آید خطر بیشتری سلامت تمام مردم جهان را تهدید میکند . در نطفه بشر آسیبی وارد میسازد که در اثر آن تعداد کودکان ناقص الخلقه در نسل های آینده بسیار افزایش خواهد یافت . »

« مادام که این اسلحه فقط در اختیار سه قدرت بزرگ است حصول توافق در مورد نظارت بر این اسلحه امکان پذیر است . اگر آزمایش ها ادامه یابد ، و کشورهای دیگر هم صاحب این اسلحه شوند خطر بروز ناگهانی جنگ هسته ای ، در اثر بی مبالاتی رهبر بی مسئولیت یکی از ملت ها بیشتر از پیش افزایش می یابد .

« توافق بین المللی بر موقوف ساختن آزمایش اسلحه هسته ای را اینک میتوان بمتابه نخستین گام در راه خلع سلاح بمعنای عام شناخت که مآلا بطرز مؤثری منجر به امحاء اسلحه هسته ای میشود و امکان وقوع جنگ هسته ای را ، که برای نوع بشر فاجعه بشمار می آید . منتفی میسازد . «
« ما همگی بسلامت نوع بشر علاقمندیم . بعنوان مردان علم از خطر هائی که بشر را تهدید میکند باخبریم ولذا درخود احساس مسئولیت بخصوصی میکنیم که عامه را از آن مخاطرات باخبر گردانیم . بنظر ما لازم است که بی درنگ اقدامی بعمل آید تا توافق مؤثری درباره موقوف ساختن آزمایشهای اسلحه هسته ای حاصل شود . «

حکومت هندوستان گزارشی در این زمینه تهیه کرد که تنظیم کنندگان آن از صالح ترین مردان علم بودند این گزارش « انفجار های هسته ای و اثرات آن » بود ، نخستین چاپ آن در سال 1956 و دومین چاپ آن در سال 1958 در دهلی بعمل آمد . گزارش مزبور بسیار دقیق و قابل اعتماد است و بهمین جهت سیاستمداران شرق و غرب را بکار نیامد و برای روزنامه نگارانی که در پی اخبار هیجان انگیزند سودی در بر نداشت . در نتیجه هم در غرب و هم در شرق مردم از آن بی خبر ماندند .

در ماه اوت سال 1955 اجتماع مهمی در « جامعه پارلمان حکومت جهانی (parliamentary aSSociation For World Government) فراهم آمد که در آن چهار نفر هم از اتباع دولت اتحاد جماهیر شوروی و نمایندگانی از تمام کشورهای مستقل جهان شرکت داشتند . شرکت کنندگان بهیچوجه محدود به نمایندگان مجلس های کشورهای شرکت کننده نبودند . در میان آنان دانشمند ، جامعه شناس و فیلسوف نیز وجود داشتند و دستور

جلسه رویهمرفته بوسیله مردان علم تنظیم گردید . روسها مانند دیگران ، با روح دوستانه ای شرکت جستند و غریبان هم با روش دوستانه مقابلی از آنان استقبال کردند . بتدریج که کار بحث بیش میرفت آشکار میشد که اگر رتق و فتق امور جهان بچنین هیأتی واگذار شود تیرگی شدید روابط شرق و غرب را میتواند بسرعت کاهش دهند و بسیاری مسائل که برای حکومتها لاینحل است بدست آنها بنحوی که بمنافع اساسی هیچ يك از دو طرف آسیبی وارد نیاید گشوده خواهد شد . در آغاز مباحثه من قطعنامه ای را بنظر شرکت کنندگان رساندم که پس از بحث و تغییرات جزئی که در آن بعمل آمد بشرح زیر باتفاق آرا بتصویب رسید .

« از آنجا که اکنون این خطر وجود دارد که اگر در آینده جنگی اتفاق افتد احتمال بکار بردن اسلحه هسته ای میرود ، و از آنجا که چنین اسلحه ای انهدام و تلفات بی قیاسی را موجب میشود ما اصرار میورزیم که حکومتهای جهان بفهمند و علناً اعلام بدارند که مقاصد و هدفهای آنها دیگر با توسل بچنگ تأمین نخواهد شد . نتیجتاً اصرار میورزیم هر چه زودتر رسیدگی بعمل آید تا معلوم شود با استفاده از پیشرفت های اخیر علم چه کمك هائی را در اختیار بشر بطور کلی میتوان قرار داد و نیز اصرار میورزیم که وسائل حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی بیش از پیش افزایش یابد . »

پس از تصویب قطعنامه فوق من چنین گفتم : « این قطعنامه شاید متوجه شده باشید . عین قطعنامه ای نیست که من در آغاز کار پیشنهاد کردم . اختلاف هائی که با آن قطعنامه دارد بمناسبت بحثی است که با دوستان خود ، دانشمندان روس کردیم و خوشحالم بگوئیم آشکارا از آن پشتیبانی کنم توافق حاصل نمودیم . این توافق و اتفاق آرا بسیار مهم است . در واقع من بی نهایت خرسندم که قطعنامه بصورتی تنظیم گردید که دوستان روس ما هم بهمان اندازه از آن پشتیبانی کنند که ما غریبان میکنیم این طلایه چنان همکاری است که آرزومندم روزبروز و سال بسال بیشتر و عمیق تر شود تا اختلافاتی که تا به امروز وجود داشته است از میان برود . »

پرفسور س . ا . گولونسکی G.A.Golounsky عضو آکادمی علوم مسکو نیز چنین گفت : « دانشمندان شوروی این وظیفه دلپذیر را بمن محول کرده اند که اعلام دارم پشتیبان این قطعنامه اند .

میخواهم مخصوصاً از روح همکاری و تفاهم متقابلی که در کمیته راهنما وجود داشت ، و در پرتو آن قطعنامه ای تنظیم گردید که باتفاق آرا پذیرفته شد ، نام ببریم .

تصمیمات این کمیته قوت قانونی ندارد . مفهوم این تصمیم ها منحصرأ مفهومی اختلافی است اما همین امر که قطعنامه کنفرانس نه با رأی اکثریت بلکه باتفاق آرا تصویب گردید و مبین احساسات فرد فرد نمایندگان کنفرانس است اهمیت بسیار دارد .

ما اطمینان داریم که پذیرش این قطعنامه کمک مؤثری به تشدید صلح بین ملت ها و امنیت جهانیان خواهد کرد . «

پرفسور ا . و توپچیف A. V. Topchiev دبیر علمی آکادمی شوروی در پایان کنفرانس صحبت کرد و از آنجمله گفت :

« بنظر دانشمندان شوروی این کنفرانس بدون تردید موفقیتی بحساب میآید . سراسر کنفرانس با روح تفاهم و تمایل بی غل و غش برای حصول توافق برگزار گردید . خصوصیت این کنفرانس آنستکه هم قطعنامه اصلی و هم تصمیم های کمیسیونها باتفاق آرا پذیرفته شده است و این بسیار پرمعنا است . . .

کنفرانس ما نشان داد که بر هر مسأله ای توافق ممکن الحصول است مشروط بر آنکه تمام شرکت کنندگان صمیمانه بخواهند توافقی حاصل شود و نظرات یکدیگر را مورد توجه قرار دهند . . . لازم است خصوصیت مثبت دیگر کنفرانسمان را هم اعلام بداریم و آن اینکه ملاقات دانشمندان کشورهای مختلف و تماس های مشخصی میان آنان بدون شك به تحکیم و تشدید پیوندهای بین ملل و موفقیت بیشتر علم کمک مؤثر میکند . «

جریان کار در محیط صمیمیت و اشتیاق بسیار پایان یافت . 2/3 سال

1955 دوران امید بود . کنفرانس عظیمی با موفقیت بسیار در هلسینکی در ماه ژوئن برگزار شد بنام « مجتمع جهانی صلح » . اداره کنندگان این اجتماع عموماً کمونیست بودند ولی غیر کمونیستها نیز بهمان اندازه در آن شرکت داشتند . من نتوانستم در آن حضور یابم ولی طرحی که گمان میکردم بر اساس آن بتوان اختلافهای شرق و غرب را خاتمه داد تهیه کردم و بان مجمع فرستادم . این طرح تقریباً مورد تأیید همه شرکت کنندگان آن کنفرانس قرار گرفت . باری محیط امیدبخش آن زمان را حکومت های غربی از میان بردند بدینترتیب که چون پیشنهادهای آنان در باب خلع سلاح بطور غیر منتظره ای مورد قبول دولت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت و بدینوسیله از تنظیم پیمانی دائر بر موقوف ساختن آزمایشهای اتمی و نیدرژنی جلوگیری بعمل آمد .

سازمانی که من شخصاً با آن ارتباط نزدیک داشتم بنام جنبش پوگواش Pugwash Movement مشهور است . آغاز این جنبش هنگامی بود که من طرحی را برای ملاحظه عده محدودی از برجسته ترین مردان علم که انشتن در رأس آنان قرار داشت فرستادم .

آن مرحوم دو روز قبل از وفات آن طرح را امضاء کرد . هدف من آن بود که همکاری میان دانشمندان کمونیست و غیر کمونیست را بر مسائلی که در حدود صلاحیت فنی آنانست تأمین کنم ، و نیز اگر مقدور شود ، همکاری آنانرا در اقدامات بین المللی مربوط به اسلحه هسته ای فراهم آورم . گمان میکردم بیانیه ای که به امضای ده یا دوازده نفر از شایسته ترین مردانی که در آنزمان حیات داشتند رسیده باشد ، شاید ، در حکومت ها و افکار عامه مؤثر افتد . وقتی بنظرم رسید که امضاء باندازه کافی برای شروع کار در پای طرح جمع آوری شده است ضمن يك کنفرانس مطبوعاتی که در تاریخ 9 ژوئیه 1955 صورت گرفت آنرا منتشر ساختم .

این کنفرانس را عده ای از کارمندان مجله هفتگی ابزرور Observer سازمان دادند و آن نشریه نیز در تشکیل آن کمک اساسی کرد . بختم یاربود

که پروفیسور روت بلالت Rotblat را برای ریاست کنفرانس یافتیم .
متن آن بیانیه بدینقرار است :

« در این وضع رقت باری که بشر با آن مواجه است ، ما احساس می کنیم که دانشمندان باید در کنفرانسی گرد هم آیند و مخاطراتی را که در نتیجه تکامل و پیشرفت اسلحه امحاء دسته جمعی بشر بوجود آمده است بسنجند و در باب قطعنامه ای نظیر طرحی که ضمیمه است تبادل نظر کنند .

« در این موقع ما نه بعنوان اعضای فلان ملت یا قاره یا پیروان بهمان مذهب ، بلکه بعنوان بشر ، ابناء يك نوع و آنهم نوع بشر که ادامه حیاتش محل تردید است سخن میگوئیم . جهان عرصه تنازع است و آن نزاع دهشتناکی که در سایه اش تمام کشمکش های دیگر از رونق و اعتبار ساقط شده اند مبارزه غول آسای (Tiatanic) کمونیزم و ضد کمونیزم است .

« کما بیش هر کس که آگاهی سیاسی دارد علاقمندی شدیدی به يك یا تعداد بیشتری از این مباحث نشان میدهد اما درخواست ما از شما اینستکه ، اگر مقدورتان باشد ، چنین دلبستگی را کنار بگذارید و خود را فقط ، از حیث زیست شناسی . ابناء يك نوع بحساب آورید که تاریخ برجسته ای را پشت سر گذاشته است و از میان ماکسی نیست که آرزوی امحاء این نوع را بنماید .

« کوشش میکنیم در این مقاله حتی يك کلمه هم که نشان دهد روی سخن با جناح خاصی است بزبان نیاوریم ، همه ما بیک اندازه در مخاطره هستیم و اگر این مخاطره درك شود امید هست که بهمت هر دو طرف دفع گردد .

« از این پس ناگزیریم بروشی نو بیندیشیم ، باید یاد بگیریم از خود نپرسیم که چه اقداماتی میتوان بعمل آورد تا طرف مورد علاقه ما بپیروزی نظامی نائل شود ، زیرا دیگر چنین اقداماتی وجود ندارد . باید از خود برسیم چه اقداماتی میتوان کرد که از وقوع تصادم جلوگیری شود ؛ زیرا بروز تصادم برای تمام دسته ها فاجعه آمیز است .

« قاطبه مردم ، و حتی بسیاری از کسانی که مشاغل پر مسئولیتی دارند

نمیدانند در جنگی که اسلحه هسته ای بکار رود چه بر سر بشر خواهد آمد . مردم هنوز به نابودی شهرها میندیشند . بدیهی است که بمب های نواز بمب های قدیم پر قدرت ترند و اگر يك بمب اتمی هیروشیما را منهدم کرد يك بمب ئیدروژنی بزرگترین شهرها مانند نیویورك ، لندن و مسكو را میتواند نابود سازد .

« ترید نیست در جنگ ئیدروژنی شهرهای عظیم معدوم خواهند شد . ولی انهدام شهرها نسبت بانچه که روی خواهد داد مصیبت کم اهمیت تري به شمار میآید .

اگر تمام ساکنان لندن ، نیویورك و مسكو نابود شوند بازهم احتمال آن هست که جراحت جهان پس از گذشت چند قرن التیام یابد ، اما اکنون ، بویژه پس از آزمایش بیکینی Bikini ، ما میدانیم که بمب های هسته ای بذر انهدام را بتدریج بر نواحی وسیع تري از آنچه گمان پراکنده میکنند .

« طبق اطلاع موثق اکنون میتوان بمبی ساخت که 2600 بار از بمبی که هیروشیما را نابود کرد نیرومندتر باشد . چنین بمبی اگر نزدیک زمین یا در زیر آب منفجر شود ذرات رادیو اکتیو را در فضای بالاتر پراکنده میسازد . این ذرات بتدریج بصورت غبار یا باران مرگ آور بسطح زمین خواهد آمد . همین غبار بود که بر ماهی گیران ژاپنی فرود آمد و ماهی های صید شده را هم آلوده ساخت .

« کسی نمیداند انتشار این ذرات کشنده بچه مقیاس خواهد بود . اما مراجع معتبر در این امر متفقند که اگر جنگ ئدرژنی بکار رود ترس آن هست که مرگ و میر جهانگیر شود - اقلیتی بطور آني و اکثریت با شکنجه تدریجی امراض و فساد جسم از پا درآیند . »

« مردان برجسته علم ، مقامات معتبر نظامی مکرر در مکرر اعلام خطر کرده اند . هیچ يك از آنان ، حتی در مورد بدترین نتایج پیش بینی شده با قطعیت اظهار نظر نمیکنند . فقط میگویند احتمال می رود چنین نتایجی به بار آید ، و هیچ يك نمیتوانند بطور قطع بگویند چنین نتایجی تحقق نخواهد

یافت . تا با امروز دلیلی بدست نیامده که در اظهار نظرهای متخصصان ذره ای معتقدات و تعصبات سیاسی آنان دخالت داشته باشد . نظرات آنان ، تا آنجا که کاوشهای ما معلوم داشته مبتنی بر اطلاعات فنی آنها است . معلوم شده است آنانکه بیش از همه میدانند بیش از همه در باب نتایج احتمالی چنین جنگی در شبهه اند .

بنابراین ، مسأله ای که ما در برابر شما مطرح میسازیم راست و پوست کنده و بدون پرده پوشی بنحوی که راه گریزی باقی نماند از اینقرار است :
آیا ما باید فاتحه بشریت را بخوانیم ، یا نوع بشر باید جنگ را از صفحه روزگار محو کند ؟ (1) مردم از روبرو شدن با شق ثانی شان خالی می کنند چون از میان بردن جنگ کاری بس مشکل است .

« امحاء جنگ مستلزم تحدید حاکمیت ملی است که امری ناگوار به نظر میآید . (2) اما شاید آنچه بیش از همه درك اوضاع و احوالی را که مادر آنیم مشکل میسازد عبارت « نوع بشر » باشد که مفهوم مبهم و انتزاعی دارد . مردم از این عبارت کمتر بذهنشان خطور میکند که خطر متوجه خود آنان و فرزندان و زاد و رودشان باشد و گمان میکنند این خطر فقط متوجه گروهی انسانهای نا مشخص است . نمیدانند که فرد فرد آنها و نیز افراد مورد عشق و محبت آنها نفرینگر در معرض خطر عظیم مرگ شکنجه آمیزند . لذا آرزو میکنند شاید بشود جنگ را مجاز دانست مشروط بر آنکه بکار بردن اسلحه امروز قدغن شود . »

این امید سرابی بیش نیست . هر توافقی بهنگام صلح در باب عدم استعمال بمبهای ئیدرژنی حاصل شود ، چون جنگ آغاز شود الزام آور تلقی نخواهد شد ، و بمحض آغاز جنگ دو طرف متخاصم ترتیب ساختن بمبهای

1- پروفیسور Joliot -Curie میل دارد این عبارت را اضافه کند ، « بعنوان وسیله حل اختلافهای میان دول »

2- پروفیسور ، مذکور میل دارد اضافه کند که این تحدید باید بخاطر منفعت همه گان مورد موافقت تمام دول قرار گیرد .

نیدرژنی را خواهند داد ، زیرا اگر جناحی آنها بسازد و جناح دیگر غفلت کند ، طرفی که بمب را ساخته است بدون تردید پیروز خواهد شد .

« با آنکه هر گونه توافق بر چشم پوشی از تولید اسلحه هسته ای ، بمثابه جزئی از تقلیل سلاح عمومی (1) راه حل غائی و نهائی بدست میدهد ، معذالك حاجات مهمی را برآورده میسازد . نخست آنکه هر گونه توافقی که بین شرق و غرب دست دهد همین اندازه که از تیرگی روابط خواهد کاست مفید است . دوم آنکه امحاء اسلحه هسته ای وقتی هر دو طرف باور کنند که طرف مقابل صمیمانه آنها اجرا میکند ، ترس از حمله ای ناگهانی نظیر حمله پیرل هاربور Pearl Harbor را کاهش می دهد ؛ این ترس فعلاً هر دو طرف را در يك حالت نخستین گام بشمار میآید . باید مورد استقبال ما قرار گیرد .

« ما عموماً از حیث احساس بی طرف نیستیم اما ، بعنوان افراد بشر ، باید در خاطر داشته باشیم که اگر مسائل متنازع فیه شرق و غرب بنا باشد بنحوی حل و فصل گردد که تا حدی رضایت شخص را فراهم آورد ، خواه شخص کمونیست باشد یا ضد کمونیست آسیائی یا اروپائی ، سیاه یا سفید ، در آنصورت باید بوسیله ای غیر از جنگ حل و فصل شود . باید آرزو کنیم که این امر هم در شرق و هم در غرب فهمیده شود .

« در برابر ما ، اگر بخواهیم ، خوشبختی روزافزون ، دانش و خرد قرار دارد . آیا بجای آن باید مرگ و نیستی را برگزینیم برای آنکه نمی توانیم کشمکشهای خود را فراموش کنیم ؟ ما بعنوان افراد نوع بشر دست بدامن همنوعان خود می شویم : انسانیت خود را در خاطر بیاورید ، و هر چه جز آنست فراموش کنید ، اگر این کار از شما برآید ، راه بهشت نو و اگر برنیاید خطر مرگ عالمگیر در پیش روی شما است . »

پیشنهاد شد کنفرانسی از دانشمندان فراهم آید و قطعنامه ای کم و

بیش

1- پروفیسور Muller این حق را برای خود محفوظ میدارد که جمله مزبور بدینمعنی باشد : « تقلیل متعادل و همزمان همه سلاحها »

بقرار زیر رای گزارده شود .

« قطعنامه : ما این کنگره ، و بوسیله آن دانشمندان جهان و عامه را دعوت میکنیم که بر قطعنامه زیر صحه گذارند :

« از آنجا که هر جنگی در آینده پیش آید بطور یقین اسلحه هسته ای در آن بکار خواهد رفت ، و از آنجا که این اسلحه بقای نوع بشر را تهدید میکند ، ما مصرانه خواهانیم که حکومتهای جهان این امر را بفهمند و بعموم اعلام بدارند ، که مقاصد آنان باتوسل به يك جنگ جهانی برآورده نخواهد شد ، و در نتیجه ، اصرار می ورزیم ، که وسایل مسالمت آمیزی برای حل تمام مسائل مورد نزاع خود بیابند . »

روح این قطعنامه بر کنفرانس های بعدی جنبش پوگواش فرمانروا بود . امضاهائی که در پای این سند جمع آوری شد از اینقرار بود :

1- پرفسور Max Born (استاد فیزیک نظری در دانشگاههای برلن ، فرانکفورت و گتینگن Gottingen ، استاد فلسفه طبیعی دراوینیور 1936-1953 برنده جایزه نوبل در فیزیک.

2- پرفسور P.W Bridgman (استاد دانشگاه Harvard برنده جایزه نوبل در فیزیک.

3- پرفسور البرت انشتن Elbert Einstein

4- پرفسور L . Infeld استاد دانشگاه ورشو . عضو فرهنگستان علوم لهستان ، (تحول در فیزیک و مسائل حرکت دو کتابی که باتفاق انشتن نوشته است .)

5- پرفسور J . F . Joliot – cUiie (استاد کلژ دوفرانس ، عضو انستیتو پزشکی و عضو فرهنگستان پزشکی ، رئیس فدراسیون کارگران علمی Scientific workers ، برنده جایزه نوبل در شیمی .

6- پروفسور H . J . Muller (سابقاً استاد دانشگاه مسکو ، هندوستان و غیره . اکنون استاد دانشگاه ایندیانا Indiana برنده جایزه نوبل در فیزیولوژی و طب .

7- پرفسور Linus Pauling (مدیر آزمایشگاههای Gatesand Crellin ،
موسسه تکنولوژی کالیفرنیا ، برنده جایزه نوبل در شیمی .

8- پرفسور C . F . Powell استاد دانشگاه بریستول Bristol برنده جایزه
نوبل در فیزیک .

9- پرفسور J . Rotblat استاد فیزیک دانشگاه لندن ، کالج طب بیمارستان
سنت بارتلمی St . Bartholomeuis Hospital .

10- برتراند راسل (برنده جایزه نوبل در ادبیات . م)

11- پرفسور Hideki Yukawa استاد دانشگاه کیولو Koto برنده جایزه نوبل
در فیزیک . بیانیه ای را که یاد شد همراه با نامه زیر برای روسای دولتهای
مختلف فرستادم :

آقای عزیز . . .

بضمیمه بیان نامه برجسته ترین مراجع صلاحیتدار را در باب جنگ هسته
ای ارسال میدارد . در آن ، خطر شدید و جبران ناپذیر فاجعه ای که در نتیجه
چنین جنگی پیش خواهد آمد ، و بالنتیجه ضرورت یافتن راهی جز جنگ که
بتوان بوسیله آن مناقشات بین المللی را حل و فصل کرد ، ایضاح گردیده است
. از صمیم دل آرزودارم که شما عقیده خود را برای عموم در باب مسأله ای که
در این بیان نامه مطرح شده و جدی ترین مسأله ای است که نژاد بشر تاکنون
با آن مواجه شده است ، بیان دارید .

با تقدیم احترام

برتراندراسل

هنگام انتشار این بیان نامه ، یازده امضاء جمع آوری شده بود (دو نفر از
امضا کنندگان با شرایطی مختصر امضاء کرده بودند) . در بیانیه تشکیل
کنفرانس بین المللی از دانشمندان شرق و غرب و نیز ملت های غیر متعهد
Uncommitted پیشنهاد شده بود ، مانع عمده در راه افتتاح چنین کنفرانسی
مشکل مالی بود ، زیرا کمتر کسی از میان مردان علم استطاعت پرداخت
هزینه مسافرت خود را داشت . از پیش تصمیم گرفته شده بود که از هیچ یک
از موسسه هائی که بیش از آن تاریخ تأسیس یافته بودند اعانه قبول نشود ،
اما گشاده دستی سائرس ایتون Cyrus Eatou مانع را مرتفع ساخت . او ملك

خود را دریوگواش Pug Wash نواسکونیا Nova Scotia در اختیار کنگره گزارد و با پرداخت اعانه هائی مخارج لازم را عهده برآمد . چنانکه امید میرفت ، معلوم شد هنگامیکه دانشمندان کشورهای مختلف با عقاید سیاسی گوناگون در محیط دوستانه ای به گفتگو پردازند ، به توافق هائی عظیم تر از آنچه که مذاکرات رسمی و کنفرانس ها نصیب دولت ها میشود ، نائل میگردد . پس از نخستین کنفرانس کمیته ای دائمی تشکیل گردید که کنفرانسهای آینده را سازمان دهد . علاوه بر کنفرانس های کوچک جهت رسیدگی به مسأله ای خاص تشکیل میشود ، تصمیم گرفته شد کنفرانس های بزرگی هم بمنظور رسیدگی به مسائل اقتصادی و اجتماعی برپا شود و دعوت شوندهگان محدود به مردان علم نباشند بلکه جامعه شناسان و اقتصاد دانان و دیگر کسانی را که عقایدشان گرانها است شامل شود . تاکنون 6 کنفرانس از این نوع تشکیل شده است . (1) و در این کنفرانسها گزارشهای تهیه گردیده است که نمایندگان کشورهای کمونیست و غربیان و نیز کشورهای غیر متعهد بدانها رأی داده اند . بعنوان یکی از جالبترین این گزارشها من قسمت هائی از « اعلامیه وین » مورخ 20 سپتامبر 1958 را ، که در سومین کنفرانس پوگواش باتفاق آرا پذیرفته شد ، نقل میکنم ، فقط یکی از شرکت کنندگان که آمریکائی بود از دادن رأی خودداری کرد . در این گزارش « بخشی از آن » آمده است که :

« ما در کیتز بوهل Kitzbuhel و وین در زمانی گرد می آیم که مسلم شده پیشرفت اسلحه هسته ای بشر را قادر به انهدام تمدن ، و در واقع ، قادر به انهدام خود او کرده است ؛ حتی اسباب انهدام مؤثرتری در دست ساختن است . دانشمندانی که در جمع ماحضور بهمرسانیده اند از مدتها پیش در کار این پیشرفت وارد بوده اند ، و بالاتفاق برآنند که يك جنگ هسته ای سنگ تام برای همه جهانیان فاجعه ای بی سابقه خواهد بود .

1- باید متذکر شوم که هیچکدام از این کنفرانسها در پوگواش برگزار نشد و کنفرانسهای هم که در پوگواش تشکیل شد هیچگونه ارتباطی با جنبش پوگواش ندارد . تاریخچه جنبش پوگواش بزودی پرفسور Rotblat بچاپ خواهد رسید . یادآور میشوم که اثر او سراسر حائز اهمیت بسیار اوست .

« بنظر ما دفاع در برابر حمله با سلاح هسته ای بسیار مشکل است .
اعتقاد بی پایه به اقدامات تدافعی حتی ممکن است به وقوع جنگ کمک کند .
»

« با آنکه ممکن است ملت ها بر امحاء اسلحه هسته ای و دیگر
سلاحهای کشتار دسته جمعی از زرادخانه جهان توافق کنند ، با اینهمه
آگاهی از چگونگی ساختن این سلاح را هرگز نمی توان نابود کرد . این وقوف
و آگاهی همیشه بصورت تهدید بالقوه ای برای نوع بشر وجود خواهد داشت .
در هر جنگ مهمی که در آینده درگیرد ، هر یک از دولتهای متخاصم نه فقط
خود را در ساختن اسلحه هسته ای آزاد احساس میکند بلکه انجام آن را
اجباری تلقی مینماید ؛ زیرا بهنگام جدال هیچ دولتی نمی تواند مطمئن باشد
که دشمن دست به اینکار نخواهد زد . »

« در چنین احوالی ، ما برآنیم که ، برای یک کشور مهم صنعتی مدتی
کمتر از یکسال طول میکشد تا کارگرد آوری و انبار کردن لسلحه هسته ای را
آغاز کند . از آن پس تنها مانعی که سر راه بکار بردن آن در جنگ وجود خواهد
داشت موافقتنامه هائی است که بهنگام صلح تنظیم و امضاء شده است .
نیروی قاطعی که در اسلحه هسته ای وجود دارد ، بهر تقدیر ، وسوسه
استعمال آنرا در جنگ مقاومت ناپذیر میسازد ، به ویژه این وسوسه برای
رهبرانی که با شکست روبرو میشوند مقاومت ناپذیرتر میگردد بنابراین ، بنظر
میرسد که در هر گونه جنگ مهمی که در آینده روی دهد ، احتمال بکار بردن
اسلحه هسته ای ، باتمام نتایج دهشتبار آن درمیان است . »

« گاه اظهار میشود که در جنگهای محلی ، با مقاصد محدود ، ممکنست
بدون آنکه منجر به نتایج فاجعه آمیز شوند ، وقوع یابند . تاریخ نشان میدهد
که ، بهر حال ، خطر تبدیل تصادم های ناحیه ای به جنگ های مهم از آن
عظیم تر است ، که در عصر اسلحه هسته ای امحاء دسته جمعی مردم ،
بتوان بدان سرفرود آورد . بدینسان بشر باید از میان بردن هر گونه جنگ از
جمله جنگهای ناحیه ای راجحه همت خود قرار دهد .

« مسابقه تسلیحاتی نتیجه عدم اعتمادی است که دولتها به یکدیگر
دارند . خود این سابقه هم آتش عدم اعتماد را دامن میزند . بدینترتیب هر

اقدامی که از مسابقه تسلیحاتی بکاهد حتی اگر منجر به تقلیل اندکی در تسلیحات و نیروهای مسلح ، بر پایه ای عادلانه بشود و بتوان نظارت لازم را در مورد آن اعمال کرد ، مورد علاقه و دلخواه خواهد بود . هر گونه اقدامی در این جهت مورد استقبال ما است ، و به ویژه ، موافقت اخیر ژنو میان نمایندگان شرق و غرب در باب امکان تشخیص انفجارهای آزمایشی مورد پشتیبانی ما است . پس از یک رشته مذاکرات توأم با عدم موفقیت که در زمینه خلع سلاح بین المللی صورت گرفت ، این نخستین موافقت بالاتفاقی که بدست آمد برای ما مردان علم متضمن لذتی خاص است . زیرا تفاهم متقابل و هدف مشترک مردان علم از کشورهای مختلف حصول این توافق را موجب شد . با رضایت خاطر می بینیم حکومت‌های ایالات متحده آمریکا ، انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی توضیحات و نتیجه ای را که در گزارش متخصصان فن آمده است تأیید بزودی منجر به موافقتنامه ای بین المللی در باب قطع هر گونه آزمایش اسلحه هسته ای و ایجاد دستگاه نظارت مؤثری بشود . در راه تعدیل وخامت روابط بین المللی و پایان مسابقه تسلیحات این نخستین گام خواهد بود .

« استنتاج های ما در باب عواقب احتمالی جنگ بوسیله گزارش ها و اسنادی که به کنفرانس ما تسلیم شده تأیید گردیده است . این اسناد حاکی است که در جنگ آینده ، اگر قسمت مهمی از اسلحه هسته ای که تا امروز ساخته شده است به شهرها و حومه آنها نشانه گیری شود مراکز تمدن در کشورهای متخاصم نابود خواهد شد ، و اکثریت جمعیت به هلاکت خواهند رسید . این امر حتمی است خواه قدرت بمبهای که بکار میروند از شکافتن هسته ای حاصل شده باشد (بمبهای « کثیف ») خواه از ترکیب هسته ای (بمبهای « تمیز ») . علاوه بر انهدام مراکز مهم جمعیت وضعیت ما چنین بمبهای اقتصادی کشور مورد حمله را نیز ، در اثر انهدام وسایل حیاتی توزیع و ارتباط آن کشور ، فلج میسازد .

« دولتهای مهم تاکنون انبارهای وسیعی از اسلحه هسته ای « کثیف »

فراهم آورده اند . ظاهراً به این کار همچنان ادامه میدهند . اگر مطلقاً از نظر گاه نظامی بنگریم ، بمبهای کثیف در بعض موارد محسناتی را دارا هستند ؛ همین امر احتمال استفاده از آنها را در جنگی مهم بیشتر می کند . ریزش محلی ذرات رادیو اکتیو که ناشی از استعمال تعداد بمبهای « کثیف است مرگ عده بیشماری از مردم کشور مورد حمله را باعث خواهد شد . بدنبال انفجار تعداد زیادی از این بمبها (هر انفجار برابر میلیونها تن مواد منفجره شیمیائی عادی) ، ریزش ذرات رادیو اکتیو ، نه فقط در کشورهایی که مورد اصابت بمب واقع شده باشند بلکه در تمام روی زمین با شدت متغییری آغاز میشود . بدینسان میلیونها نفر نه فقط از مردم کشورهای متخاصم بلکه از کشورهای غیر متخاصم نیز ، در اثر صدمات رادیو اکتیویته به هلاکت خواهند رسید .

رادیو اکتیویته در ارگانسیم بشر و دیگر جان داران همه جا . آسیب مهم طویل المده دیگری را هم ، موجب میگردد . از صدمات جسمی ، مانند سرطان خون ، سرطان استخوان و کاهش طول عمر گرفته ، تا آسیبی که به جنین وارد میشود و آثار و علائم موروثی را که به فرزندان و نسل های آینده منتقل می گردد .

آشکار است که آسیب جنگ هسته ای بر جنین بسیار بسیار بیش از آسیبی است که در نتیجه آزمایشهای اسلحه هسته ای پدیدار میشود . بدینترتیب مساله مهم و فوری که در برابر بشر قرار دارد آنستکه شرایطی به وجود آورد تا جنگ از پهنای گیتی رخت بریندد :

« ما برآنیم که در امر استقرار اعتماد و همکاری میان ملل وظیفه مهمی برذمه ما مردان علم قرار دارد . سنت دیرین ، علم را وظیفه ای بین المللی شناخته است . دانشمندان علیرغم داشتن تابعیت های ملی گوناگون به آسانی پایه مشترکی جهت تفاهم میان خود می یابند . استنباط ها و روشهای آنان یکی است . علیرغم اختلافهایی که در نظر فلسفی ، اقتصادی و سیاسی آنان است هدفهای علمی آنان یکی است .

« اهمیت علم که روز بروز سرعت در امور بشر افزایش می یابد ، اهمیت تفاهم اجتماعی را افزون میسازد . قابلیت‌هایی که دانشمندان در سراسر جهان برای تفاهم و همکاری با یکدیگر دارند ، وسیله گرانبهایی جهت ایجاد پیوند میان ملل و متحد ساختن آنها برگرد هدف‌های مشترک بشمار می آید .

ما برآنیم که کارکردن با یکدیگر در هر زمینه ای که همکاری بین المللی امکان پذیر باشد کمک مهمی به استقرار تفاهم مشترک میان ملت ها خواهد کرد . این امر به ایجاد محیط اعتماد متقابل ، که برای حل مناقشات سیاسی میان ملل ضرورت دارد، و نیز برای انجام خلع سلاح بنحو مؤثر شرط اساسی بشمار میرود ، کمک خواهد کرد . امیدواریم دانشمندان جهان مسئولیتی را که در برابر بشر و ملت های خود دارند درک کنند و از صرف وقت و اندیشه و توان خود در پیشبرد امر همکاری بین المللی مضایقه نمایند .

« ما برآنیم که علم هنگامی به بهترین صورت خدمتگزار بشر باشد که از هر گونه اصول جزئی که از خارج بر آن تحمیل شود آزاد و فارغ باشد و بتواند حق خود را در باب تردید در مبانی خود به کار بندد »

در محیط عدم اعتمادی که اکنون میان ملت ها وجود دارد ، در این دوران مسابقه تفوق نظامی که ناشی از همان عدم اعتماد است ، تمام چشمه های علم فیزیک ، شیمی ، زیست شناسی ، روان شناسی بیش از پیش در راه پیشبرد مقاصد نظامی بکار گرفته شده است . در دیده مردم بسیاری از کشورها ، علم وسیله رشد و پیشرفت اسلحه جلوه گر شده است .

مردان علم یا بخاطر تضمین امنیت ملی مورد تجلیل قرار میگیرند یا بدانجهت که اسلحه ابداعی آنان وسیله کشتار دسته جمعی است و نوع بشر در مخاطره افکنده محکوم میشوند . کمک های مادی روزافزونی که در بسیاری از کشورها به کار پیشبرد علم اختصاص یافته بطور عمده بجهت اهمیتی است که علم بطور مستقیم یا غیر مستقیم ، برای قدرت نظامی ملت و درجه پیروزی آن در مسابقه تسلیحاتی دارد . این امر باعث میشود که علم از مقصد واقعی

خود منحرف گردد ، مقصد واقعي علم افزايش معلومات بشر و افزايش تفوق آدمي بر نيروهاي طبيعت بخاطر منفعت نوع بشر است . شرايطي كه اوضاع و احوال كنوني را موجب شده باعث تأسف ما است . ما دست بدامان ملل و حكومتهاي آنان ميشويم تا شرايط صلح پاي دار و پر دوامي را به وجود آورند . (1)

بتازگي جنبش پوگواش مورد لطف كميته امنيت داخلي مجلس سناي كشورهاي متحده آمريكا قرار گرفته است . (يكي از كميته هاي فرعي كميته قضائي سناي ايالات متحده .) گزارش كميته مزبور برآستي سندي شگفت انگيز است . در اين سند هر كس از مردم كشورهاي غربي تمايل به کاهش وخامت روابط ميان غرب و شرق نشان دهد بدون ترديد طرفدار كمونيستها شناخته شده است ، هر گونه تماس كذا بيش دوستانه اي كه ميان يك كمونيست و يك غير كمونيست برقرار شود ، فرد كمونيست از لحاظ هوش و فطانت ، بر فرد غير كمونيست ، هر قدر هم كه قابل باشد برتر اعلام شده است : هر كمونيستي كه در كنفرانسهاي پوگواش شركت ميكند سياست دولت خود را بيان ميدارد . با اينهمه ، و علي رغم اعلاميه هاي پوگواش در جانب داري از صلح كه كمونيستها آنها امضاء کرده اند ، حكومت روسيه مايل به جنگ است . در اين گزارش حيله اي بكار گرفته شده كه برآستي حيرت انگيز است . در توضيحي كه بمن اختصاص دارد بيان من بدين شرح « ما بايد بيايموزيم كه از خود نپرسيم چه اقداماتي ميتوان بعمل آورد تا اطراف مورد علاقه ما

1- اين بيان نامه را دانشمندان زير امضاء کرده بودند :

استراليا يکنفر - اطریش يکنفر - بلغارستان يکنفر - دانمارك يکنفر - آلمان شرقي يکنفر - مجارستان يکنفر - هلند يکنفر - نروژ يکنفر - لهستان يکنفر - يوگوسلاوي يکنفر - كانادا دو نفر - چکوسلواکي دو نفر - ایتالیا دو نفر - هندوستان سه نفر - فرانسه 4 نفر - آلمان غربي 5 نفر - ژاپن 5 نفر بریتانیا 7 نفر روسيه ده نفر آمريكا بيست نفر بخصوص توجه شما را بدان قسمت كه اهميت آزاد بودن علم را از اصول جزئي مورد تأكيد قرار ميداد جلب مينمايم كه هر ده نفر دانشمند شوروي آنها امضاء کردند .

پیروز شود ، زیرا دیگر چنین اقداماتی وجود ندارد . « آورده شده ام جمله آخر حذف گردیده است . در گزارش توضیح داده میشود که نظرات من در باب سیاست در سال 1959 دیگر آن نیست که در سال 1948 بود . و با مهربانی می افزاید که « در سال 1948 راسل فقط 76 سال داشت حال آن که در سال 1959 ، 87 ساله بوده است . »

دیگر یاد نشده که در فاصله این دو تاریخ تغییر دیگری هم ، که به احتمال بسیار از کهولت وضع جسمی و دماغی که نصیب من شده مهمتر می باشد روی داده است - یعنی پیش از آن تاریخ فقط آمریکا بمب اتمی داشت ، در صورتیکه بعد از آن ، هم آمریکا و هم روسیه بمب نیدرژنی را صاحب شده اند . گزارش همچنان ادامه می یابد که ثابت کند در کنفرانس های پوگواش کمونیست ها هم شرکت داشته اند ، گویا همین نکته به تنهایی کافی است که این کنفرانس ها را از اعتبار ساقط کند .

خود هدف کاهش از وخامت روابط شرق و غرب ، که بدون حضور کمونیستها نمیتوان آن را دنبال کرد ، امری شایسته ملامت نگریسته شده است . تأیید مسکو را از کتاب پرفسور پولینگ بنام « جنگ بس » نقل کرده اند و آن را دلیل بر فساد عقیده پولینگ اعلام داشته اند ظاهراً بر این پایه که هیچ شخص پیرو نظرات غرب نمی تواند بر ضد جنگ هسته ای باشد .

تمام اینها انتقادهای کم اهمیت تری است و از آن فقط این نتیجه به دست می آید که دانشمندان غرب ، چنانکه گزارش حاکی است مردمی ساده لوح اند « که با خوشحالی باورشان میشود محرك شوروی ها در شرکت در این کنفرانس ها فقط دانش پژوهانه به پیشبرد علم بین المللی یا عشق به تحکیم جنبش خلع سلاح و صلح میان ملت ها بوده است . » یا للعجب چشمان عقاب گون کمیته امنیت داخلی سنای آمریکا محرك های پنهانی دانشمندانی را که در کنفرانس های پوگواش شرکت کرده اند از نظر دور نداشته است . عنوان يك قسمت از گزارش « ترغیب به فعالیت خیانتکارانه » است . در این بخش شرحی در باب فعالیتهای آلان نن می Alan Nunn May، ژولیوس روزنبرگ Julius Rosenberg و کلوس فوکس Klaus Fuchs آمده است .

بدینمنظور که بخواننده حالی کنند که این « خیانتکاران » بنحوی با
پوگواش مربوط بوده اند . من به کمتر سند تبلیغاتی برخورده ام که در آن تا
بدین حد نادرستی بکار رفته باشد .

در سراسر این گزارش کوشش شده است این نظر تلقین شود که
روسهای فاسدالعقیده ستایشگر صلح اند . حال آنکه آمریکائیان وطن خواه
ستایشگر جنگ . هر آدمی بی نظر و غرضی که این گزارش را بخواند و باور
کند ناگزیر از روسها جانبداری خواهد کرد .

خوشبختانه جهان غرب بدان سیاهی که در این گزارش ترسیم شده
است نمی باشد . ولی بسیار خلاف عقل است قدرتهائی را که کمیته های
سنا از لحاظ پی گرد دارند نادیده بگیریم و فراموش کنیم که این کمیته ها از
این اقتدارات بطور کلی ، بدینمنظور استفاده می کنند که هر اقدامی را که
عقل سالم اقتضا میکند عقیم سازند و بی اعتبار جلوه دهند .

فصل ششم

شرایط دیرپای دوام نوع بشر

در این فصل از خواننده می‌خواهم که فعلاً ، شرح و تفصیل تاریخ اخیر و احتمالات سیاسی مربوط به آینده نزدیک را از یاد ببرد . و نیز از او می‌خواهم که آنچه را دوست میدارد و آنچه را دوست نمی‌دارد ، هر آنچه که می‌پسندد و هر آنچه که بدور میریزد ، آنچه را که صحیح و خیر می‌شمارد و آنچه را نا صحیح و شر تشخیص می‌کند از خاطر بزدايد . در این فصل هدف من آنستکه ، با روش مطلقاً علمی و بیطرفانه ، شرایطی را که برای دوام نوع بشر ضرورت دارد مورد بررسی قرار دهم . (آنقدر که مطلب به شرایط جسمی بستگی دارد) ، بنظر نمی‌رسد که زندگانی ، و از آنجمله زندگانی نوع بشر ، تا میلیونها سال دیگر دوام نکند . خطر از سوی شرایط جسمی یا زیست شناسی نوع بشر را تهدید نمی‌کند بلکه خطر از خود بشر ناشی میشود . آدمی تا به امروز زندگانی خود را با جهل ادامه داده است . آیا اکنون که آن درجه از جهل که مفید می‌نمود از میان رفته است خواهد توانست به حیات خود ادامه دهد ؟

دوام زندگانی بشر به يك صورت کم و بیش موقتی امکان پذیر هست که نمی‌توان این صورت را بکلی بعید شمرد . ممکن است جنگ هسته ای در آینده نزدیک باقیماندگانی بر جای گذارد ، اما از اسباب و لوازم تمدن چیزی بر جای نخواهد گذارد . بقیع السیف شاید مدتی دراز تمام وقتشان مصروف تهیه

قوت لایموت شود . از داشتن سازمانهای اجتماعی محروم و از انتقال معلومات و تکنیک به نسل های آینده بکلی عاجز خواهند بود . در چنان اوضاع و احوالی آدمی باید دوره تاریخ صد هزار سال اخیر را از نو طی کند و پس از آنکه سرانجام به آن درجه از خود که ما داریم نائل شد ، شاید باردیگر با حماقتی هم طراز حماقت ما سقوط خود را فراهم کند . این است يك صورت از بقای آدمی ، اما چنان صورتی نیست که برای بشر متضمن آسایش و وفور نعمت باشد .

فرض کنیم آدمیان تکنیک علمی خود را حفظ کنند ، چه راههایی وجود دارد که بوسیله آنها بتوانند از انهدام عمومی خلاص یابند ؟ اکنون ما سئول محدودتری را نسبت به قبل مطرح می سازیم . پیش از این پرسیدیم آیا بشر میتواند به زندگانی خود ادامه دهد ؟ اینک می پرسیم « آیا انسان دانشمند میتواند دوام یابد ؟ » سئوال من این نیست که آیا بشر دانشمند ده سال آینده و یا حتی صد سال آینده را دوام خواهد کرد یا نه . شاید ، به وسایلی ، یا بکمک بخت مساعد ، در دوران مخاطرات هولناک دوام بیاورد . اما نمیتوان انتظار داشت که بخت مساعد جاودانه باشد ، و مخاطراتی که وجودشان مجاز تلقی شده است دیر یا زود ثمره خود را به بار می آورند .

به دلائلی که آمد ، متأسفانه عملاً باید این نتیجه را مسلم شمرد که انسان دانشمند ، چنانچه هرج و مرج بین المللی کنونی ادامه یابد ، دیر زمانی دوام نخواهد کرد . تا هنگامی که نیروهای مسلح زیر فرمان ملت های جدا گانه یا دسته هایی از ملل است که به اندازه کافی نیرومند نیستند تا نظارت بی چون و چرا بر سراسر جهان داشته باشند ، تقریباً مسلم است که جنگ دیر یا زود واقع خواهد شد ، و تا تکنیک علمی وجود دارد جنگ بیش از پیش بصورت کشنده تری درخواهد آمد . تا امروز امکاناتی وجود دارد که حتی طرفداران بمب ئیدرژنی هم از آن به لرزه در می آیند .

امکان ساختن « ماشین قیامت » Doomsda Yachine ، ماشینی که همه ما را از میان خواهد برد وجود دارد کسی چه میداند شاید هم تاکنون

آنها ساخته باشند . تا به امروز ارزان ترین وسیله ای که پیشنهاد شده بمب کبالت Cobalt است . این بمب هم بعینه مانند بمب ئیدرژنی کنونی است ، جز آنکه پوسته خارجی آن بعوض اورانیوم طبیعی از کبالت ساخته میشود . انفجار این بمب رادیو اکتیویته خاص کبالت را پراکنده می سازد که مرگ تدریجی می آورد .

وقتی بمب های کبالت به تعداد کافی منفجر شد چند سالی طول نمی کشد که تمام ساکنین کره خاک معدوم خواهند شد . بقول لاینقوس پولینگ Linus Pauling در مقاله ای که در نشریه Humanist ماه مارس و آوریل 1961 منتشر شد : « با 6 میلیارد دلار ، یعنی $1/20$ مبلغی که هر سال ملت ها صرف تسلیحات جهان می کنند ، میتوان به اندازه ای بمب کبالت ساخت که تمام افراد بشر را به هلاکت رساند . تصور نمی رود هر نوع وسیله محافظت و پناهگاهی هم که فراهم کنند احادی جان سالم بدر برد . »

بمب کبالت فقط یکی از روشهای انهدام بشر است . مهارت امروزی میتواند روش های بسیار دیگری هم فراهم کند و کمتر احتمال میرود حکومت های امروز از بکار گرفتن برخی از این روش ها خودداری کنند .

به دلائلی که یاد شد ، بنظر چنین میرسد که انسان دانشمند امکان بقا ندارد مگر آنکه تمام سلاحهای اصلی و تمام وسایل کشتار دسته جمعی ، در اختیار مقام و مرجع یگانه ای قرار گیرد ، مرجعی که بعلت قدرت انحصاریش نیروی مقاومت ناپذیری را دارا خواهد بود ، و هر شورشی را در مدت چند روز ، بدون آنکه خسارت زیاد وارد شود مگر بر شورشیان ، سرکوب خواهد کرد . آشکار است آنچه یاد شد شرط لازم و یگانه دوام وجود جهانی است که از مهارت علمی برخوردار است .

دوام جهان شاید براههای گوناگونی ممکن گردد . پیش از آنکه هر دو طرف بمب ئیدرژنی را صاحب شوند ، ممکن بود در اثر يك جنگ اتمی جناح پیروز بتواند اراده خود را بدون آنکه طرف موفق شود از وسائل

مقاومت توأم با موفقیتی استفاده کند ، تحمیل نماید و بدینسان جهان باقی بماند .

این امکان و احتمال دیگر وجود ندارد . اینکه در یک جنگ هسته ای با سلاحهای امروز چه خساراتی وارد خواهد آمد مسلم نیست ، و همه ما باید آرزو کنیم که این امر همچنان مشکوک و مبهم بماند . کاملاً محتمل است که پس از یک جنگ هسته ای میان NATO و نیروهای پیمان ورشو ، برخی از دولت های بی طرف آن درجه از پیوستگی اجتماعی را حفظ کنند که بتوانند تمدن را زنده نگاهدارند . مثلاً اگر چنین دوراندیشانه در چنین جنگی بی طرف بماند و اگر وزش باد چند روزی بلا انقطاع از سوی مشرق باشد احتمال آن هست که بتواند دعوی حاکمیت جهانی کند . اگر چین در شمار کشورهای متخاصم درآمد یا اگر جهت وزش باد غربی باشد امپراطوری جهان شاید از آن اتحادیه ای مرکب از استرالیا و آفریقای جنوبی شود . در هر یک از این مثال ها ملت یا ملت هایی که بر جای می مانند ، شاید بقایای مردمانی را که روزی در زمره کشورهای معظم بودند ، در جهانی که مقاومت در برابر نیروهای ملت های باقیمانده غیر ممکن ، مجبور کنند که تن بحکومت مطلقه آنان دهند . (1)

راه بسیار پسندیده تری که بوسیله آن بتوان صلح جهان را تضمین کرد عبارتست از موافقت داوطلبانه در میان ملت ها دایره بر اینکه نیروهای مسلح خود را گرد آورند و در اختیار مرجع بین المللی که مورد قبول همگی آنان باشد بگذارند . در حال حاضر این امر شاید آرزویی دور و دراز و خیالی بنظر رسد اما در میدان سیاست مردان علمی وجود دارند که خلاف آن می اندیشند . آقای مک میلان Mac Millan هنگامی که وزیر دفاع بود بنام حکومت چنین گفت : « در مسأله خلع سلاح هدف ما ساده است و سابقه ما

1- در کتاب خود بنام « قدرت » که در سال 1938 منتشر گردید نوشتیم : « دولتی جهانی اکنون از جهت فنی امکان وجود یافته است ، و احتمال می رود که فاتح جهانی آنرا بنیاد گذارد ، یا با احتمال بیشتر نیرومندترین دولت های بی طرف بانی آن گردند . »

نیز پاک و میرا . خلع سلاح واقعی و بی غل و غش باید بر دو اصل ساده ولی حیاتی بناگزارده شود . باید جامع باشد بدینمعنی که همه گونه سلاحی را در برگیرد - نو و کهنه ، قراردادی و غیر قراردادی نظارتی که اعمال خواهد شد باید نظارت مؤثر بین المللی ، یا اگر به پسندید ، فوق ملی باشد ، مرجع نظارت باید با اقتدارات واقعی بوجود آید . شاید نمایندگان محترم بگویند که این کار سازمان ملل را ، یا هر مرجعی که برای این امر مقرر شود از آنچه فعلاً هست ترفیع مقام و چیزی شبیه حکومت جهانی بوجود میآورد ؛ چنین باشد ، این زیانی به مقصود نمی رساند . این یگانه گریز گاهی است که برای نوع بشر وجود دارد . (1)

می توانم کسان دیگری را هم نام ببرم که نه خیال پردازند و نه در امر سیاست بی تجربه با اینهمه نظراتی از همین گونه بیان داشته اند . اما فعلاً امر مورد علاقه من امکان عملی ایجاد حکومت جهانی نبوده بلکه دوام اجتماع متمدن است .

نوعی حکومت جهانی را ، بدون آنکه صلح جهان را تضمین کند ؛ میتوان ایجاد کرد . ممکن است چنین چیزی به وجود آید بدینسان که ملت های مختلف نیروهای مسلح خود را در اختیار مرجع یاد شده قرار دهند ولی این نیروها علاقمندی خود را به ملت متبوع خود از یاد نبردند و بهنگام بروز بحران پیروی از منافع حکومت خود را بر اطاعت از اوامر آن مرجع ترجیح دهند . شاید ارزش داشته باشد سخنی چند در باب سازمانی جهانی که از تهدید چنین خطر هائی مصون باشد ادا کنم . بدیهی است آنچه خواهم گفت پیشنهادی بیش نیست و تأکید میکنم در این زمینه هیچگونه ادعای رسالتی ندارم . هدف من فقط آن است که نشان دهم ایجاد سازمانی جهانی که بتواند از وقوع جنگ جلوگیری کند امکان پذیر است .

اگر بخواهیم مرجع جهانی وظیفه خود را از عهده برآید باید نیروی مقننه و مجریه و نیروی نظامی مقاومت ناپذیری داشته باشد . داشتن نیروی

نظامي مقاومت ناپذير اساسي ترين شرط و در عين حال عملي ساختن آن از همه مشكل تر است . بنا بر اين ، من ابتدا به بررسي آن مي پردازم . تمام ملت ها بايستي به کاهش نيروهاي مسلح خودگردن نهند و فقط آن اندازه نيروي مسلح داشته باشند كه براي امنيت داخلي ضرورت دارد . به هيچ ملتي اجازه داده نشود كه اسلحه هسته اي يا ديگر وسايل كشتار دسته جمعي داشته باشد . مرجع جهاني بايد توانائي استخدام داوطلب خدمت نظام را در هر كشوري دارا باشد و بتواند سلاحهائي را كه اساسي بنظر ميرسد تهيه كند . در جهاني كه ملت هاي جداگانه خلع سلاح شده باشند لزومي ندارد كه نيروي نظامي مرجع جهاني چندان عريض و طويل باشد و نگهداري آن نيز براي ملت هائي كه باني آند بارگراني بشمار نمي آيد .

براي آنكه وفاداري نسبت به ملت متبوع خود در ميان نيروهاي مسلح بين المللي رشد نكند ، لازم است هر واحد نسبتاً وسيع از مليت هاي مختلف تشكيل گردد .

تركيب سازمان نيروهاي مسلح نبايد به نحوي باشد كه قشر اروپائي يا آمريكائي يا آسيائي يا آفريقائي به وجود آورد بلكه واحدها هر قدر كه ممكن است مخلوطي از تمام مليت ها باشد . فرماندهي عالي ، هر قدر كه ممكن است ، بايد در دست مرداني از اتباع كشورهاي كوچك قرار داده شود ، كشورهائي كه امكان ندارند آرزوي فرمانروائي بر جهان را در دل بپرورند . بديهي است كه حق تفتيش و كنترل بايد به حكومت جهاني اعطا شود تا بتواند اطمينان يابد كه مقررات خلع سلاح در تمام كشورها بموقع اجرا گذارده ميشود . قانون اساسي كه جهت نيروي تقنينيه اين حكومت تدوين ميگردد بايد صورت فدرال داشته باشد .

ملت ها مستقل بايد خود مختاري خود را در هر امري كه با صلح و جنگ بستگي ندارد حفظ كنند . در تاسيس دولت فدرال ، هر كجا كه واحد هاي تشكيل دهنده هم طراز نباشند مشكلي پيش مي آيد . آيا نمايندگان تمام واحدها بايد برابر باشند يا نيروي رأي به نسبت جمعيت تقسيم شود ؟ در آمريكا ، چنانچه همه ميدانند ، حد وسط زيركانه اي قائل شده اند بدينمعني

که عدد نمایندگان ایالات در مجلس سنا برابر است و در مجلس نمایندگان تعداد نمایندگان بستگی به جمعیت ایالات دارد . به نظر من اگر در مورد تشکیل نیروی تقنینیه جهانی اصل دیگری رعایت شود نتیجه بهتری عاید خواهد شد . به نظر من ابتدا باید فدراسیونهای تابعی به وجود آید که از حیث جمعیت تقریباً یکسان باشند . این فدراسیونها ، تا حدی که ممکن است ، باید از ملت هایی که هماهنگی بسیار و منافع مشترک دارند ترکیب یابد . هر جا که عده ای از دول بصورت یکی از فدراسیون های یاد شده ترکیب یافتند ، مرجع جهانی فقط از جهت روابط خارجی آن فدراسیون را باید برسمیت شناسد و کاری به میان دولت های تشکیل دهنده فدراسیون نداشته باشد مگر آنکه خطر جنگ بمیان آید و یا عملی خلاف قانون اساسی سرزده باشد ، این که فدراسیونهای مورد نظر از چه موقعی آغاز شود . اگر هم امروز قانون اساسی بمرحله اجرا در می آمد ممکن بود پیشنهاد زیر را مطرح ساخت :

- 1- چین ؛ 2- هند و سیلان ؛ 3- ژاپن و اندونزی ؛ 4- جهان اسلام از پاکستان تا مراکش ؛ 5- آفریقای خط استوا ؛ 6- روسیه و اقمار 7- اروپای غربی - بریتانیا و ایرلند - استرالیا و نیوزلند ؛ 8- ایالات متحده آمریکا و کانادا ؛ 9- آمریکای لاتین .

کشورهائی که نامشان ذکر نشد مشکلاتی سر راهشان است . مثلاً یوگوسلاوی ، اسرائیل ، آفریقای جنوبی و کره . از پیش نمیتوان بهترین ترکیب ممکن را برای آنها تعیین کرد . این امر بستگی به زمان عملی شدن فدراسیون دارد . هر فدراسیون باید در نیروی تقنینیه جهانی به نسبت جمعیت خود نماینده داشته باشد . دو قانون اساسی باید به وجود آید . یکی آنکه روابط فدراسیون های تابع را با فدراسیون جهانی تعیین میکند یکی هم قانون اساسی هر فدراسیون که باید مورد تضمین فدراسیون جهانی قرار گیرد . حکومت جهانی ، فدراسیون های تابع و دول تشکیل دهنده آنها را در هر امر مربوط به قانون اساسی یاری خواهد کرد . مرجع جهانی فقط در مواردی در امور داخلی

فدراسیون‌های تابع دخالت خواهد کرد که فدراسیونی در صدد انجام عملی خلاف قانون اساسی باشد همین اصل باید به روابط میان فدراسیون‌های تابع و دولتهای ملی تشکیل دهنده آن حکومت کند .

اینک به بینیم اقتدارات نیروی تقنینیه باید از چه قرار باشد ؟ در قدم اول هیچ پیمانی نباید معتبر شناخته شود مگر آنکه مورد تأیید نیروی تقنینیه جهانی باشد . و نیز نیروی مقننه جهانی باید حق داشته باشد در پیمان‌های موجود ، اگر شرایط روز اقتضا کند ، تجدید نظر بعمل آورد و نیز بتواند از اجرای تعلیم و تربیت ملی شدید که احتمال دارد برای امر صلح زیانبخش باشد جلوگیری بعمل آورد .

باید نیروی اجرائیه ای هم بوجود آید که بنظر من این نیروی اجرائیه باید در برابر نیروی تقنینیه مسئول باشد . وظیفه عمده نیروی اجرائیه صرفنظر از استقرار نیروهای مسلح ، اعلام تجاوزاتی است که از چهارچوب قانون اساسی به عمل می‌آید و در صورت لزوم جلوگیری از آن و اجرای مجازاتهایی که برای این تجاوزات مقرر شده است .

امر دیگری که بسیار شایان اهمیت است مسأله قوانین بین المللی است . در حال حاضر ، قوانین بین المللی نیروی ناچیزی دارند . باید مرجع قضائی مانند دیوان لاهه به وجود آید که اقتدارات آن برابر اقتدارات محاکم ملی باشد . علاوه بر این بنظر من باید قانون مجازات بین المللی تدوین شود برای رسیدگی به جرائم کسانی که عملشان از لحاظ ملت و دولت متبوع خودشان پسندیده است ولی از لحاظ جهانی جنایت شناخته میشود . در محاکمات نورمبرگ Nnremberg امکان آن نبود که آدمی حقانیت احکام صادره را ، که در نتیجه پیروزی در جنگ بدست آمده بود ، احساس نماید ، حال آنکه کاملاً روشن بود که می‌بایستی ، لااقل برای مجازات برخی از آنها که محکوم شده بودند روش قانونی پیش بینی شده بوده باشد .

به گمان من اگر بخواهیم این مرجع بین المللی در کار انهدام انگیزه‌های احساسات جنگ طلبی پیروز شود بایستی هم خود را مصروف رشد مداوم اقتصادی ملت‌ها بنماید تا بدانجا که سطح زندگی در قسمتهای مختلف جهان

همطراز شود ، تا وقتي کشورهاي فقير و غني وجود دارند حس حسادت از يکسو و تمایل وارد کردن فشار اقتصادي در سوي ديگر وجود خواهد داشت بدینسان کوشش در راه برابري اقتصادي ملل را نباید از کوشش در راه استقرار صلح پایدار جدا دانست .

تا امروز ایرادهای نیرومند بسیار ، صرفنظر از نوع آنها ، بر حکومت جهانی وارد کرده اند ، در فصل آینده من به بررسی این ایرادها مي پردازم .

فصل هفتم چرا حکومت جهانی را نمی پسندند

اقوي دليلي كه به نفع حكومت جهاني ذكر ميشود آنست كه ، اگر اين حكومت ، آنگونه كه شايد ، تشكيل شود ميتواند از وقوع جنگ جلوگيري بعمل آورد . باري ، ايجاد سازماني فوق ملي كه بتوان نام حكومت جهاني بر آن نهاد آسان است ، مشروط بر آنكه از آن توقع نداشته باشيم كه به نحو مؤثر مانع وقوع جنگ گردد . حكومتي از اين نمط با مخالفت به مراتب كمتر روبرو ميشود تا حكومتي جهاني كه همه نيروهاي مسلح جهان را زير فرمان دارد . از آنجا كه شرط اخير براي تأمين صلح پايدار اساسي است ، من بسازمان ديگري افتخار نام حكومت جهاني را نخواهم داد . اينك مي پردازم به بررسي ايراد هائي كه به سازمان پيشنهادي در فصل قبل وارد ميشود .

بزرگترين ايراد هائي كه وارد ميشود از احساسات ملت پرستي سرچشمه مي گيرد . وقتي ما ميگوئيم « مردم بریتانیا محال است تن به بردگي دهند» دلهايمان لبريز از غرور ميشود و احساس مي كنيم ، گرچه آشكارا به زبان نمي آوريم ، اگر يك لحظه آزادي ما در ارتكاب هر جنايتي نسبت به كشور هاي ديگر سلب شود در آنصورت برده هستيم . احساس جانبداري از آزادي ملي در يكصد و پنجاه سال اخير بسرعت رشد يافته است ، و اگر كار حكومت

جهاني بنا باشد سر و ساماني بگيرد ، بايد اين احساس را به حساب آورد و از هر اقدامي براي اقناع آن کوتاهي نکرد .

آنان که به نفع آزادي بلاشرط ملي استدلال مي کنند توجه ندارند که همان دلائل را مي توان براي توجيه آزادي فردي بکار گرفت : در عشق به آزادي من ، پاتريك هنري Patrick Henry و يا هيچ کس ديگر را برتر از خود نميدانم ، اما اگر بخواهيم در جهان آنقدر که امکان دارد آزادي وجود داشته باشد . لازم است محدوديت هائي را قائل شويم تا از تجاوزات شديد بر آزادي ديگران مخالفت بعمل آيد .

دول در امور داخلي خود اين اصل را رعايت مي کنند . آدم کشي در همه جا خلاف قانون است . اگر قانوني که آدمکش را جرم شناخته است و ملغي شود . آزادي همه مردم نیز ميرود بجز آزادي شخص آدمکش ، و حتي آزادي آدم کشان نیز، دربيشتر موارد ، بي دوام خواهد بود ، زيرا بزودي خود آنان به قتل خواهند رسيد . اما با آنکه همگان ، باستثناي معدودي هرج و مرج طلب اين امر را در باب روابط افراد با دولت ملي خودگردن مي نهند ، چون پاي پذيرفتن اين اصل در مورد روابط دولتهاي ملي با حکومت جهاني به ميان مي آيد عدم تمايل شديدي بروز ميکند .

راست است که از زمان گروسيوس GROTIUS تا امروز کوشش بعمل آمده که حقوق بين الملل وجود يابد . اين تلاشها تماماً قابل تحسين است ؛ و تا آن اندازه که حقوق بين المللي قدرتي بهم رسانده مفيد است . ولي دولت ها همچنان آزادند که قوانين بين المللي را رعايت کنند يا از رعايت آن سرباز زنند . اما از طرفي قانون اعتباري ندارد مگر قدرتي جهت اجراي آن وجود داشته باشد ، و قدرتي که دول معظم را وادار به رعايت قوانين بين المللي کند ، تا وقتي اين دول چنين تسليحات عظيمي را صاحبند ، وجود نخواهند يافت هم اکنون ، دول معظم ، از اين امتياز برخوردارند که هر وقت بخواهند اتباع دول ديگر را به قتل ميرسانند و اين آزادي عمل را در لباس فضيلت مرگ قهرمان وار در راه دفاع از آنچه که صحيح و بر حق است پرده پوشي مي نمايد .

میهن پرستان همیشه از مردن در راه وطن سخن می گویند و هرگز از کشتن در راه وطن دم نمی زنند .

جنگ چنان مدت مدیدی بخشی از زندگانی بشر بوده است که احساسات و تصورات ما مشکل می پذیرد که هرج و مرج آزادی های ملی امروز ممکن است به آزادی اموات منجر گردد . اگر راست است که میتوان سازمانهایی به وجود آورد که از وقوع جنگ جلوگیری بعمل آورند در آنصورت نسبت به امروز آزادیهای بمراتب بیشتری تحقق خواهد یافت ، درست همانگونه که در اثر جلوگیری از قتل نفس آزادی بیشتری برای مردم فراهم آمده است .

با اینهمه ، تا احساس ملت پرستی به شدت امروز باقی است ، تحدید مؤثر حق حاکمیت ملی همچنان برای انبوه کثیری از مردم ناخوش آینده است . مثلاً ، فرض کنید ، در جهان فقط یک نیروی دریایی وجود می یافت و فرماندهی عالی آن بنوبت به نیروهای تشکیل دهنده واگذار می شد . اکثر میهن پرستان بریتانیا مدعی می شدند : « چطور ، نیروی دریایی بریتانیا که نلسن آنرا به پیروزی رهنمون شد ، زمانی هم زیر راهنمایی یک روس قرار گیرد ! فکر آنرا از خاطر دور کنید ! » گوینده این سخن ، پس از اظهار تعجب از چنین اندیشه ای ، قدم فراتر می نهد و توضیح می دهد که نیروی بین المللی ممکنست علیه کشور خود او هم اقدام کند . بیشتر کشورها ، گاه و بی گاه ، مرتکب اعمالی شده اند که حکومت جهانی آنرا جنایتکارانه می شناسد ، و در این موارد برخی گناهکارترین کشورها مورد تحسین مردم هم قرار گرفته اند ، مردمی که خود را آزادی خواه نیز می دانند . مثال برجسته این امر در تاریخ ستایشی است که مردانی نظیر بایرون Byron و هانیه Heine از ناپلئون کرده اند . بیش از آنکه حکومت جهانی تحقق یابد لازم است به مردم فهمانده شود که با وجود اسلحه امحاء دسته جمعی ، امکان ادامه هرج و مرج بین المللی کنونی دیگر وجود ندارد . این وظیفه ای است خطیر و مخالف حکومتهای نیرومند کار را سخت تر می کند .

ایراد دیگری که حکومت جهانی وارد میشود و در حال حاضر ایراد نیرومندی است ، به ویژه در کشورهای کمونیست ، آنست که تحقق حکومت

جهاني وضع موجود را پايدار مي سازد . تا وقتي دشمني ميان کمونيست ها و ضد کمونيست ها بشدت امروز است مشکل مي توان موافقت دو جناح را در باب تأسيس سازمانهاي بين المللي که مانع گريز ملتي از يك اردوگاه به اردوگاه ديگر است جلب کرد . البته ميتوان اعلام کرد که هر ملتي بايد آزاد باشد اقتصاد خود را به هر روشي که مایل است و مي پسندد تنظيم نمايد . اما فراهم آوردن اوضاعي که آزادي ملل در اين امر برآستي محترم شمرده شود بسيار مشکل است . اگر بخواهيم حکومت جهاني تحقق پذيرد ، ناگزير بايد تحمل و بردباري ميان حکومتهاي ملي از انواع گوناگون بمراتب بيش از آن باشد که امروز هست . بايد از بخشي از لذت خود مختاري چشم پوشي شود . هر ملتي ميتواند بطرز تفکر خود ، بهمان صورتي که امروز است ، ادامه دهد يعني همچنان بينديشد که از جهات اساسي ، بر تمام ملت هاي ديگر برتري دارد ، اما وقتي ملتها براي مذاکره گرد مي آيند ، مذاکره کنندگان ناگزيرند برتري خود را در چارچوب نزاکت محدود سازند . اين تحديد ، تا وقتي احساسات ملي بشدت کنوني است ، آسان نخواهد بود .

عليه حکومت جهاني غالباً از استدلال ديگري هم استفاده ميشود . ميگويند ، وعده کثيري هم باور دارند ، که حکومت جهاني خطر تازه اي به وجود مي آورد و آن خطر استبداد نظامي است . چه چيز نيروهاي مسلح بين المللي را مانع خواهد شد که از هدف و مقصد خود روي نگردانند و فرمانده خود را امپراطور جهان معرفي نکنند ؟ آنانکه اين استدلال را به ميان مي کشند از اين امر غافلند که همين مسأله امروز در هر دولت ملي وجود دارد . اين مسأله واقعيتي انکار ناپذير است ، و در بسياري از کشورها ، گرچه متمدن ترين آنها را بايد مستثني کرد ، جباران نظامي با روش هائي خلاف قانون اساسي استقرار يافته اند . اما در کشورهاي پيش رفته جهان ، نظارت بر نظاميان بوسيله مقامات غير نظامي به نحو مطلوب برقرار است . وقتي لينکلن Lincoln در جنگ داخلي آمريکا فرمانده قواي نيروهاي شمال را منصوب مي کرد ، بدو هشيار باش دادند که داوطلب مورد علاقه او حکومتي ديکتاتوري برقرار خواهد کرد . لينکلن اين مطلب را به او نوشت و بيم هاي ياد شده را يادآور شد

و افزود : « راه رسیدن به مسند دیکتاتوری آنست که در جنگ‌هایی که در پیش داری پیروز شوی ، من خواستار پیروزی‌های تو هستم و لذا خطر دیکتاتوری را متحمل می‌شوم . » جریان حوادث نشان داد که تصمیم لینکلن عاقلانه بود . در تصادمی که بمناسبت لایحه اصلاحات در انگلستان پیش آمد و لینگتن Wellington بشدت مخالف آن لایحه بود ، اما با آنکه مردی نام‌آور بود ، هرگز به ذهنش خطور نکرد که ارتش را بر ضد پارلمان وارد عمل کند در روسیه ، وقتی استالین مخالفت با عده‌ای از ژنرال‌ها را آغاز کرد ، در از میان برداشتن آنها با مشکلی مواجه نشد . سلطه و نظارت حکومت غیر نظامی بر نیروهای مسلح در اتحاد جماهیر شوروی از تاریخ پایان جنگ داخلی که در نتیجه آن حکومت شوروی به قدرت رسید کامل بوده است . دلیلی ندارد که تصور کنیم حفظ نظم و فرمانبری نیروهای مسلح از مقامات حکومت جهانی مشکل‌تر از حفظ نظم و فرمانبری نیروهای مسلح از حکومت‌های ملی باشد . خطر همانست که حکومت غیر نظامی باید از آن غافل نشود ، اما دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم روش‌هایی که برای مبارزه با این خطر رشد می‌یابد و در دول معظم عصر حاضر مؤثر بودن آنها به اثبات رسیده است در مورد حکومت جهانی با موفقیت کمتری مواجه شود . پاراگراف جدید باید اطاعت و فرمانبرداری شدیدی وجود داشته باشد . چنانچه هر واحد نسبتاً وسیع ، بطوری که در فصل اخیر آمد ، کاملاً از ملیت‌های گوناگون ترکیب یابد ، اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل است که در میان گروهی از آنان بتوان زمینه روحی را برای طغیانی که رنگ ملی داشته باشد فراهم کرد .

یک مانع روانی نسبتاً بزرگ سر راه استقرار حکومت جهانی وجود دارد و آن اینکه ترس از دشمن خارجی دیگر بهیچوجه در میان نیست . هم بستگی اجتماعی ، آنقدر که با غریزه ارتباط دارد ، بطور عمده در اثر خطر مشترک با دشمن مشترک تشدید می‌شود . مثال روشن این ، وقتی است که بزرگسالی مسوول اداره اطفال نافرمانی باشد . تا وقتی سرو صدائی نیست مشکل می‌توان بچه‌ها را به اطاعت واداشت ، اما اگر حادثه وحشتناکی پیش آید ، مثلاً

رعد و برق و طوفانی روی دهد یا سگ گیرنده ای سر برسد ، بچه ها بطور غریزی حمایت بزرگترها را می طلبند و سراپا فرمانبر و مطیع میشوند . نظیر همین امر درباره بزرگسالان مصداق دارد ، اگر چه در مورد آنان باین روشنی بچشم نمی آید . میهن پرستی بهنگام جنگ به مرتب شدیدتر از زمانهای دیگر است و حتی برای پیروی از سنگین ترین و شاق ترین دستورات حکومت چنان روح اطاعت و فرمانبری وجود ندارد که نظیر آنرا بهنگام صلح نمی توان یافت . حکومت جهانی ، از آنجا که هیچ نوع دشمن خارجی در میان آدمیان نخواهد داشت ، نخواهد توانست از این محرك جهت ایجاد روح اطاعت و فرمانبری استفاده کند . به گمان من ، لازم است ، بعنوان بخشی از برنامه تعلیم و تربیت به مردم خطرهایی که هنوز باقی است یادآور شد مانند فقر ، بدی وضع تغذیه و بیماریهای واگیردار و نیز بانان گوشزد شود که اگر کار اطاعت و فرمانبری از حکومت جهانی مواجه با شکست شود ، احتمال جنگ با اسلحه ای که علم فراهم کرده است بار دیگر نمایان خواهد شد . با آنکه نفرت از ملت های بیگانه هم بستگی اجتماعی را به مراتب آسانتر فراهم میسازد ، اگر تصور شود هیچ عامل مؤثر تر و سود بخش تری نخواهد توانست جای آن را بگیرد تصور بدبینانه و نابجائی خواهد بود . این امر تماماً وابسته به تعلیم و تربیت است . در فصل آینده باز بدین مطلب اشاره خواهم کرد .

تا اینجا من موانع روانی را که سر راه حکومت جهانی است بررسی کردم ، اما ، علیرغم موانع یاد شده ، از زمان انقلاب صنعتی تاکنون تمام پیشرفتهای فنی که نصیب بشر شده است دلائل و موجباتی برای افزایش حدود دولت ها فراهم آورده است . و از آنجا که کره ما از لحاظ حدود نهائیتی دارد ، این موجبات فنی با نیروی بسیار جهان را بسوی حکومت واحد جهانی می راند . حدود دولت ها در گذشته بطور عمده تابع توازن کنندگان میان دو نیروی متضاد بود ، از یکسو عشق به قدرت که در حکومت نهفتند ، و از سوی دیگر ، عشق به استقلال که در میان حکومت شوندهگان وجود دارد . در هر مرحله از تکامل نقطه ای که این دو نیرو خود را در توازن می یابند بطور کلی بستگی به امکانات فنی دارد . افزایش در سرعت نقل و انتقال و هزینه

گزارش اسلحه هر دو موجب افزایش واحدهای حکومتی میشود . هر کجا بهای اسلحه ارزان و نیروی تحرك آهسته و کند باشد هر واحد حکومتی وسیع و فنی باطغیانی محلی روبرو شود در معرض عدم ثبات قرار میگیرد . بهمین دلیل دولت ها ، وقتی تمدن در حال رشد است تمایل به وسعت دارند و وقتی تمدن رو به انحطاط است به تحدید مایل اند . برخی از وقایع اولیه تاریخ نبشته مربوط به وحدت هائی است که میان حکومتیائی وقوع یافته که پیش از تحقق وحدت دشمن هم بوده اند . نه فقط باستانشناسی ، بلکه تاریخ نبشته نیز گواه بر آن است که تمدن مصر قدیمترین تمدن جهان است . در اصل ، مصر علیا و مصر سفلی بکلی از هم متمایز و مستقل بوده اند ، اما در حدود سال 3500 پیش از میلاد وحدت یافتند و حکومت واحدی به وجود آوردند . رودخانه نیل موجب سهیل این یگانگی شد ، زیرا ارتباط میان نواحی مختلف مصر را آسان می ساخت ، و در آن روزگار رودخانه نیل وسیله ارتباط سریعی بشمار می رفت . در بین النهرین هم نظیر این امر واقع شد . در اصل دو گروه بسیار متمایز در آن ناحیه وجود داشتند ، یکی را سومر و دیگری را آکاد می خواندند . این دو گروه از حیث نژاد ، مذهب و زبان بکلی از هم مجزا بودند . سرانجام وحدت میان این دو گروه بدست فاتح بزرگی بنام سارگون Sargon ، یا شاید جانشینان بلافصل او ، عملی گردید ، بنا بر تاریخ عهد عتیق کمبریج Cambridge Ancient History مجلد اول صفحه 368 این واقعه در حدود سال 2872 پیش از میلاد پیش آمد . قدرت افزون شده ای که نتیجه وحدت بود منجر به ایجاد امپراتوری بابل شد . برای آن روزگار ، این امپراتوری بسیار وسیع بشمار می رفت ، اگر چه با معیار های امروز جلوه ای ندارد . در تاریخ نخستین امپراتوری مصر و بین النهرین ، در اثر وحدت دو گروهی که پیشتر دشمن هم بودند پدید آمد ، مادها و ایرانیها . توانائی حکومت واحد مرکزی در اعمال نظارت بر تمام قلمرو خود وابسته به راهها بود . در آن روزها ، و در واقع تا قرن نوزدهم ، سرعت مسافرت آدمی ، ارسال کالا و انتشار خبر بیش از سرعت اسب نبود . ایرانیان نخستین کسانی بودند که به ایجاد

راه‌های عظیم دست زدند ، به ویژه راهی را که بطول 1500 میل از سارد Sardis به سوئد ساختند . نامه رسان سوار این مسافت را يك ماهه می پیمود ، اما ارتش که باروبنه داشت سه ماه در راه بود . در نتیجه ، وقتی یونانی‌های ایونی بر ضد ایرانی‌ها شوریدند ، فرصت کافی داشتند که شورش را تدارك به بینند ، و با آنکه سرانجام شکست خوردند ، پیروزی هم آسان بدست نیامد . اهمیتی را که ایرانیان برای راه‌ها قائل بودند به میراث به مقدونیه رسید . ولی رومی‌ها بودند که آن را به کمال رساندند . روم ، تا هنگام زوال برای اتباع خود تسهیلات بسیاری فراهم آورد که اکنون ما باید آن را از حکومت جهانی انتظار داشته باشیم . شخصی می توانست از بریتانیا تا کنار فرات سفر کند . بدون آنکه به مرز یا سد گمرکی برخورد نماید . تمدن این سرزمین پهناور کاملاً یکسان و واحد بود ، و تا مدتی مدید چنین بنظر می آمد که دولت روم بیمی از ملت های خارج از قلمرو خود ندارد . هنگامی که روم سقوط کرد جریانی مخالف آنچه که تا بدان تاریخ رشد تمدن را مشخص میکرد پیش آمد . جای حکومت واحد پیشین را تعداد بسیاری دولت های کوچک که متقابلاً بهم خصومت می ورزیدند گرفتند . سطح تمدن بنحورقت باری سقوط کرد ، و آن راه‌ها که نیروی رومیان بدان متکی بود ، بدست زوال و انحطاط سپرده شد .

باری ، بتدریج ، جنبش نوي بسوي نظم متمدن تر آغاز گردید در انگلستان که تعدادی پادشاهان مستقل حکومت میکردند ، در سرزمینی که مثلاً دو ناحیه آن مرسیا Mercia و وسکس Wessex باندازه روسیه و آمریکای امروز بهم دشمنی می ورزیدند ، بدست ألفرد کبیر وحدت عملی شد . هفتصد و چند سال بعد انگلستان و اسکاتلند که قرن‌ها با هم جنگیده بودند در اثر پیش آمدی که در سلسله سلطنتی روی داد متحد شدند . شاید اگر ملکه الیزابت اول صاحب فرزندان می بود ، ما هنوز در Banookburn بانو کبرن و Floddn Field فلودن فیلد سرگرم ستیز بودیم .

اختراع باروت نه فقط قلمرو حکمرانی دول را افزایش داد ، بلکه در هر دولت قدرت حکومت مرکزی را هم افزون ساخت . با پیدایش توپخانه

هرج و مرج اشراف زادگان فئودال که پناهگاهشان دژهای تسخیر ناپذیر بود پایان یافت . هانری هفتم در انگلستان ، ریشیلیو در فرانسه ، فردیناند و ایزابل در اسپانیا نخست امنیت داخلی را در سراسر قلمرو خود مستقر ساختند . همین نکته نشان میدهد که پیدایش فن نو (توپخانه م) در نظام تا چه حد اثرات سیاسی ببار می آورد .

اما ، با آنکه پیدایش باروت حکومت مرکزی را قادر ساخت بنحو مؤثر نواحی وسیعی را به اندازه فرانسه یا اسپانیا سخت تحت نظارت آورد ، آن موجبات فنی را که جهت استقرار حکومت جهانی ضرورت دارد ایجاد نکرد . فقط در زمان ما است که این موجبات فراهم آمده است . در راه استقرار حکومت جهانی نخستین گام لازم نقل و انتقال سریع اخبار است . پیش از ابداع تلگراف ، یک سفیر کبیر نسبت بدولت متبوع خود ، بالضروره ، استقلال عمل فراوانی داشت ، زیرا ناگزیر بود به مقتضای اوضاع و احوال سریعی که در کشور متوقف فیها پیش می آمد اتخاذ تصمیم کند ، و این اوضاع و احوال هنگامی که او تصمیم می گرفت هنوز به اطلاع کشور متبوعش نرسیده بود . راه آهن نیز سهم بزرگی برعهده داشت ، به گمان من اگر ناپلئون راه آهن در اختیار داشت ، در سال 1812 شاید روسیه را شکست می داد ، اما تغییراتی که در قرن ما پدید آمد بمراتب هم از راه آهن و هم از تلگراف مهم تر است . از تغییرات اخیر ، در مرتبه اول باید از تسلط بر فضا نام برد که با استفاده از آن می توان ارتشی را از هر نقطه در جهان ظرف چند روز بهر نقطه دیگری منتقل ساخت . اختراع اسلحه هسته ای حتی از تسخیر فضا هم مهمتر است ، و وقتی در حمل آنها از موشک استفاده شود زمان لازم برای نقل و انتقال بحدی ناچیز است که می توان آنرا نادیده گرفت .

این پیشرفتهای فنی ، ضمن آنکه هرج و مرج بین المللی کنونی را بی اندازه خطرناکتر از آنچه بوده کرده ، استقرار حکومت جهانی را هم از جهت فنی امکان پذیر ساخته است ، حکومتی که قادر باشد نیروی خود را در هر نقطه ای بکار برد و مقاومت مسلحانه را حقیقتاً غیر مقدور سازد . این وضع تازه ، بطور عمده ، در اثر سه کشف علمی نوظهور پدید آمده است . نخستین

مهمترین آنها قدرت عظیم انهدامی سلاح هسته ای است ، دومین آن سرعت خارق العاده ای است که در رساندن این اسلحه به هدفها به وسیله موشک بدست آمده است ؛ و سومین آن هزینه گزافی است که برای تهیه سلاح و وسیله حمل آن مصرف میشود . این همه اندازه احتمالی دولت با ثبات را افزایش میدهد . تا امروز حد این افزایش سطح زمین است ، اما شاید آن روز دور نباشد که حد آن ماه و سیارات دیگر را هم شامل شود .

امکانات به قراری است که یاد شد ، اما به شرط آنکه نژاد بشر به شکل های سیاسی که اسلحه امروز آنها را کهنه و منسوخ کرده است نچسبد و در نتیجه موجبات امحاد خود را فراهم نکند .

فصل هشتم

گامهای نخستین در راه تأمین صلح

نخستین گامهایی که در راه تأمین صلح جهان برداشته میشود ، مانند قدمهای لرزان و نامطمئن کودك نوپا ، ناگزیر کوتاه و تردید آمیز خواهد بود . در این فصل ، می خواهیم ، نه تمام موافقتهایی را که مورد اشتیاق و کمال علاقه است ، بلکه همان هایی را که می توان تصور کرد مذاکره کنندگان در آینده نزدیک بدان نائل شوند مورد بررسی قرار دهیم .

نخستین چیزی که در مذاکرات شرق و غرب ضرورت دارد آنست که جهت مذاکرات با آنچه تاکنون بوده است فرق کند . اکنون این مذاکرات بصورت يك رقابت ورزشي رهبري مي شود . براي هر طرف مطلب مهم حصول توافق نیست ، بلکه پیروزي در نمایش تبلیغاتي است که برای جهانیان به معرض تماشا گذارده شده است ، و یا بدست آوردن امتیازاتي است از طرف متقابل بدان سان که توازن نیرو را به نفع طرف مورد علاقه بگرداند . هیچ يك از دو طرف توجه ندارند که آینده نوع بشر در گرو این نمایش است و فراموش می کنند که حصول هر گونه توافقي از هیچ بهتر است . من باب مثال ، مذاکرات طولاني مربوط به خودداري از آزمایشهای سلاح هسته اي را بگیرند . شرق و غرب همیشه معترف بوده اند که نشر سلاح هسته اي بدولتهای دیگر بسیار خطرناك و دور از احتیاط است . هر دو طرف توافق داشته اند که بستن پیماني دائر بر قدغن ساختن آزمایشهای سلاح هسته اي از این نشر جلوگیری می کند . از این صغري ها ، هر دو طرف چنین دستگیرشان شد که نه فقط آزمایشها بایستی متوقف شود ، بلکه هر دو طرف « ظاهراً »

باید موقوف ساختن آنها با اشتیاق خواستار باشند . مذاکرات با امید بسیار آغاز شد و دانشمندان شرق و غرب اعلامیه مشترکی صادر کردند دایر بر اینکه ممکن نیست طرفی آزمایشی انجام دهد و طرف مقابل از آن بی خبر بماند . بی درنگ حکومت آمریکا مسأله آزمایشی زیر زمینی را مطرح کرد و مدعی شد که این آزمایشها را بدون آنکه طرف بتواند متوجه شود می توان انجام داد . پس از چند سال مذاکره این مانع از میان برداشته شد . پس از آن حکومت شوروی اعلام داشت که بازرسی لازم نباید به وسیله فرد واحدی که نماینده سازمان ملل باشد صورت گیرد ، بلکه سه نفر باید برای انجام بازرسی در نظر گرفته شوند - یک نفر نماینده غرب ، یک نفر نماینده شرق ، یک نفر نماینده دول بی طرف و این سه نفر وقتی قولشان معتبر باشد که میان آنان اتفاق نظر حاصل باشد . همانگونه که بیم می رفت ، این مانور های آمریکا و روسیه سالیانی را که صرف مذاکره شده بود بی ثمر کرد و منجر به شروع آزمایش ها از جانب روسیه گردید . آدمی ناگزیر به این نتیجه می رسد که از دو طرف هیچ يك در باب علاقمندی خود به حصول توافقی در زمینه قطع آزمایش های هسته ای صادق نبوده است .

اگر بنا باشد در مسائلی که در نزاع شرق و غرب است و تیرگی روابط را باعث شده پیشرفتی حاصل آید ، مذاکراه کنندگان باید با تصمیم قاطع بر اینکه موافقتی حاصل کنند گرد هم آیند ، نه به این امید که برتری هوش و فطانت خود را بر یکدیگر به ثبوت رسانند ، و یا وضع خطرناک موجود را طویل المدت گردانند .

باید پذیرفت که احتمال نمی رود موافقتی که حاصل میشود سرپا مطبوع طبع هر دو جناح باشد . هدف باید حصول موافقتی باشد که توازن قدرت را بهم نزند ، اما خطر جنگ را کاهش دهد .

من فقط يك انگیزه سراغ دارم که می تواند موجب شود مذاکره کنندگان روشی را که یاد شد اتخاذ کنند . این انگیزه باید وقوف هر دو طرف به بیهودگی ترس از جنگ هسته ای باشد . اکنون ، هر طرف گمان می کند برای پیروزی در جنگ اعصاب لازم است وانمود سازد که برای او در

جنگ احتمال پیروزی وجود دارد . این امر را نه فقط برای پیروزی در جنگ اعصاب ، بلکه برای کشاندن اتباع خود به مهلکه به وسیله وعده هائی که میدهند لازم می شمردند و خود آنان باید بدانند که این وعده ها عوام فریبی بیش نیست . يك طرف اعلام می دارد ، « ما شما را نابود خواهیم کرد .» چنین اظهاراتی در طرف مورد تهدید ، خشم جنگ طلبانه ای را برمی انگیزد . اگر بنا باشد گامهائی بسوی صلح برداشته شود ، هر دو طرف ناگزیرند درك کنند که متفقاً با خطر انهدام روبرو هستند و دشمن واقعی هر کدام طرف مقابل نیست ، بلکه اسلحه انهدام دسته جمعی مردمان است که هر دو در اختیار دارند .

اگر این نکته بر هر دو مسلم گردد ، آنگاه مسأله بکلی صورت دیگری به خود می گیرد . دیگر مطلب آن نیست که جناحی برتری هوش و فطانت خود را بر طرف به ثبوت رساند ، و یا جناح خود را قادر به پیروزی در جنگ وانمود کند .

نخستین مسأله آن خواهد بود که اقدامات مورد توافقی بیابند که ، ثابت کند مذاکرات مثمر ثمر امکان پذیر شده است ، هر اندازه هم که این اقدامات ناچیز باشند .

هم در دفاع از صلح و هم در جانبداری از جنگ ، مقدار قابل ملاحظه ای رجز خوانی متداول شده است ، که صرفنظر از نیتی که در آنها نهفته است ، احتمال نمی رود به نتیجه مطلوب منجر شود . پیش از این رجز خوانی هواخواهان جنگ را که در شعار « یا مرگ یا آزادی » مضمّن شده است بررسی کردیم ، اما دوستداران صلح هم در آلمان غربی شعار متضادی آفریده اند : « سرخ بودن به که مردن » . می توان « Better red Than dead » فکر کرد شاید قشری از مردم روسیه نیز در اندیشه شعار متضاد دیگری باشند بدینقرار : « هواخواه سرمایه داری شدن به که در گور خفتن » Capitalists than corposis Better تصور نمی کنم لازم باشد اعتبار نظری این دو شعار را مورد مطالعه قرار دهیم زیرا اصولاً این امر مطرح نیست که یکی از آن دو باید شعار غربیان باشد و دیگری شعار حکومتهای شرقی . از این

دو هیچکدام آنطور که باید و شاید مسأله ای را که شرق و غرب به یکسان با آن روبرو هستند بیان نمی کند . وقتی مسلم بدانیم که پیروزی نظامی برای هیچ یک از دو طرف مقدور نیست ، نتیجه منطقی که عاید میشود آن است که اساس مذاکرات تسلی بخش را نمی توان بر تبعیت کامل از دو طرف از دیگری بنا گذارد ، بلکه باید آنرا برپایه توازن نیروئی که امروز وجود دارد بنا کرد و در عین حال توازن ترس را به توازن امید مبدل ساخت . بدین معنی که هم زیستی ، نه بطور سطحی ، بلکه با صداقت کامل ، به مشابه شرط لازم بقای نوع بشر مورد قبول قرار گیرد .

شاید نخستین گام باید این باشد که ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و هرچه بیشتر که ممکن باشد دولت های بیطرف باتفاق منشور معتبری را طرح ریزند دائر بر اینکه جنگ هسته ای برای هر دو جناح و نیز برای بی طرف ها فاجعه ای بیش نخواهند بود و چنین جنگی بهیچ چیز که شاید مطبوع خاطر شرق یا غرب یا بی طرف ها باشد منجر نخواهد شد . آرزو دارم که چنین منشوری با صمیمیت به امضاء رسد . هر دو جناح می دانند که آنچه را در چنین اعلامنامه ای بگویند حقیقت است ، اما هر دو اسیر تارهای حیثیت ، تبلیغات و سیاست بازیهای هستند که خود تنیده اند و تابامروز راهی که خود را از آن خلاص کنند نیافته اند . آرزو دارم دولتهای بی طرف در این مهم پیشقدم شوند و چنین منشوری را تهیه کنند ، و من امیدانم چگونه جناحی می تواند لعن و نفرین همگان را تحمل کند و از امضای آن سرباززند .

گام بعدی باید آن باشد که مهلتی قانون تعیین کنند ، مثلاً دو سال ، که طی آن هر طرف خود را مقید بداند که به اعمال فتنه انگیز دست نیازد . از جمله اعمال فتنه انگیز یکی آن باشد که در امر آزادی برلن غربی دخالتی صورت نگیرد ، با ایالات متحده آمریکا در امر کوبا مداخله نکند . باید توافق شود که ناظرین سازمان ملل متحد ، هر قدر که مقدور باشد بی طرفانه ، تعیین کنند که چه عملی فتنه انگیز است .

در این مهلت دو ساله ، باید گامهای مقدماتی که مذاکرات بعدی را

تسهیل کند ، برداشته شود . هر دو جناح باید تبلیغات شدید خصمانه را نکوهش کنند و با کوشش در راه برقراری تماسهای فراوان فرهنگی نظر متداولی را که مردمان شرق و غرب نسبت بهم دارند و یکدیگر را مظهر پلیدی و زشتکاری گمان می کنند تعدیل نمایند . باید اقداماتی بعمل آید که خطر حمله ناگهانی و جنگ بر اثر تصادف از میان برداشته شوند ، اکنون ، هر طرف از حمله ناگهانی طرف مقابل بیمناک است ، و هر يك سیستم آگاهی وسیعی در اختیار دارند که امیدوارند چنین حمله ناگهانی چند دقیقه آنکه وارد شود بانان خبر دهد ، سیستمی که هر دو طرف برای آگاهی پیش از حمله ناگهانی دارند اشتباه پذیر است ، و بنا بر این ، ممکنست طرفی یقین کند حمله در شرف وقوع است ، در حالیکه اصولاً حمله ای صورت نگرفته باشد : اگر طرفی گمان کند حمله به او آغاز شده است دست به اقداماتی می زند که حمله متقابل بشمار می آید ، و همین حمله متقابل برای طرفی که دست بکاری نزده است حمله ناگهانی شمرده خواهد شد . این کابوسی است که هر دو طرف گرفتار آنند ، و برآشفتگی (Tension) دو طرف آن را بوجود آورده اما همین کابوس بر شدت برآشفتگی می افزاید . تا وقتی دو جناح زیر تهدید « انتقام آنی » به حیات خود ادامه میدهند مشکل میتوان کاهش قابل ملاحظه ای در برآشفتگی موجود پدید آورد . آنچه بدان نام « انتقام آنی » داده شده ممکن است در محل انتقام نبوده ، بلکه در اثر اشتباهی بدان متوسل شوند . آنگاه که جلوگیری از پیدایش وضع موجود مقدور بود اقدامی بعمل نیامد ، و اکنونکه این وضع به وجود آمده است مشکل می توان راهی جهت رفع آن اندیشید . بدیهی است که خلع سلاح هسته ای این مشکل را می گشاید ، همین چندی پیش از میان بردن پایگاههای تجاوز می توانست خطر را به مقدار زیاد کاهش دهد ، و یا اگر این امر اقدامی گزاف تصور می شد ، ممکن می بود موقتاً پایگاه تجاوز را از دسترس بدور بدارند . اما از وقتی زیر دریایی های مجهز به اسلحه هسته ای فراهم آمد پایگاههای تجاوز ، بخش اعظم اهمیتی را که داشتند از دست دادند ، و یگانه راهی را که جهت کاهش از شدت این خطر بنظر می رسد از میان بردن سلاح

هسته ای است . اگر هر دو طرف صمیمانه خواستار آسودگی باشند می توان يك کمیسیون فنی را که ، شرق و غرب در آن به يك اندازه نماینده داشته باشند مأمور کرد تا این خطر را تقلیل دهد ، اما اینکه کمیسیون مزبور دقیقاً چه پیشنهادی می تواند بکند ، تعیین آن مشکل است ، و همیشه باید در خاطر داشت که اقدامات تسکین دهنده قابل اعتماد نیست و فقط خلع سلاح هسته ای است که با انجام آن می توان گفت نوع بشر در برابر خطر واقعاً حمایت شده است . و نیز هر دو طرف ، از یکسو ، باید بکوشند بیش از پیش وضع یکدیگر را درك کنند ، و از سوی دیگر فجایع و نکبتی را که دامنگیر مردم خواهد شد در صورتیکه جنگ هسته ای روی دهد ، به تفصیل به اطلاع مردم رسانند .

در مهلت مقرر کار عمده آنست که توافق شود کمیته آشتی که در آن شرق و غرب و بی طرفها بيك اندازه نماینده داشته باشند تشکیل شود . به گمان من ، اگر قرار باشد چنین کمیته ای بنحو مؤثر انجام وظیفه کند ، باید محدود و کوچک باشد .

مثلاً ممکن است از 4 نماینده غرب و 4 نماینده شرق و 4 نماینده بیطرف ترکیب یابد . این کمیته ، دست کم در آغاز کار ، باید فقط نیروی مشورتی داشته باشد . هر موقع که میان نمایندگان اتفاق نظری حاصل نشود ، نظریت و اقلیت ، با استدلال هر کدام ، به اطلاع عموم برسد . تصمیمهای این کمیته باید تحت چند اصل اتخاذ شود . از آن چند اصل ، نخستین و مهمترین آنها باید این باشد که پیشنهادها بطور کلی متضمن هیچگونه منفعت اساسی برای یکی از دو طرف نباشد ، زیرا در آنصورت ، امکان آنکه اتفاق نظری حاصل شود وجود ندارد ، مثلاً روسیه باید از ایجاد پارازیت و جلوگیری از شنیده شدن رادیوهای غربی خودداری کند مشروط بر آنکه غرب نیز در برنامه های رادیویی از تبلیغات شدید خصمانه دست کشد . دومین اصلی که باید پذیرفته شود جستجوی راههایی است جهت کاستن از تصادمهای خطرناک در مناطقی که این تصادم ها روی می دهد . از آنجمله است تصادم میان اسرائیل

و جهان عرب یا تصادم بین کره شمالی و جنوبی ، اصل سوم ، که بهر حال نسبت به دو اصل دیگر تبعی می آید ، تشویق خود مختاری است هر کجا که امکان پذیر باشد و در این زمینه بخصوص اقداماتی که میتوان کرد محدود است زیرا روسها رعایت آنها در مورد اقمار خود اجازه نمی دهند ، و در مورد آمریکای لاتین تردید است که دولت ایالات متحده آمریکا رعایت بلاشرط این اصل را گردن نهد . در باب فرمز من هرگز شرحی در باب تمایل آن سامان ندیده ام و نشنیده ام که شرق یا غرب پیشنهادی در زمینه رعایت تمایل اهالی آن دیار کرده باشند . تا وقتی بر آشفتگی جهان نسبت به امروز کاهش قابل ملاحظه ای نیافته است ، اصل خود مختاری ، که امروز مقبولیت بسیار دارد ، ناگزیر باید ، اینجا و آنجا ، تسلیم سیاست قدرت باشد . البته این امر باعث تأسف است ، اما باید اعتراف کنم ، اگر بخواهیم میان دول معظم موافقتی حاصل آید ، چاره ای جز این نداریم .

امر بسیار مهم دیگری هم هست که در مهلت مقرر باید مورد توجه قرار گیرد ، و آن اصلاح و تحکیم سازمان ملل است . سازمان ملل باید درش بروی هر دولتی که مایل است به آن وارد شود گشوده باشد ، نه فقط چین ، که ورود آن به سازمان ضرورت دارد ، بلکه آلمان شرقی و غربی هم باید پذیرفته شوند . باری مسأله آلمان وضع خاصی دارد و من در فصل آینده مطالب بیشتری در این باب دارم که بیان خواهم داشت .

سازمان ملل متحد نقائصی دارد ، نه فقط بدین سبب که برخی از کشورها را بیرون گذاشته ، بلکه حق وتو نیز از نقائص آن است . تا وقتی حق وتو باقی است سازمان ملل منتهی به حکومت جهانی نخواهد شد ، اما از سوی دیگر ، لغو حق وتو نیز در حینی که تسلیحات ملی به قدرت امروز باقی است کار مشکلی است . در این مورد ، چنانکه در مورد مسأله آلمان قبل از آنکه بتوان راه حل قانع کننده ای یافت ، باید تکلیف مسأله خلع سلاح را تعیین کرد .

به علت نارسائیهای سازمان ملل متحد است که یک کمیته آشتی ویژه در این مورد بخصوص ، در بدو امر ، برای فراهم ساختن طرحهای مقدماتی

آشتي هيأت مناسب تري بشمار مي آيد . مي توان اميد داشت كه ، اگر اين هيأت كار خود را با خردمندي انجام دهد ، در موقع خود ، شايد چنان قدرت اخلاقي بهم زند كه راهنمائيهائيش مقاومت ناپذير گردد . و در همان صورت جنيني ، چنان اعتباري كسب كند كه استقرار نهائي حكومتي جهاني را تسهيل سازد .

امتياز بزرگ چنين هيأتي در آنست كه بي طرفها توازن را ميان شرق و غرب حفظ مي كنند ، و اگر پيشنهادهاي يك جناح را خردمندان تر تشخيص كنند ، اكثريت را نصيب جناحي خواهند كرد كه در مسأله خاص مورد رأي پيشنهاده خردمندان تري داده است مي توان آرزو كرد كه بي طرف ها گاه از يك جناح و گاه از جناح ديگر حمايت كنند بعلاوه اگر يك جناح به تنهائي در خطر مواجهه با مخالفت بيطرف ها قرار گيرد - چنانكه ناگزير هر دو جناح گاه گاه با چنين وضعي روبرو خواهند شد - همين امر موجب مي شود كه در نظرات هر دو جناح تعديل به وجود آيد مقبوليت توسل به بي طرفها باعث مي شود كه خشونت شرق و غرب در مذاكرات به نرمي مي گرايد ، و بتدريج ، نقطه نظر جهاني وسيعي جايگزين نقطه نظري شود كه به اين جناح يا جناح مقابل تعلق دارد به علاوه هر جا بن بستي ميان شرق و غرب پديد آيد ، اميد بيشتري مي توان داشت كه راه حل آشتي دهنده عاقلانه اي از جانب بي طرفها مطرح شود ، تا راه حلي كه طرفين منازعه شرق يا غرب مطرح مي سازند . اينها است مهمترين چيزهائي كه بي طرفها در راه سلطه عقل سليم مي توانند انجام دهند .

اين كه من آرزو دارم انگلستان از پيمان اتلانتيك شمالي خارج شود بيشتري بدانجهت است كه عقیده مندم بي طرفها هستند كه در حق صلح بايد مهمترين نقش را بازي نمايند و اميدوارم بریتانیا پس از ترك پيمان اتلانتيك الهام بخش اقدام عاقلانه اي از جانب يك بلوك بي طرف گردد . غرور ملي باعث مي شود بيشتري مردم بریتانیا فكر كنند چنين عملي بشدت غرب را تضعيف مي سازد ، اما متخصصان متعصب صاحب مقام و صلاحيت دار آمريكائي چنين نظري ندارند ، اينكار ، بخلاف آنچه تصور مي شود ، بقاي بخشي از مردم

بریتانیا را تحکیم میکند نه تضعیف . اما مهمترین استدلال در زمینه بی طرف شدن بریتانیا کمکی است که از این کشور در باب امر صلح جهانی ، در صورت بی طرف شدن ، بر می آید و چنین کمکی به عنوان عضو یکی از دو جناح از او ساخته نیست .

در این فصل من نه بکار خلع سلاح پرداختن و نه به مسائل ارضی متنازع فیه ، بلکه فقط آن گامهایی مقدماتی را که ممکن است ، در صورت برداشتن ، از دشمنی میان شرق و غرب بکاهد بررسی کرده ام .
مسأله خلع سلاح و نیز مسائل ارضی هر دو در فصل آینده بررسی خواهد شد .

فصل نهم خلع سلاح

خلع سلاح عمومي ، گرچه بي نهايت مهم و مورد کمال علاقه است ، اگر عملي شود ، بخودي خود براي تأمين يك صلح پايدار کافي نيست . تا وقتي تکنیک علمي قابل فهم است ، هر جنگ مهمي که روي دهد منجر به تهيه اسلحه هسته اي و حتي سلاحهاي کشنده تري که در دوران صلح امکان ساختن آن در ذهن پرورانده شده است ، بوسيله دو طرف متخاصم خواهد شد . اما ، با آنکه خلع سلاح به تنهائي به دليلي که آمد ، اقدام کافي شمرده نمي شود ، معذالك اقدامي بسيار اساسي به حساب مي آيد که بدون آن هيچ اقدام ديگري را نمي توان با ارزش تلقي کرد .

آنان که طرفدار خلع سلاحند غالباً جانبداري خود را بر اين استدلال بنا مي نهند که سلاح کشتار دسته جمعي خلاف اخلاق است . در صحت اين بيان ترديد نيست ، اما در باب تيروکمان هم همين استدلال مصداق دارد . راست است که ميان اين دو سلاح ، از جهت شدت ، اختلاف عميق و مهمي وجود دارد ؟ اگر کشتن يك انسان تباهکاري است ، کشتن دويست ميليون نفر دويست ميليون بار تباهکاري شمرده ميشود . اما خصوصيت واقعي اسلحه امروز خلاف اخلاق بودن آنها نيست . خصلت برآستي غريب اسلحه امروز اينست که ، چون در جنگي بکار گرفته شود ، بدون ذره اي ترديد هر دو طرف را از پاي در خواهد آورد .

این خصلت است که موجب می شود هر گونه اندیشه جنگ طلبانه هم تباہکاری و هم دیوانگی بشمار آید . مردمانی که در شرق و غرب سیاست جنگ طلبانه را تحمل می کنند قربانیان اعتقادات و تصورات غلط خود هستند برخی ، که مبشرین سیاست مسلط این زمانند ، بدین دلخوشند که در جنگ اعصاب بطور قطع طرف مقابل تسلیم خواهد شد . پس از مونیخ Munich هیتلر هم چنین گمان می کرد ، و اشتباه محاسبه او به زوالش منتهی شد . اگر در زمان او وضع بدینسان که امروز است می بود اشتباهش به زوال دشمنان او هم منتهی می شد .

گروه جنگبارگان دیگری هستند که خطرشان از اینهم بیشتر است . اینان مردمانی هستند که چنان از غرور ملی یا تعصب نسبت به جهان بینی مورد اعتقاد خود لبریزند که ، با وجود همه شواهد . هنوز باو دارند که جناح آنان « پیروز» می شود . من گمان می کنم این اعتقاد بی پایه هم در آمریکا و هم در روسیه رواج بسیار دارد ، حکومت‌های این دو کشور اعتقاد مزبور را بعنوان پایه ای مفید جهت مذاکرات تقویت می کنند .

گروه سومی هم وجود دارد ، گروه متعصبان از جان گذشته . این دسته برآنند که جنگ در راه هدفی برحق و جان سپردن بخاطر آن فضیلت است حتی اگر نتیجه فداکاری آدمی جهانی نکبت بارتر از این باشد که امروز در آن زندگی می کنیم و چنانچه متعصبان از جان گذشته آنقدر آماده ریاضت و زجر کشی نباشند بدان روز نخواهد افتاد .

از بخت بد ، از زمان واقعه هیروشیما ، این سه گروه ، با هم کوشیده ، و تا به امروز ، موفق شده اند هر اقدامی را که ممکن بود از خطر وقوع جنگ هسته ای بکاهد عقیم سازند . لحظاتی پیش آمده ، برآستی اینطور بوده است ، که یک طرف یا طرف مقابل اندکی شعور را با هم در یک زمان از خود نشان نداده اند .

در تاریخ بشر ، تاریخچه کنفرانس‌های خلع سلاح از واقعه هیروشیما تا امروز یکی از دلسرد کننده ترین داستانها بشمار می آید . پس از افکندن

بمب اتمی بر هیروشیما و ناگازاکی Nagasaki ، حتی در آمریکا (که آن روز منحصرآ این بمب را صاحب بودند) احساس می شد که انرژی اتمی باید بین المللی شود ؟ حکومت آمریکا لیلینتال Lilienthal را بخدمت گمارد که پیشنهادی را در این زمینه برای ملاحظه حکومت آمریکا طرح ریزد . پیشنهاد شایسته ستایش تهیه گردید ، اما احساس شد که بدانصورتی که تهیه شده است نمی توان به دول معظم دیگر عرضه کرد . آنچه که بصورت پیشنهاد بین المللی درآمد همان طرح باروخ است که برخی ملحقات را شامل بود که امید میرفت ، طرح را برای روسیه غیر قابل قبول سازد . این امید برآورده شد .

باید یادآور شد ، در سالهای بلافاصله پس از خاتمه جنگ دوم جهانی استالین آنچه در قوه داشت بکار بست تا آشتی و مسالمت را غیر مقدور سازد . آمریکا یکسال پس از جنگ یا در همین حدود ، اسلحه قراردادی را بنحو فاحشی کاهش داد بدون آنکه جواب مساعدی از استالین دریافت کند . بعکس استالین ، با آنکه در کنفرانس بالتا پذیرفته بود که کشورهای شرقی اروپا باستانهای روسیه حکومتهای دموکراتیک داشته باشند ، دیکتاتوری شدید نظامی و پلیسی را در همه کشورهای اقمار خود مستقر ساخت . بدنبال اینکار وقتی روسها راههای برلن را بروی غربیان بستند و اسلحه هسته ای را هم فراهم آوردند ، غرب هم با احساسات و سیاست ضد روسی شدیدتری بکار جنگ سرد مشغول شد . پس از مرگ استالین ، هنگامیکه اتحاد جماهیر شوروی گامهای آزمایشی در جهت تخفیف بر آشفستگی (Tension) جهان برداشت ، غرب این گامها را با شك و تردید تلقی کرد . علیرغم کنفرانس های خلع سلاح و کنفرانسهایی که برای از میان بردن آزمایشها تشکیل شده ، تاکنون هیچگونه کاری صورت نگرفته است - بجز مدتی که مقرر شد آزمایشها تا زمانیکه مذاکرات مربوط به منع آن ادامه دارد موقوف شود . با آنکه در سالهای اولیه پس از 1945 تقصیر عمده را باید متوجه روسها دانست ، تا این اواخر ، نمی شد همین نکته را در باب دوران پس از استالین گفت .

برعکس ، هنگامیکه خروشچف خلع سلاح عمومي و کامل را به پیش کشید ، غرب پیشنهاد او را با ایرادهای بني اسرائیلي « Cynically » بعنوان اینکه حيله اي بیش نیست رد کرد . مقامات غربی ، اگر چه در برابر مردم چنین نمی گفتند ، فکر میکردند : مثل اینکه خروشچف گمان میکند هدف کنفرانس خلع سلاح تأمین خلع سلاح است .

او باید خوب بداند که هیچ يك از دو جناح چنین هدفی را دنبال نمی کند و اینکه مقصد واقعی از کنفرانس فقط يك نمایش تبلیغاتی است که در آن هر طرف فرصتی یابد خود را هواه خواه خلع سلاح بنمایاند بدون آنکه دچار خطر تحقق آن شود . پیشنهاد او در باب خلع سلاح جهانی ، بدینصورت که هست آشکارا نارسا است چون بازرسی در آن وجود ندارد ، ما همین را بهانه قرار میدهیم و آنرا رد می کنیم بدون آنکه بخود زحمت دهیم و تحقق کنیم به بینیم آیا خروشچف با اصلاحاتی که رفع این نقیصه را بکند موافقت خواهد کرد تا نه . و بدینسان ، یکبار دیگر ، هیچ کاری از پیش برده نشد .

هر دو جناح قبول دارند که در آنچه « نخستین ضربت » نامیده میشود امتیازات زیادی نهفته است . اگر جناحی دست به حمله غیر منتظره با اسلحه هسته ای زند ، چنان زیان و خسارتي وارد میکند که حمله متقابل براستی ثمربخش را بسیار مشکل میسازد . این یکی از مسائل عمده ای است که در کتاب کاهن Kahn « جنگ هسته ای » Thermonuclearwar مورد بررسی قرار گرفته است . بسیاری از آمریکائیهای با نفوذ ، و نیز بسیاری از مردم صاحب قدرت در اروپای غربی ، معتقدند که چنین حمله غیر منتظره ای ممکن است از جانب اتحاد جماهیر شوروی هر آن صورت گیرد . باید گمان کرد که نظیر این تصور در روسیه هم وجود دارد ، و هشیاری علیه نخستین ضربت غیر منتظره همان اندازه در آنجا اهمیت دارد که در غرب مهم شمرده میشود . این هشیاری متقابل نه فقط هر گونه امکانی را در باب کاهش از بر آشفتگی دو طرف از میان میبرد ، بلکه احتمال در گرفتن جنگ تصادفی را افزایش میدهد . سیمور ملمن Seymour Melman ، مؤلف کتاب پرارزش (بازرسی خلع سلاح ،

از انتشارات دانشگاه کلیمیان ، (1958) ، این خطر را با تأکید و روشنی بسیار بیان میکند . (صفحه 10) میگوید : « بدون تردید طراحان اسلحه هسته ای کوشیده اند در درون آن ها ضامن های مکانیکی تعبیه کنند که سلاح بر حسب اتفاق آتش نشود - مثلاً اسلحه قبل از آنکه عمل کند محتاج تنظیم های دقیق باشد ، باری در کارهای بشر احتمال خطا و اشتباهکاری هست و هیچگونه ضمانتی نهائی در این باب وجود ندارد . از آنجا که اسلحه هسته ای بدست ده ها هزار نفر ساخته میشود ، و باید بدست تعدادی بیش از آنچه که در ساختن آن کار میکنند مورد استفاده قرار گیرد ، احتمالات مواجه شدن جهان را با مصیبت همگان ناشی از خطای بشری نمی توان نادیده گرفت . يك آدم مخطب ، سبك مغز ، یا کسی که چند لحظه مشاعرش را از دست بدهد ، ممکن است اسلحه هسته ای را که در محیطی غیر مسکون ، یا برفراز ناحیه ای مسکون منفجر سازد . يك سفینه فضا پیمای ممکن است بجای موشك بالستیک گرفته شود و و و و

از آنجا که تاکتیک ها و فنون نظام بر اندیشه انتقام آبی متمرکز شده است ، وقوع چنین تصادف هائی فقط احتیاج به يك اشتباه در قضاوت دارد تا تمام حملات و حملات متقابل مرگ بار جنگ هسته ای را به سرعت برق نازل سازد . چون اسلحه هسته ای بیش از پیش فراهم شده و در دست نفرت بیشتری پخش گردیده است ، احتمالات چنین تصادف هائی ناگزیر باید افزایش یافته باشد . « به قضاوت نویسنده این کتاب احتمالاتی که یاد شد ، اتخاذ تدابیر حساب شده و خردمندانه را از جانب مقامات نظامی تضعیف میکند ، مقاماتی که استراتژی صلح را بر پایه تشدید تسلیحات متقابل بنا نهاده اند بدین گمان که این نشریه وقوع جنگ را مانع میشود .

« بالاخره ، وقتی کشورهای بسیاری اسلحه هسته ای را بدست آورند ، یکی از مبانی اساسی استراتژی صلحی که یاد شد بکلی تغییر می پذیرد . چون بمبی بر شهری منفجر شود ، دیگر مقدور نیست معلوم کرد بدست چه کسی صورت گرفته و متجاوز که بوده است ، زیرا هم کشورهای هائی که صاحب آند بسیاریند و هم راه هائی که جهت انتقال بمب به هدف وجود دارد متعدد است . آشکار است که

حتي نمي توان تهديد به انتقام آني را هم مورد استفاده قرار داد ، مگر آنکه متجاوز مشخص باشد . بدینسان ، این استراتژی که « توازن ترس مانع وقوع حمله هاي هسته اي است بي ثمر ميشود . »

این نظر تمام کسانی است که در عرضه کردن آن هیچگونه انگیزه سياسي ندارد ، و حتي نظر برخي از آنها است که انگیزه سياسي هم دارند ، مانند لرد هیلشام Lord Hailsham وزير علوم ما که ميگويد دير يا زود جنگ در خواهد گرفت (11 Daily Sketch اوت 1960) . س . پ . سنو C.P.Snow در ماهنامه Monthly Review ، فوریه 1961 صفحه 156 زیر عنوان حتي از اینهم قطعي تر اظهار نظر میکند : « اعتبار اخلاقي نفي بي طرفي علم » ميگويد ، « حداکثر ظرف دهسال از آن بمبها تعدادي چند منفجر خواهد شد . این امر مسلم است . » من ميتوانم از بسياري کسان نقل قولهاي بياورم که همگي همین نظر را بيان داشته اند ، و از میان آنان کسی از زمره گزافه گويان و افراط کاران شناخته نشده اند .

آيا ، براي آنچه ياد شد ، در زبان انساني مفهومي وجود دارد ؟ احتمال وارد آمدن ضربت نخستين ناگهاني چه از جانب روسيه چه از جانب آمريکا ، که شايد بتصور اقدام به عمل متقابل صورت گيرد ، در يك روز معين چندان اهميتي ندارد ، اما هر روز که ميگذرد این احتمال ، هر چه ميخواهد باشد ، افزايش مي پذيرد ، و در ختام ، تقريباً بصورت امري قطعي درخواهد آمد مگر آنکه سياست امروز تغيير کند . اگر نظر س . پ سنو درست باشد - و دليلي هم از هيچ حيث در دست نيست که گمان کنيم اشتباه میکند - ظرف دهسال آینده روزي بمبهاي نيدرژني صفير زنان روانه روسيه خواهد شد ، و بعوض ، از آنجا هم بمبهاي نيدرژني روانه غرب يا ابتدا از روسيه بسوي غرب ، و سپس ، از غرب روانه روسيه خواهد شد . به ما ، در بریتانیا ، شايد چهار دقيقه پيش از فرود آمدن بمبها آژير دهند و تازه این آژير چه چيزي را به اطلاع ما ميرساند . به ما آژير ميدهند که قسمت بسيار عظيمي از مردم ما آشکارا به قتل خواهند رسيد . و بقیت السيف به مرگي آهسته و درد آور

دچار خواهند شد . نظر متخصصان آنست که از مردم بریتانیا احدي بر جاي نخواهد ماند .

تا هنگاميکه سياست کنوني « انتقام آني » دوام داشته باشد ، خطر بزرگ آنست چيزي که حمله هسته اي روسها نيست بجاي آن گرفته شود . در چنين موردی آنچه که جناح ما انتقام مينامد براي روسها جنگ بدون اخطار تلقي خواهد شد و جنگ هسته اي سنگ تمام درخواهد گرفت . اين جنگ تاکنون چندین بار در شرف وقوع بوده است . ايستگاه نيرومندی مجهز به رادار در تول Thule در شمال گرینلاند Greenland قرار دارد براي آنکه نزدیک شدن بمبهاي روسي را خبر دهد . خلبان هواپيماهاي حامل بمب نيدرژني چنان تعليمات کامل دیده اند که به محض اخطار ظرف دو دقيقه هواپيماها را به پرواز مي آورند . چندین بار اخطار داده شد ولي معلوم گرديد آنچه را در پرواز بمبهاي روسي تمیز میداده پرواز یکدسته مرغان دریائی بوده است . دست کم ، یکبار ماه را بجاي حمله روسها گرفتند و فقط مداخله اتفاقي يك توده یخ که موجب قطع ارتباطات شد از حمله انتقامي جلوگیری کرد . در تمام این موارد ، بمب افکنها به مقصد انهدام هدفهاي خود به پرواز آمدند . نخست وزير ما به ما اطمینان داده است که جنگ بر حسب تصادف ممکن نیست پیش آید (مجلس عوام ، 26 نوامبر 1960) گوئيا جناب ایشان هرگز از پیش آمدهاي یادشده خبر دار نشده اند . در مارس 1961 در گزارش جمعیت سازمان ملل متحد در باب خلع سلاح نظر واقع بینانه تري ابراز شده است که چنین نتیجه میگيرد : (صفحه 19)

« ما در آخرین تحليل ، در اینکه ، بدون انجام خلع سلاح ، اصولاً جهانی باقی بماند تردید داریم . شبحي برما سایه افکن است : گروهی مرغان دریائی Geese وحشی آرام در امتداد مدار قطب شمال پرواز میکنند و در پرده رادار موشکهاي طرف نشان میدهد . حکومت ایالات متحده یا شوروي (هر کدام که پرواز مرغ را در رادار مشاهده کنند) ، بي درنگ حمله انتقامي را آغاز میکنند ، رعد و برق و طوفان جنگ هسته اي آغاز مي شود .

مرغان ، این یگانه باقیمانندگان آخرین جنگ جهانی ، به پرواز شکوهمند خود ادامه میدهند . این تصویر غیر متحمل را نمی توان مطلقاً غیر ممکن شمرد . دست کم تصویر یاد شده تجسمی است از صلح دروغین غیر عادی . امروز از ماهیت سراپا غیر معقول و غیر انسانی آن . دیوانگی نهائی جنگ هسته ای نیازمند مظهری است . بگذار مرغان (1) دریائی مظهر آن باشند . علاوه بر احتمال خطای بشری ، همیشه احتمال خطای مکانیکی هم در کار است مکانیسم ذی مدخل در این کار بسیار بغرنج است ، و پس از آنکه بمب افکنها بر اثر اشتباه و روانه مقصد شدند ، کسی نمیتواند تضمین کند که دستور فراخواندگی بموقع بدانان برسد . اگر بموقع این دستور دریافت نشود نژاد بشر از میان رفته است . آیا استدلالی وجود دارد که تحمل چنین خطری را موجه وانمود کند ؟

با اینهمه مذاکره کنندگان غرب ، و بهمین ترتیب مذاکره کنندگان شرق همان راه آهسته و بی دغدغه خود را دنبال میکنند و تصور مینمایند ناگزیریم چنین بیندیشیم - که انهدام مردم آنان در مقابل اعطای امتیازی ناچیز به « دشمن » مصیبت کم اهمیتی بشمار می آید . این را باید سیاست تیمارستان نام نهاد . اگر مذاکره کنندگان دو طرف از سلامت نفس برخوردار باشند یا کمتر از این مته بخششاش گذاردند ، درك میکنند که جنگ هسته ای ، که نتایجی چنان دهشتبار بدنبال دارد ، بمراتب بزرگترین خطری است که برخورد همواره میکنند ، و اینکه دادن و گرفتن عاقلانه امتیازاتی چند که منجر به موافقتنامه ای شود یگان سیاستی است که با عقل سلیم و احساسات انسانی موافقت دارد و نشان عدم تمایل به محکوم ساختن خودما ، فرزندان ما ، دوستان ما ، و ملت ما به مرگی سراپا بی حاصل است . در عین حال ، غرور ، عشق به قدرت ، و اعتقاد به امکان بکار بردن همیشگی تهدید میان تهی ، سیاستمداران شرق و غرب را نسبت به وظیفه بدیهی که در برابر آن نیست دارند نابینا ساخته است و به آنان اجازه داده که این بازی جنایتکارانه خود را ، بدون آنکه نظارتی

این مرغ در زبان انگلیسی نشان ندانم کاری و اعمال ابلهانه نیز شناخته می شود .

در آن بکار رود دنبال کنند .

همگان قبول دارند که نشر اسلحه هسته ای به دولت های دیگری که تاکنون فاقد آن بوده اند خطر جنگ هسته ای را افزایش میدهد . در ابتدا فقط آمریکا و روسیه و بریتانیا . احتمال دارد فرانسویها هم آنها تهیه کرده باشند . بدون تردید جمهوری متحده عرب نیز اینکار را دنبال خواهد کرد طولی نمیکشد که چین کمونیست هم يك از دول مجهز به اسلحه هسته ای خواهد شد . میان دو دولت مجهز به این سلاح که معرکه درگیرد . اتحادهایی که وجود دارد جنگ جهانی را بطور مسلم واقع خواهد ساخت . عده دو دولت مجهز به اسلحه هسته ای که ممکنست بجنگ دست زنند ، با سرعتی به مراتب بیشتر از عده دولی که به اسلحه اتمی دست رسی خواهند یافت افزایش می یابد . آن روز که فقط دو دولت آنها داشتند ، از دولتهایی که امکان تخاصم دارند جفتی بیش وجود نداشت . چون عدد دولت های مجهز به این سلاح به 3 برسد ، سه جفت از اینگونه دول وجود خواهند داشت . چهار برسد ، جفتهایی متخاصم به ده میرسد و با 6 تای آنها جفتهای متخاصم 15 خواهد شد : وقس علیهذا . تنها به این دلیل نیست که نشر سلاح هسته ای به دولتهای دیگر خطرناک است ، بلکه این نکته هم هست که با اضافه شدن دولتهای دیگر خطر آنکه حکومتی بی مبالاتی کند یا دچار و جنون شود افزون میگردد . هنوز آن زمان که یکی از دول بزرگ جهان را دیوانه ای راهبری میکرد مدت زمانی نگذشته است و دلیلی هم وجود ندارد که فکر کنیم دیگر تکرار چنان چیزی امکان پذیر نیست و یا حتی احتمال آن نمیرود . يك بار دیگر از سیمور ملمن شاهد بیاوریم : « تجزیه و تحلیل امکانات فنی بازرسی در امر خلع سلاح از جهت دسترسی که امروز به این سلاح برای بسیاری ملل دیگر فراهم است یا بزودی فراهم خواهد آمد اهمیت خاصی بهم خواهد رساند . اسباب و لوازم انهدام نوع بشر بدینسان در دست حکومتهای بسیاری ، از کوچک گرفته تا بزرگ ، قرار میکند .

تعلیق کار آزمایش های هسته ای از دو جهت مختلف اهمیت دارد . از یکسو ،

ریزش ذرات رادیو اکتیو سراسر جهان را مسموم میکند . برخی از این سموم سرطان و فساد خون را موجب میشود ، و برخی دیگر چندین اثر می نهد و به ولادت ابلهان یا عفريتان منتهی میگردد . اما برای قدغن کردن آزمایشها دلیل دیگری هم میتوان ذکر کرد ، و آن اینکه دولتی که تا امروز بدان دست نیافته پس از قدغن شدن آزمایشها ، نمیتواند بطور مؤثر آنرا بسازد . پس از آنکه مذاکرات تفصیلی در این زمینه سالها بطول کشید ، بنظر میرسید که حصول توافق نزدیک شده است ، اما در این لحظه خروشچف پیشنهاد بازرسان سه گانه (Troika) را پیش کشید که بنابر آن بازرسی لازم را سه نفر باید بعمل آورند ، یک نفر از جانب شرق ، یک نفر از جانب غرب ، و یک نفر نماینده بی طرفها . بنا به پیشنهاد او این سه وقتی باید دست بکار عمل شوند که در امری اتفاق نظر داشته باشند . معلوم نیست که او آماده بود بر امر حصول اتفاق نظر میان بازرسان سه گانه پای فشارد یا نه ، اما این پیشنهاد چنان غرب را خشمگین ساخت که احتمال حصول توافقی را در باب قدغن ساختن آزمایشهای اتمی از میان برد . در حال حاضر ، امید بر پایان یافتن آزمایشها با اعلام تصمیم شوروی دائر بر آغاز آزمایشها ، و نیز با عکس العمل ناگزیری که از جانب آمریکا بروز کرد ، از میان رفته است . نتیجه تقریباً مسلم این کار ، مانند سایر مسائل مربوط به خلع سلاح ، آنست که هیچ اقدامی در آینده نزدیک در زمینه خلع سلاح بعمل نخواهد آمد ، با آنکه همگان برآند عدم اقدام در این زمینه باعث میشود که دولتها بطور مداوم بر خطر فاجعه جنگ هسته ای دامن بزنند .

اجازه دهید از تاریخچه دلسرد کننده اقداماتی که هرگز بعمل نیامد بگذریم و بررسی اقداماتی پردازیم که باید صورت بگیرد تا به نژاد بشر فرصت ادامه حیات داده شود .

نخستین گام باید موقوف ساختن آزمایشها باشد . درباره این امر تا حال بقدر کافی سخن گفته ام . اقدام بعدی باید جلوگیری از نشر سلاح هسته ای به کشورهای دیگر باشد . این کار را ، اگر دولتهائی که امروز اسلحه هسته ای دارند بر آن توافق کنند ، به آسانی می توان از عهده برآمد . دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم حصول توافق در این زمینه توازن نیرو را

بهم زند . وقتي چين بمب ئيدرژني فراهم کند غرب متأسف خواهد شد و وقتي فرانسه و آلمان غرب بدان دست يابند شرق تأسف خواهد خورد . اما راهي وجود ندارد که نشر آن را مانع شوند دليلي وجود ندارد که گمان شود چيزي را از دست مي دهند .

اقدام بعدي ، که به مراتب اقدامي مشکلتري خواهد بود ، حصول توافق عمومي است بر قطع توليد سلاح هسته اي انجام اينکار ، البته ، احتياج به سيستم نظارت کامل بدانيم . اين نتيجه اي است که در کتاب « بازرسي خلع سلاح » مطرح شده است که پيشتر از آن نقل کرديم . بنظر من ، گرچه در کتاب ملمن چنين نظري پيشنهاد نشده ، اگر نمايندگاني از بيطرف ها در ميان بازرسان باشند بسيار و بجا است ، و اگر توافقي حاصل نشود ، بازرسان بي طرف موظف باشند که از آنچه دستگيرشان شده گزارشي تهيه کنند و به اطلاع عموم رسانند .

در زمينه بازرسي ، در باب اسلحه هسته اي که فعلاً وجود دارد مشکلي پيش مي آيد . پنهان ساختن آنها کار بسيار آساني است و بازرس مشکل مي تواند به اين اختفا پي ببرد . باري ، براي اين اشکال هم راههاي جلوگيري وجود دارد .

يك بمب ئيدرژن اگر وسيله اي براي حمل آن بسرزمين دشمن وجود نداشته باشد چيز بي مصرف است و از آنجا که پايداهاي نظامي جهت پرتاب آنها تأسيس شده است ، بازرسي آنها کار آساني است . در مورد پايداهاي سيار نظير زير دريائي هاي پولاريس بازرسي آنها کار آساني نيست . اما يك زير دريائي هاي ساخته شده تشخيص آنکه کدام قادر به حمل بمب ئيدرژني هستند مشکل نيست .

امکان اقدام اصلاحي ديگري نيز هست که اگر بتوان ملت ها را به پذيرفتن آن ترغيب کرد بي نهايت مفيد خواهد بود و آن منع وجود نيروهاي

بیگانه در سرزمینهای دیگران است . باری ، متأسفانه این چیزی نیست که بدون اجرای سیستم خلع سلاح عمومی بتوان بدان نائل گردید . وجود نیروهای آمریکا و انگلیس را در اروپا اتلانتیک شمالی اساسی می‌شمارد اگر چه ، ظاهراً ، عالیترین مراجع صلاحیت دار آمریکائی آن را لازم نمی دانند ، رجوع کنید به کتاب « جنگ هسته ای » اثر کاهن Kahn ، حضور نیروهای روسی در کشورهایمانند مجارستان و آلمان شرقی برای آنکه روسیه بتواند مردم آن کشورها را زیر فرمان داشته باشد ضرورت دارد . با اینهمه این نکته را باید بمثابة یکی از هدفهای نسبتاً بعید برای تأمین صلح در خاطر داشت تا وقتی که اجرای آن عملی باشد .

پیشنهاد خروشچف را در باب خلع سلاح کامل و عمومی باید بمراتب جدی تر از آن تلقی کرد که غرب کرده است . غرب ، همانطور که در مورد پیشنهادهای قبلی روسها عمل کرد ، برآن است که حکومت شوروی با بررسی کافی موافقت نخواهد کرد . خروشچف ، در بدو امر ، گفت که پس از انجام خلع سلاح بازرسی را در هر درجه اش قبول خواهد کرد ، اما قبل از انجام آن ببازرسی تن نمیدهد . او باید بداند که غرب با چنین پیشنهادی نمیتواند موافقت کند اگر غرب خلع سلاح شود و بعد بهنگام بازرسی متوجه شود که شرق خلع سلاح را عملی نکرده است دیگر ثمری ندارد و کار از دست رفته است . اما خروشچف همچنین گفته است که اگر بر مساله خلع سلاح عمومی و کامل توافق حاصل شود . به محض حصول توافق بازرسی را بهر درجه ای که باشد متحمل خواهد کرد . غرب از روی احتیاط درصدد برنیامد معلوم کند در امر بازرسی خروشچف دقیقاً بچه چیزی رضا خواهد داد . بهمین قناعت شد که پیشنهاد او را بعنوان اینکه جدی نیست رد کنند . اگر غرب صادقانه خواستار انجام خلع سلاح میبود ، این خطای بزرگ را مرتکب نمیشد . دولتهای غربی بجای آنکه پیشنهادهای خروشچف را مورد بررسی قرار دهند ، پیشنهادهایی از آن خود بمیان نهاندند و با اینکار مبارزه بی ثمری را که در امر مذاکرات متداول شده است برای مدت نامعلوم زنده نگاهداشتند .

مطلب دیگر هم که شاید ظرف دهسال آینده اهمیت فوق العاده کسب

کند

قمرهای مصنوعی حامل سرنشین است که برگرد زمین بگردش خواهد آمد . این قمرها بنوبت از سرزمین دشمن میگذرند و میتوانند از ارتفاع زیاد بمب فرو ریزند . اگر ارتفاع آنان زیاد باشد خود از گزند مصون خواهند ماند ولی خساراتی که وارد میکنند بی قیاس است . دیری نخواهد کشید و رأی جو پر از قمرهای مصنوعی خواهد شد که باران مرگ و انهدام برزمین فرو می بارند ، مگر آنکه برای جلوگیری از چنین وضع وحشتناک اقدامی بعمل آید . تا این موضوع تحقق نیافته است ، جلوگیری از وقوع آن باید امکان داشته باشد . میتوان توافق کرد که ارسال موشکها به دور زمین یا دورتر زیر نظارت بین المللی صورت گیرد و نباید ملت یا گروهی از ملت ها خودسرانه بدان مبادرت ورزند . در حال حاضر اشکال در اینست که روسیه در این امر کار آمدتر از ایالات متحده است و لذا اعتماد روسها بخود و غرور آسیب دیده ایالات متحده مانع تفاهم متقابل است . باید آرزو کنیم بزودی میان روسیه و ایالات متحده برابری در این زمینه فراهم شود . برتری کنونی روسها موجب تأسف است ، نه برای آنکه این برتری از آن روسها است ، بلکه از اینجهت که وجود آن مانع حصول توافق است . اگر برتری از آن ایالات متحده می بود بهمان اندازه باعث تأسف می شد .

پیش از آنکه قرن حاضر پایان رسد نباید فقط در انتظار اقماری باشیم که بدور زمین در گردش خواهند بود . باید منتظر باشیم که اعزام انسان در وهله اول به ماه و سپس به مریخ و زهره عملی گردد . هنوز برای بسیاری از آنچه یاد شد افسانه بنظر می آید ، ولی مقامات نظامی آمریکا این مسائل را بسیار جدی میگیرند ، و ظاهراً مقامات نظامی اتحاد شوروی هم آنها را جدی تلقی می کنند .

يك مرجع عالی مقام نظامی (1) در باب اینکه احتمال می رود روسها نخستین کسی

1- سپهبد ، دونالد . ل . پوت Lieut – General Donald L . Putt معاون ستاد نیروی هوایی ارتش ایالات متحده در تاریخ 25 فوریه 1958 ضمن شهادت در برابر کمیته خدمات نظامی مجلس نمایندگان گفت : « ما نباید نظارت بر ما را بمثابه وسیله نهائی برقراری صلح در میان ملل ساکن کره ارض بنگریم . این کار نخستین گام در راه دست یابی به سیارات دورتر است که نظارت بر ماه از آنجا عملی خواهد شد .

باشند که به ماه دست خواهند یافت ، با تأکید اظهار داشته است که این امر مهم نیست ، زیرا ایالات متحده بعنوان عمل متقابل دست به اعزام انسان به مریخ و زهره خواهد زد .

بنظر من لازم است که این امکانات آینده نزدیک را در ذهن داشته باشیم و پیش از سال 1945 ، جهانی که امروز در آن زندگی می کنیم از آن وحشت انگیزتر بنظر میرسید که قابل تحمل باشد ، اما در طی 16 سال ما بدان آموخته شدیم . شاید ، شانزده سال که از تاریخ امروز بگذرد ، اگر هنوز وجود داشته باشیم ، به عقب ، به سال 1961 بنگریم و در مقایسه با جهانی که فراهم خواهیم داشت آن روزها را بهشت آسایش و خوشبختی بشماریم .

خوب ، اینهمه خرج و تلاش و کوشش برای چه ؟ باید منتظر باشیم فرستادگان دو جناح رقیب یعنی کمیسرهایی روسی و ملوانان آمریکایی با صرف مخارج گزاف به سطح ماه فرود آیند و چند روزی خود را زنده نگهدارند و عین حال بجستجوی هم پردازند . وقتی یکدیگر را یافتند دست به انهدام هر بزنند . هر جناح که نابودی نفرت رقیب را شنید روزی را تعطیل عمومی اعلام کند و در آن روز این پیورزی را جشن بگیرد . این است که تراژدی خنده آور جهان آینده که مردان سیاست ما را بدان رهنمون اند . شاید - آری فقط شاید همچنین که غرش کنان از فراز جو ما می گذرند پرکاهی شعور یا خردلی نوع دوستی بذهن آنان را یابد ، با هم همچنان شوند که شایسته نیست دامنه جنگ و جدال زمینی ما را به سراسر کائنات کشانده و زشتکاری و پلیدی ما بمعرض تماشای ذی حیاتی که ساکن سیاره نیکبخت تری است گزارده شود .

از این فصل نسبتاً اندوهبار توشه برگیریم : ما باید آگاه شویم که نفرت ، وقت ، هزینه گزاف و قابلیت علمی که در راه اسلحه انهدامی صرف می شود ، ترس از بلایی که ممکن است بر یکدیگر نازل کنیم ، خطر روانه و ساعت بساعتی که بر ما سایه افکن است و بر آن امکان دارد تمام کامیابیهای بشر را رهسپار عدم سازد - تکرار میکنیم - ما باید آگاه شویم که اینهمه مصیبت مخلوق حماقت بشری است . این را نباید فرمان تقدیر دانست . شرایط طبیعی چنین وضعی را تحمیل نکرده است . این شیطانی است که ذهن بشر برون تراویده . ریشه

آن در سنگدلي و خرافات بدوي نهفته است که شاید ، در آن روزگاران کهن ، براي گله هاي وحشي انسانها شايسته بنظر رسد ، اما ، در عصر ما ، در قدم اول نابود کننده خوشبختي ، و سپس ، به احتمال بسيار نابود کننده حيات است . فقط يك چيز مورد نياز است تا اين جهنم به بهشت برين مبدل شود : و آن اينکه شرق و غرب هر دو نفرت و ترس از يكدگر را رها کنند و درك کنند که اگر به همکاري با هم رغبت نشان دهند مشترکاً از چه نيکبختي برخوردار خواهند شد . شيطان در دلهاي ما است و از همانجا است که بايد بيرون رانده شود .

فصل دهم

مسائل ارضي

پيش از آنکه به استقرار صلح اعتماد کنیم چند مشکل ارضي را بايد مورد رسيدگي قرار دهم و تکليف آنها را روشن کنیم . آشکارترين اين مسائل ارضي فرمز ، کره و لائوس است . يافتن اصلي که مبناي حل اين مسائل قرار گيرد و مورد قبول دو طرف باشد آسان نيست . غرب ظاهراً ميل دارد اصل « تمايل اهالي » « Self – determination » را مبناي عمل قرار دهيد ، اما چون ته و توي قضيه را در آوريم ، معلوم ميشود که غرب خواستار آنست اين اصل فقط براي روشن شدن تکليف کشورهائي مبناي عمل قرار گيرد که در حال حاضر در جناح شوروي هستند . و حاضر نيست که « رعايت تمايل اهالي » اسپانيا و پرتقال را هم شامل شود و مشکوک بنظر ميرسد که از اجراي آن در کشورهائي که بيشتر اهالي طرفدار کمونيست ها هستند جانبداري کند . اکنون مطلقاً مقدور نيست نتيجه مذاکراتي را که با قطعيت ميتوان گفت آنکه اين مسائل بايد از راه مذاکره و گذشتهائي که دو طرف بعمل خواهند آورد حل و فصل گردد و از بيطرفها نيز دعوت شود که در مذاکرات شرکت جويند نه آنکه دو طرف متقا بلا دست به تهديد زنند و کار را بجائي رسانند که سرنوشت جهان و جهانيان به موئي وابسته باشد .

سیاست « ریپ وان وینکل » (1) واری که غرب درباره روسیه پس از انقلاب اکتبر پیش گرفت بایستی درس عبرتی بوده باشد . مدتها ، غرب از شناسائی حکومت شوروی سرباز زد ، آمریکا و سازمان ملل متحد هنوز از شناسائی حکومت چین کمونیست ابا دارند . غرب حکومت آلمان شرقی نشناخته است . از این مرزبندی حکومت آلمان غربی اکثریت مردم آلمان در همه جا بشدت متأسف اند . اما چاره نیست . ، هر گونه تجدید نظری در این مرزبندی غیر ممکن است . اولاً بلوک کمونیست باین تجدید نظر رضا نخواهد داد ، مگر آنکه در جنگ مغلوب شود و این تجدید نظر به بلوک مزبور تحمیل گردد . اما شکست دادن این بلوک فقط از راه جنگ هسته ای عمومی امکان دارد و در آن جنگ نیز غرب هم بهمان اندازه مغلوب خواهد شد و شاید از حکومت منظم اثری برجای نماند . ثانیاً ، اعاده مرزبندی پیشین آلمان موجب خواهد شد همان قساوتها و بی رحمی های بی قیاس که روسها و لهستانیها ، هنگام اخراج آلمانها از سرزمینی که بر طبق مرزبندی جدید دیگر قانوناً جزء آلمان نبود مرتکب شدند ، این بار در جهت مخالف تکرار شود .

شناسائی رژیمي که وجود دارد نباید حمل بر آن شود که ماهیت آن رژیم مورد موافقت و تأیید شناسنده است . این را باید فقط شناسائی اموری دانست که وجود دارد . در مورد اتحاد جماهیر شوروی سرانجام غرب این امر را پذیرفت . اما از این تجربه درس عبرت نگرفت که تأخیر و درنگ در شناسائی

1- Rip Van Winkle شخص افسانه ای داستانی است اثر واشینگتن ایروینگ . قهرمان داستان شخصی است از مردم هلند ، در روزگاری که آمریکا با مرد عجیبی روبرو می شود که بشکه ای همراه دارد . چون جرعه ای از آن بشکه می نوشد خواب او را می رباید و هنگامی که پس از 20 سال چشم می گشاید دیگر زنش از دنیا رفته ، جار و جنجال استقلال آمریکا فرو خفته و خود او نیز از خاطرها فراموش شده است .

2- Oder رودخانه ای در مرزچکوسلواکی و آلمان بطول 550 میل Neisse رودخانه ای در سیلزی که 120 میل با او در فاصله دارد .

رژیم هائی که جز با جنگ جهانی نمی توان آنها را واژگون آنها را واژگون ساخت خلاف خردمندی است .

مشکلترین و خطرناکترین مسأله ارضی که اینک در برابر جهان قرار دارد مسأله آلمان و برلن است . شدت بحران این مسأله اکنون ، درجه ای است که هر چه در باب آن نوشته شود قبل از آنکه از چاپ بیرون آید ممکن است کهنه شده باشد . با اینهمه در باب اینکه برای حل این مشکل از چه راه باید داخل شد و از چه راه باید اجتناب کرد باید چند کلمه ای گفته شود . حل این مسأله را نباید از راه رجزخوانی ، که بدبختانه هر دو طرف فعلاً بدان سرگرمند ، آغاز کرد . مثلاً در فوریه 1961 ، دریا دار بورك BURK ، فرمانده عملیات دریائی آمریکا ، اظهار داشت : « تا زمانی که ما توانائی خود را در زمینه انهدام شوروی حفظ کنیم ، صرفنظر از آنکه شوروی چه خواهد کرد ، من شخصاً گمان نمی کنم جنگ عمومی در پیش داشته باشیم . اکنون ما چنین توانائی را داریم . » (روزنامه تایمز 17 فوریه 1961) . آقای خروشچف نیز در نهم ژانویه 1961 نطقی ایراد کرد و از آنجمله گفت « هر متجاوزي که جسارت کند بروی اتحاد شوروی یا دوستان او دست بلند کند ، پاسخ شایسته ای دریافت خواهد داشت . ارتش شوروی مقدار لازم اسلحه هسته ای ، کاملترین وسیله ارسال آنها را به هدف ، از راکتهای برد نزدیک و متوسط گرفته تا راکت های قاره پیما در اختیار دارد . آنانکه گمان می کنند بعد مسافت نجاتشان خواهد داد اندیشه جنگ نپروراند . نجاتی در کار نیست ، اگر امپریالیست ها جنگی را آغاز کنند ، آن جنگ با شکست کامل امپریالیسم پایان خواهد یافت نوع بشر يك بار برای همیشه به وجود سیستمی که جنگ های غارتگرانه را باعث است پایان خواهد داد . » (روزنامه تایمز دهم ژوئیه 1961) .

من با دریادار بورك و آقای خروشچف هر دو موافقم که نیروهای هر کدام قادر است دشمن را نابود کند . اما از این دو بشر دوست هیچکدام توجه ندارد که دشمن نیز توانائی نابود کردن جناح او را دارد . این تهدید متقابل کمکی از هیچ نوع به حل مسأله نمی کند ، و فقط احتمال وقوع جنگ را افزایش میدهد مسأله حاد مورد بحث برلن غربی است ، و باید برای هر دو طرف

روشن باشد ، که در يك جنگ ، عملاً از مردم برلن غربي احدي باقي نخواهد ماند . وقتي چشم انداز به قراري است که ياد شد ، روش کنوني راه مؤثري جهت حمايت مردم آسامان شمرده نمي شود .

مشکل برلن غربي هر روز غامض تر مي شود و شايد مفيد باشد مختصري در باب آن بيان کنيم تا صحيح از سقيم شناخته شود .

چون متفقين در جنگ دوم جهاني توافق کردند جنگ را تا تسليم بلاشرط آلمان ادامه دهند لذا جنگ بدون انعقاد پيمان صلح پايان يافت و فقط فاتحان ميان خود ترتيبی جهت حکمرانی بر آلمان داده بودند . آلمان به 4 منطقه تقسيم شد ، منطقه آمريکائی ، انگلیسی ، فرانسوي و روسي و مقرر شد هر منطقه اي از طرف نيروئي اداره شود که آنرا متصرف است . برلن ، که تمامی در محاصره منطقه روسها بود ، بهمين ترتيب به چهار بخش تقسيم گرديد که در هر بخش دولت متصرف قدرت بلامعارض شناخته مي شد . اما ، در اثريک حماقت تقريباً باور نکردني ، غرب شرطي در باب تأمين آزادي آمد و شد از بخشهاي مربوط به بخش روسها نکرد . در سال 1948 که روسها راهها را بستند از همين اهمال استفاده کردند . وقتي پل هوائي ثابت کرد راه بندي روسها بي نتيجه است ، روسها به امضاي موافقتنامه اي رضایت دادند و در آن آزادي رفت و آمد برلن غربي را پذيرفتند : مقارن اين احوال ، سه منطقه آلمان که در تصرف دولتهای غربي اجازه دادند که حکومت مستقل دموکراتيکي تشکيل شود . همين امر در سه بخش برلن که در اختيار غربيان بود انجام شد . اعتبار قانوني تمام مذاکرات راجع به آلمان يا برلن مبتني بر موافقتنامه هاي کنفرانس پوتسدام Potsdam و يا Yalta است . قصد آن بود که اين موافقتنامه ها اساس عمل باشد تا وقت آن برسد که بتوان پيمان صلحي با آلمان بست . پس از آنکه آلمان به آلمان شرقي و غربي تقسيم شد امکان امضاي چنين پيماني منتفي گرديد . شوروي اکنون اعلام داشته است که با آلمان شرقي پيمان صلحي امضا خواهد کرد و بدینترتيب موافقتنامه هاي زمان جنگ روسيه و غرب ملغي خواهد شد و بنابراین وضع قانوني برلن غربي از ميان خواهد رفت مگر آنکه دولتهای غربي با امضاي پيماني تازه با آلمان شرقي آن وضع را حفظ

کنند . غرب می گوید دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم آلمان شرقی چنین پیمانی تمایل نشان دهد بخصوص که دولت شوروی گفته است که آلمان شرقی را برای امضای این پیمان تحت فشار قرار نخواهد داد .

باید دانست که مسأله اساسی در تمام این قضیه حق برقراری ارتباط آزاد میان برلن غربی و آلمان غربی است که بدون این ارتباط وجود برلن غربی برحم و شفقت آلمان شرقی وابسته خواهد بود . چون آلمان شرقی تابع بی چون و چرای حکومت شوروی است بنابراین برلن غربی تنها در صورتی باقی خواهد ماند که تمام شرایطی را که شوروی تعیین می کند بپذیرد .

از لحاظ حقوقی نمی توان ایرادی بر غرب وارد دانست . حقوق غرب در مورد برلن غربی مبتنی است به موافقتنامه ای که میان ایالات متحده ، بریتانیا ، فرانسه ، و اتحاد جماهیر شوروی امضاء شده است ، و قانوناً نمیتوان آنرا بطوریکه جنبه نقض کرد و تا وقتی پیمان صلح عمومی با آلمان واحد ، یا آلمان غربی و شرقی به امضا رسد موافقتنامه یاد شده باید مبنای عمل قرار گیرد . خروشچف میخواهد این پیمان صلح به امضا رسد ، اما اعلام میکند که اگر غرب هنوز بر سر لجاج است ، اتحاد جماهیر شوروی خود چنین پیمانی را با آلمان شرقی امضاء خواهد کرد ، و از آن پس حقوقی را که غرب بر برلن غربی دارد خاتمه یافته خواهد شمرد . این نظر از لحاظ حقوقی غیر قابل دفاع است .

از جهت اخلاقی ، خروشچف همان چیزی را زیر پا میگذارد که هر دو طرف باید حاکم مطلق بر روابط خود باشند تا بتوان از جنگ هسته ای اجتناب کرد ، زیرا او با توسل به تهدید جنگ ، میخواهد در وضع موجود تغییری پدید آورد که برای شرق امتیازات بسیار به وجود خواهد آورد و غرب را از امتیازات فوق العاده محروم خواهد کرد . با اعتقاد بر اینکه جنگ هسته ای ، برای هر دو جناح ، مصیبت بارترین فاجعه ای است که ممکن است روی دهد ، نتیجه این می شود که هر گونه تغییری در وضع موجود باید از طریق مذاکره و توافق صورت گیرد نه با تهدید به بکار بردن زور ، و آن تغییر نباید توازن نیرو را بشدت بهم زند ، زیرا اگر چنین باشد توافقی در مورد آن

حاصل نخواهد شد . شاید استدلال شود که ، چون جنگ هسته ای بدترین چیز ممکن است ، اگر طرفی بخواهد به آن دست زند طرف مقابل باید تسلیم شود . اما ، غلط یا صحیح ، ملت ها چنین روشی را نمی پذیرند غرور ملی و اعتقاد بحقانیت خود که مبتلا به ملت ها است ناگزیر به این نتیجه منجر میشود که تهدید را باید با تهدید جواب گفت . اعمال همین روش خطرناک است که برآشفتگی جهان را به انجام می رساند که وقوع جنگ به موئی وابسته است . فعلاً ، هر دو جناح این سیاست را دنبال می کنند و در مسأله برلن اتحاد جماهیر شوروی است که باید بمناسبت اعمال این روش مورد ملامت قرار گیرد .

انگیزه هایی که موجب شده روسها این راه را برگزینند که زندگی را بر ساکنان برلن غربی ناگوار میسازد ، ضمن آنکه روشن است ، آشکارا توضیح نشده است اما ، در واقع این انگیزه ها آشکار است . آلمان شرقی و برلن شرقی فقیرند و حکومتی دارند مورد نفرت بیشتر اهالی . مردم آلمان غربی و برلن غربی در رفاهند و حکومتی مطبوع طبع دارند عده ای از مردم آلمان شرقی به آلمان غربی میگریختند و این کار تا وقتی خطوط ارتباطی میان برلن غربی و آلمان غربی آزاد بود ادامه داشت . این وضع برای جهان کمونیست موهن بود . یگانه راه چاره ، از نظر گاه کمونیستی ، آنست که برلن غربی از جهت فقر و درماندگی با برلن شرقی همپراز شود ، و راه فرار از برلن شرقی به آلمان غربی مسدود گردد . این هدفی نیست که مورد ستایش هیچ انسانی قرار گیرد .

باری ، در بحران برلن نمیتوان گفت غرب با خردمندی لازم رفتار کرده است . اگر حقوقی که غرب بر برلن غربی دارد حفظ شود ، دلیل پسندیده ای وجود ندارد که از شناسائی آلمان شرقی امتناع ورزد . دولتهای غربی باید معلوم کنند که اگر حکومت آلمان شرقی را رسمیت بشناسند ، آن حکومت وضع موجود برلن غربی و آزادی خطوط ارتباطی آنها با جهان خارج خواهد پذیرفت یا نه . چنانکه بیان شد غرب از نظر حکومت آلمان شرقی در این مسأله با خبر نیست . اگر بتوان وضع موجودی برلن غربی را حفظ کرد ، در آن صورت ادامه بحران فعلی و تهدید خطر جنگ عمومی بی ارزش است .

دولتهای غربی بی درنگ باید معلوم کنند که امکان هست با آلمان شرقی پیمانی امضا کنند و آن حکومت را برسمیت بشناسند ، و در مقابل حکومت آلمان شرقی هم وضع موجود برلن غربی را تضمین کند یا نه . گاهی صحبت از آن بود که تمامی برلن « شهر آزاد » اعلام شود ولی هرگز روشن نشده است که در چنین صورتی با جهان غرب هم ارتباط آزاد این شهر تأمین خواهد شد یا نه . اگر چنین باشد ، شایسته است از این پیشنهاد جانبداری شود . در مورد ارتباط آزاد ، مهم آنستکه برلن غربی فرودگاه کنونی خود را در . . . در تمپلهاف Tempelhof حفظ کند و اینکه آلمان شرقی بر تخلیه آن پافشاری میکند خطرناک است . وجود فرودگاه تمپلهاف بود که برلن غربی توانست دوران راه بندي را دوام بیاورد .

از لحاظ غرب اشکال در این است که از برلن غربی نمیتوان بهیچ ترتیب دفاع محلی کرد . تمام سرزمینی که برلن غربی را احاطه کرده بروی گروهان های روس باز است و یگانه مقاومت مؤثری که در اختیار غرب است جنگ هسته ای عمومی است در چنین جنگی ، باید انتظار داشت که همه ساکنان برلن ، چه شرقی چه غربی ، به هلاکت رسند - عجباً ! اقدامی که به منظور « حمایت » مردم آلمان صورت میگیرد به چه نتیجه غربی منتهی میشود . در حقیقت تا روسها به روش کنونی ادامه میدهند حمایتی که بعمل می آید عبارت خواهد بود از تهدید به يك جنگ هسته ای بدون آنکه براستی چنین جنگی واقع شود . اگر این تهدید فقط تهدید میان تهی گمان شود دیگر حمایتی را فراهم نمیکند . اگر تهدید میان تهی گمان شود . و در واقع چنین نباشد ، آن وقت نسل بشر از میان برداشته میشود .

شاید بهتر آن باشد که غرب مسأله برلن را به داروی واگذارد و تمام جهان غیر کمونیست را علیه تهدید جنگ از جانب دولتهائی که زیرکانه خود را « ملل شیفته صلح » مینامند بسیج کند . بتازگی آقای دین راسک Dean Rusk پیشنهادی را مطرح ساخته است که با آنچه یاد شد چندان بی شباهت نیست . اما گمان نمیرود که دو طرف چنین پیشنهاد را قبول کنند . نه فقط برلن ، بلکه تمامی وضع آلمان ، نزدیک شدن به صلحی

پایدار را مشکل ساخته است . تقریباً هر فرد آلمانی طبیعتاً خواستار اعاده آلمان واحد است . تا وقتی يك قسمت آلمان کمونیست و قسمت دیگر غیر کمونیست است ، مشکل بتوان راهی جهت رسیدن بدین مقصود اندیشید . باید متذکر بود که خروشچف اخیراً طرح « راپاکی » Rapacki را دوباره زنده کرد ، که بنابر آن تمام آلمان ، و نیز برخی از کشورهای که در مشرق آن قرار دارند . بایستی خلع سلاح و بیطرف شوند و در باب حمایت آنها تضمین هایی داده شود که روسیه و غرب هر دو در اعطای این تضمین ها شرکت داشته باشند . از لحاظ صلح جهان ، این پیشنهاد سراپا شایسته ستایش است و باید آرزو داشت دولتهای غربی از آن جانبداری کنند ، اما ، متأسفانه کمتر امید میرود که چنین کنند . آدنائوئر Adenauar ، که خواستار آلمان نیرومند و نظامی شده ای است ، به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد . آمریکا و انگلیس و فرانسه هم که برای مقاومت در برابر روسها به نیروی نظامی آلمان نیازمندند با آن مخالفت کردند . بنظر میرسد در جهان غرب کسی توجه نکرده است که طرح « راپاکی » شامل خلع سلاح آلمان غربی بشمار میآید . اعتمادی که دولتهای غربی به آلمان غربی دارند از چند جهت خطرناک است که این جهات را با احتیاط نادیده انگاشته اند . گروهان های آلمانی هنوز زیر فرمان ژنرالهایی است که اکثر آنان همان نازیهای سابق اند . تجدید حیاط آلمان به رهبری هیتلر برای آنان نمونه خوبی بشمار میآید . گروههایی از ارتش آلمان در بریتانیا مستقر شده است البته بنا به دعوت حکومت بریتانیا . شگفت آور است که آنچه را همگی ما در سال 1941 احساس میکردیم با چه سرعتی میتوان بدست فراموشی سپرد .

اگر جهان پیشنهاد خروشچف را در باب خلع سلاح کامل و عمومی بپذیرد ، تمام این مسائل متنازع فیه را با سهولت بسیار میتوان حل کرد ، پیشنهادی که مگر از جانب او تجدید شده است . آنچه طرح « راپاکی » را برای آلمان غیر قابل قبول ساخته آنستکه با اجرای آن فقط آلمان خلع سلاح میشود نه هیچ دولت معظم دیگر . اگر خلع سلاح تعمیم یابد ، این اعتراض اعتبار خود را از دست می دهد .

در حل مسأله آلمان و برلن ، از دول معظم شرق و غرب ، تاکنون ، هیچکدام ، اعتباری بهم نروده و خردمندی سیاستمداران بهیچ درجه از خود نشان نداده اند . همچنان که تهدید جنگ هسته ای رو به افزایش می‌رود ، شاید هر دو جناح از پرتگاه خود را کنار کشند و راهی بیابند که بقای ملت های آنان را متضمن باشد . اما دست کم بهمان اندازه نیز چنین احتمالی وجود دارد که غرور ملی و تصمیم بر تسلیم نشدن در مقابل تهدید هر دو جناح را بسوی پرتگاه براند تا هر دو در ورطه دیوانگی متقابل فروغلتند .

فصل یازدهم جهانی بی تلاطم

من در لحظه ای تاریک (ژوئیه 1961) بنویستن مشغولم ، و نمیدانم نژاد بشر آن قدر دوام میکند که نوشته من منتشر یا در صورت انتشار قرائت شود یا نه . اما هنوز امیدواری هست ، و تا امید وجود دارد ، نا امیدی از بزدلی است .

اینک مهمترین مسأله ای که در برابر جهان قرار دارد بدینقرار است آیا از راه جنگ میتوان چیزی بدست آورد که مورد پسند کسی باشد ؟ کندي و خروشچف میگویند آری ؛ مردانی که از سلامت نفس برخوردارند میگویند نه . اگر این دو را قادر به تخمین احتمالات عقلانی بدانیم ، ناگزیر به این نتیجه میرسیم که هر دو نفر بر این امر که وقت خاتمه دادن به وجود بشر رسیده است اتفاق نظر دارند . اما بدیهی است که آنان اینطور فکر نمیکنند . غرور ، ادعای بی جا ، ترس از باختن قافیه ، و ناشکیبائی ناشی از اعتقاد به جهان بینی خاص نیروی قضاوت آنان را ناتوان ساخته است . نابینائی خود آنان در اثر فشار گروه نیرومندی که خود بهمان اندازه نابینا هستند تشدید میشود . احساسات جنگ طلبانه مردم هم ، که در اثر تبلیغات آنان و همکاران و زیر دستانشان بوجود آمده است بر آن مزید میکند .

در چنین اوضاع و احوال ، چه اقدامی میتوان کرد تا دیوانگیهای بی بندوبار مردم صاحب قدرت عقیم شود ؟

يك آدم بد بين شايد چنين گويد : چرا در جستجوي راهي جهت بقاي نوع بشر باشيم ؟ آيا جاي آن نيست ، از اينكه بار سنگين درد و رنج و نفرت و ترس ، كه تا امروز زندگي آدمي را ظلمات ساخته بود بپايان ميرسد ، شادمان باشيم ؟ آيا بتصور اينكه سياره ما را آينده نوي در انتظار است ، آينده اي سرانجام قرين صلح ، تصور اينكه بالاخره كابوس ديرپاي درد و وحشتي كه اين سياره پيموده است به پايان نزديك مي شود ، اينهمه نبايد موجب سرور و انبساط خاطر باشد ؟

اين سئوالها ، براي هر طلبه تاريخ كه ، ضمن مطالعه تاريخچه دهشتبار ديوانگي و بيرحمي و بدبختي كه بيشينه زندگي بشر را تشكيل داده است ، در لحظه هائي كه دستخوش شفقت و همدردي خيالي مي شود بايد بميان آمده باشد . شايد ارزيابي ما نيز ما را وسوسه كند كه به پايان اين درد و رنج : براي نوعي كه تا بدين حد از شاد بودن و شاد زيستن ناتوان است ، هر اندازه هم كه اين پايان اندوهبار و نهائي باشد سر تسليم فرود آوريم .

اما آدم بدبين فقط نيمي از حقيقت را مي بيند و بنظر من آن نيم كه كم ارزش تر است ، آدمي نه فقط استعداد آن دارد كه درد و رنج و بيرحمي را چاره كند ، بلكه ، بنظر من ، در وجود خود نيروهاي لازم جهت نيل به عظمت و شكوه را نيز نهفته دارد . تا امروز ، بخشي از اين نيروها ، بخش ناچيزي از آن بروز کرده و همين مقدار ناچيز نشان ميدهد كه زندگي در جهاني آزادتر و خوشبخت تر چسان خواهد بود . اگر بشر بخود فرصت دهد كه به اوج كمال خود رسد ، آنچه را بدان نائل خواهد شد . و راي گنجايش تخيل امروزي ما است . فقر بيماري و بي كسي ، بدبختي هاي كم يابي خواهند شد . انتظار بجاي خوشبختي مي توان اين شب دهشتبار كه بسياري از ما در آن راه گم کرده و سرگردانيم بدور راند ، و با پيشرفت تحول ، آنچه امروز نبوغ درخشنده برجستگاني انگشت شمار است در تملك اكثریت مردم در خواهد آمد . همه آنچه ياد شد امكان پذير است ، براستي امكان پذير است ، شايد ، ظرف هزاران قرني كه در پيش داريم جامه عمل پوشد ، مشروط بر آنكه ما ديوانه وار و از روي غفلت ، پيش از نيل بدان

درچه کمال که باید هدف ما باشد ، خویشتن را از میان بر نداریم . . . نه ، بگذار به گفته آدم بدبین گوش نکنیم ، زیرا ، اگر سخنان او را بپذیریم به آینده بشر خیانت کرده ایم .

از این آرزوهای دور و دراز بگذریم و پردازیم به اینکه چه اقداماتی باید در عصر ما صورت گیرد ؟

مقدم بر هر چیز باید از جنگ خلاص شویم . ملت‌هایی که سرگرم جنگ سردند سالیانه سه هزار میلیون پوند (قریب 66 هزار میلیون تومان م .) یا در هر دقیقه 66 هزار پوند (قریب يك میلیون و چهارصد و پنجاه و دو هزار تومان م .) در راه تدارك سطح رفاه آدمیان را بالا ببرد . بیش از نیمی از مردم جهان غذا به مقدار کفایت نمی خورند ، نه بدانجهت که لازم است اینطور باشد ، بلکه بدانجهت که ملت های ثروتمند ترجیح می دهند به کشتن یکدگر مشغول باشند تا به ملت های فقیر تر یاری کنند که سطح زندگی خود را ترجیح دهند . تا وقتی طرز فکر ما این باشد که امروز هست یگانه چیزی که ما را ترغیب میکند به ملت های فقیر کمک کنیم امید جلب یاری آنان در جنگ سرد است . چرا نباید ثروت ما صرف جلب یاری آنان برای تأمین صلح شود ؟

ترسی وجود دارد ، ترس از آنکه انجام خلع سلاح اقتصاد کشور را دچار فلج مصیبت باری کند ، کسانیکه در صنایع تسلیحاتی ذینفع اند این ترس را بوجود آورده اند ، چه آنانکه در این صنایع کار میکنند و چه آنان که این صنایع را صاحب اند . کسانیکه نهایت صالح اند در باب اعتبار این ترس اعلام نظر کنند آنرا تأیید نمی کنند . خواننده را راهنمایی میکنم دو بحث دقیق و با ارزش را مطالعه کند : یکی در نشریه Nation's Business (ارکان اطاق بازرگانی ایالات متحده آمریکا) 1959 ، دیگری بحث سناتور هوبرت . ه . هومفري . Hubert H Humphry (رئیس کمیته فرعی خلع سلاح مجلس سنای آمریکا) در نشریه Think ژانویه 1960 . این دو مرجع رسمی میگویند ، تجربه پس از جنگ دوم جهانی نشان داد که انتقال

آرام از اقتصاد جنگی به اقتصاد صلح امکان پذیر است ، و برخی احتیاط های آشکار را هم یادآوری میکنند که کاملاً عملی است . بدینترتیب ، بنظر من ، آن تئوری خطارا ، که فقط تا وقتی تدارک کشتار یکدیگر را میبینم قادریم زنده اش نگاهداریم ، باید رها سازیم .

اگر بنا باشد حکومتی جهانی به نرمی کار خود را آغاز کند ، برخی شرایط اقتصادی را باید فراهم کرد . یکی از آن شرایط که دیگر روزبروز بیشتر مقبولیت عامه پیدا میکند ، بالا بردن سطح زندگی در نقاطی است که امروز کشورهای توسعه نیافته نامیده میشوند . سطح زندگی در این کشورها بیاد همطراز سطح زندگی مرفه ترین کشورهای غربی شود . تا برابری اقتصادی میان نواحی مختلف جهان تحقق نپذیرد ، ملت های فقیر همچنان به ملتهای غنی حسادت خواهند ورزید ، و ملتهای ثروتمند دچار بیم و هراس اقدام شدید از جانب ملتهای فقیر خواهند بود .

اما این را نمی توان مشکل ترین اقدام اقتصادی لازم بشمار آورد . برای صنعت مواد خام گوناگون اهمیت اساسی دارد . نفت ، امروز ، یکی از مهمترین آنها است . شاید اورانیوم نیز ، اگر چه دیگر مصرف جنگی نخواهد داشت اما برای تولید انرژی هسته ای ، همین وضع را داشته باشد . هیچ عدالتی اقتصاد نمیکند که این ماده خام پربها در تملک خصوصی افراد بماند و به نظر من مالکیت خصوصی نامطلوب دیگری را هم باید مشمول این قاعده بدانیم ، در اینجا نه فقط مالکیت افراد و شرکتها بلکه مالکیت دولتهای مستقل نیز مورد نظر است . آن مواد خامی که بدون آنها وجود صنعت غیر ممکن است ، باید متعلق به مرجع بین المللی باشد و بر مبنای دو اصل ، عدالت و استعداد استفاده ، در اختیار ملت ها گذارده شود . باید به ملتهایی که استعداد استفاده از آنها ندارند کمک کرد تا این استعداد را کسب کنند .

در جهانی بی تلاطم بدانگونه که طرحش آمد ، از بسیاری جهات آزادیهای بیش از امروز تحقق خواهد یافت . بهر حال حصرهای نوي در مورد آزادی باید بوجود آید ؟ زیرا لازم است که پیروی از حکومت

بین المللی ملکه همگان شود و تشویق و ترغیب جنگ از طرف ملت های جدا یا دسته ای از ملل ممنوع گردد در مورد آزادی مطبوعات و بیان و مسافرت نیز چنین محدودیتهایی باید برقرار شود . در تعلیم و تربیت باید تغییر اساسی وارد شود . باید جوانان آموخت که در باب شایستگیهای کشور خود گزاره گوئی نکنند و از میهن پرستی وطن پرستانی که نهایت چیره دستی را در کشتن بیگانگان نشان داده اند احساس غرور نمایند ، یا اگر گفته های سناپ (Snap) را به پسندید : « ملت های بیگانه ، البته بنده را عفو می فرمائید ، هر غلطی میخوانند میکنند . » تاریخ را باید از نظر گاه بین المللی تعلیم داد ، بر جنگها بسیار کم و بر کامیابیها در زمینه علم و هنر بوده باشد و چه در زمینه سیاحت و اکتشاف . حکومت بین المللی نباید بگذارد که مقامات فرهنگی کشوری احساسات میهن پرستی دروغین را دامن زنند یا از طغیان مسلحانه علیه حکومت جهانی سخن گویند . از این محدودیتهای که بگذریم ، آزادی بیشتری در امر تعلیم و تربیت باید رعایت شود . باید بان معلمان که عقایدی مورد پسند عامه ندارند ، در صورتیکه آن عقاید خطر جنگ را ایجاد نکند ، امان داده شود . در تدریس تاریخ یا مواضع اجتماعی ، تمام تأکیدات باید بر نوع بشر باشد نه ملتی خاص یا گروهی از ملل .

در افراد بشر و نیز در جوامع بشری دو انگیزه متضاد وجود دارد : یکی همکاری و دیگری رقابت هر پیشرفتی که « تکنیک » علمی بوجود می آورد محیط مطبوع همکاری را وسعت می بخشد و قلمرو مورد علاقه رقابت را تنگ میکند . منظور من آن نیست که رقابت باید به عنوان يك انگیزه محو گردد ، بلکه نظرم آنست که رقابت نباید بصورتی درآید که زیان وارد سازد ، بخصوص ، البته نباید شکل جنگ بخود گیرد . از هدفهای تعلیم و تربیت یکی باید آن باشد که جوانان را از امکانات همکاری که در سراسر جهان وجود دارد باخبر سازد و عادت اندیشیدن به منافع نوع بشر را در آنان ایجاد کند . در نتیجه این تعلیم و تربیت ، احساسات دوستانه باید در عموم رشد کند و تبلیغ نفرت که تا کنون در بیشتر کشورها بخشی از تعلیم و تربیت دولتی را تشکیل

میداده است از میان برود .

جهاني که در آن از جنگ اثري نباشد براي برخي جهان کسالت آوري است . بايد قبول کرد که زندگي در جهان امروز براي بسياري از مردم خسته کننده و محدود است . از میان آنان کسانی حس میکنند ، در طی جنگ ، که به کشورهای دور دست منتقل میشوند خواهند توانست کار مهمي انجام دهند و فرصتي يابند که از زندگي يکنواخت و خسته کننده بدر آیند و روشهاي زندگي ديگري جز آنچه خود داشته اند مشاهده کنند . گمان مي کنم بايد وسائلي فراهم آورد که زندگي جوانان از حوادث و ماجراها برکنار نماند . در اين ماجراها که طبيعتاً دسته جمعي خواهد بود ، برقراري انضباط ، همکاري و مسئوليت و حتي اطاعت ضرورت دارد زيرا بدون آنها ماجراها رگه خشونت مورد نظر را فاقد خواهند بود ، همان رگه اي که امروز مبناي عشق بسياري از مردم بجنگ است . بايد فرصت داد که جوانان در مسافرت هاي علمي به منظور اکتشاف قطب شمال و جنوب ، سلسله جبال هيماليا و جبال آند شرکت کنند . براي آنانکه مشتاق چيزهاي پرماجراني هستند ميتوان مسافرت به فضا را ، که در آستان عملي شدن است ، در نظر گرفت . وقتي بار سنگين تسليحات برداشته شد ، مي توان از هزينه عمومي دلبستگی هاي جوانان بي آرام را بطريقي ، خلاف امروز ، که موجبات بدبختي و مصيبت و خطر معدوم شدن نوع بشر را فراهم نکند برآورده کرد .

اگر خطر جنگ مرتفع گردد ، در آنصورت دوراني موقتي در پيش است که طی آن افکار و احساسات آدميان هنوز جوانه هاي گذشته بي بندوبار را متضمن خواهد بود . در اين دوران موقت تمام انتظاراتي را که از بر طرف شدن جنگ داريم نمي تواند به جامه عمل درآيد . بازهم حس رقابت بمقدار زياد وجود خواهد داشت و دست کم ، نسل مسن تر ، نخواهد توانست دهن خود را با دنياي نوي که در حال تکوين است تطبيق کند . هم زمان با کار تصحيح اذهان و مطابقت دادن آن با تغييرات پديد آمده بايد کوششي هم ، که شايد محدوديتهائي را نيز در آزادي افراد باعث شود ، بعمل آيد تا تطبيق و تطابق لازم صورت بگيرد . بهر حال ، من فکر نمي کنم اين تطبيق و تطابق در عمل

غیر ممکن از آب در آید ، در تکوین طبیعت بشر 9/10 تعلیم و تربیت مؤثر است و 1/10 بقیه به خلقت « Genetic » مربوط میشود . آن بخش مربوط به فرهنگ را میتوان تغییر داد . شاید ، روزگاری رسد ، که بخش مربوط به خلقت نیز در حیطه اقتدار علم درآید . اجازه دهید فرض کنیم از دوران موقت با پیروزی گذشتیم و از خود بپرسیم پس از گذراندن دوران موقت در آرزوی چگونه جهانی باید باشیم .

علم و ادب و هنر سهم خود را در چنین جهانی چگونه ادا می کنند ؟ من فکر میکنم باید امیدوار باشیم که رهایی از گرانباری ترس ، ترس اقتصاد خصوصی و ترس عمومی از جنگ موجب شود که معنویت در آدمی به چنان قللی صعود کند که تا کنون در خواب هم دیده نشده است . آرزوها ، الهامات و احلام بشر ، تا به امروز ، در چهار چوب مقدرات مفید بوده است . آدمیان رهایی از درد و اندوه را در امید به زندگی پس از مرگ در آسمانها جستجو کرده اند . چقدر این سرود مذهبی مردم سیاه پوست زبان حال آنانست : « میرود تا برسیدن به وطن غم و درد خود را با خدای خود بازگویم . » اما تا کی در انتظار قیامت توان نشست . دلیلی ندارد که زندگانی در کره خاک لبریز از سعادت نباشد . لزومی ندارد که تخیل آدمی را در دامان اساطیر پناه جوید . در چنان جهانی که بشر ، اگر بخواهد ، قادر به خلق آنست زندگانی میتواند ، رها از هر قید و بندی ، در همین چهار چوب وجود خاکی ما خلاق باشد ، بتازگی ، دانش با چنان سرعتی پیش رفته است که فقط اقلیت محدودی از خبرگان بدان دست یافته اند ، و از آنان کمتر کسی آن نیرو و توانائی را داشته که دانش و بینش جهان هستی و بیان شاعرانه را بهم درآمیزد . بهترین تغییر شاعرانه را از هندسه بطلمیوس دانت « Dante » از عهده بر آمد و 1500 سالی طول کشید تا دانته بدان دست زد . ما از انبوه دانشی که هضم نکرده این درد میکشیم . اما در جهانی که فرهنگ جسورانه تری در آن رواج گرفته باشد این انبوه دانش جذب خواهد شد و تحلیل خواهد رفت و شعر و هنرما میتواند چنان شدن وسعتی یابد که جهانیهای نو را که باید در حماسه های نو طرح ریخت در برگیرد . باید انتظار داشت آزاد روح انسانی بشر را به درخشندگیهای نو ،

زیبائیهای نو و کمالات نوي که در جهان سنگدل و نازاي گذشته نیل بدان غیر ممکن ، بود رهنمون شود . اگر گرفتاریهای امروزي ما را بتوان مغلوب ساخت ، بشري میتواند در آرزوي آینده اي باشد که از گذشته اش بي نهایت طولاني تر است ، و در آن آینده بصيرتش که از وسعت نوي برخوردار شده الهام بخش اوست ، و نهال امید دیرپایش از سرچشمه کامیابیهای پی در پی آبیاری میشود . آدمي ، اگر آغاز زندگیش را در نظر بگیریم ایام کودکی را میگذراند - زیرا ، از جهت زیست شناسي ، بشر ، که از میان انواع تازه ترین آنها است ، هنوز طفل است . آنچه در آینده بدست خواهد آورد از حد و حصر برون است . من در دیده اندیشه خود ، جهانی سرشار از افتخار و شادمانی میبینم ، جهانی که در آن اندیشه وسعت میپذیرد ، امید به ناامیدی نمی انجامد ، و فضیلت به بهانه آنکه به فلان و بهمان هدف بیمقدار آسیب وارد میکند ، بعنوان عملی خیانتبار محکوم نمیشود . اگر بگذاریم آنچه یاد شد جامه عمل خواهد پوشید . دیگر بر این نسل است که میان آن چشم انداز و ختامي که حماقت و دیوانگی تقرير کننده آنست یکی را انتخاب کند .

